

# دختران شمشیر به دست

چگونه صلیب خود را همچون  
یک قهرمان حمل کنید



لیزا بیور

## دوستان عزیز،

اکنون زمان آن نیست که از ترس عقب بنشینیم، بلکه زمان آن است که به عنوان بدن یکپارچه و به هم پیوسته مسیح، برخاسته و در محبت شکوفا شویم. اکنون زمان آن است که شمشیرهای روحانی خود را برداشته و برای اتصال آسمان به زمین، آنها را به کار بندیم؛ شمشیر کلام خدا که انگیزه‌های زمینی را از مقاصد آسمانی جدا می‌سازد. اکنون زمان آن است که زنان، تبدیل به قهرمانانی شوند که خدا آنان را بدین منظور آفریده است؛ و دلیر، مقاوم، مراقب، بخشنده و حکیم باشند تا بر این نسل و نسل‌های آینده تأثیر گذاشته و آنان را برای خداوند تغییر دهند.

خدا این پیغام را در قلبم گذاشت تا آن را با شما و رهبران سراسر جهان در میان بگذارم. لطفاً آن را با تمام محبت و حمایت من پذیرا شوید. باور دارم که این پیغام، شما و تمام کسانی را که خداوند مراقبت از آنان را به شما سپرده، به سوی هدف، اقتدار و سرنوشت الهی خود پیش خواهد راند. این پیغام، الهام‌بخش من بود تا برای مسیح کارهای بیشتری انجام دهم، و مرا به چالش کشانید که برخاسته و الهام‌بخش نسلی از دختران (و پسران) خدا باشم تا آنچه را که از پیش در اختیار داشتند، برای ایجاد تغییر در محدوده نفوذ و جهان پیرامونشان به کار بندند.

در حین برداشتن و حمل هر آنچه که صلیب برای کسانی تدارک دیده که با امید در انتظار آن‌اند، به روح القدس گوش فرادهید.



خواهر شما در مسیح  
لیزا بیور

لیزا بیور

LisaBevere@ymail.com



teach reach rescue  
**Messenger  
International**  
MessengerInternational.org

# دختران شمشیر به دست

چگونه صلیب خود را همچون

یک قهرمان حمل کنید

## لیزا بیور

Girls with Swords by Lisa Bevere in Farsi  
© 2015 Messenger International  
[www.MessengerInternational.org](http://www.MessengerInternational.org)  
Originally published in English as Girls with Swords  
Additional resources in Farsi by John & Lisa Bevere  
are available for free download at : [www.CloudLibrary.org](http://www.CloudLibrary.org)  
To contact the author: [LisaBevere@ymail.com](mailto:LisaBevere@ymail.com)

دختران شمشیر به دست، نوشته لیزا بیور/ ترجمه فارسی  
© 2015 Messenger International  
[www.MessengerInternational.org](http://www.MessengerInternational.org)  
اصل این کتاب به زبان انگلیسی تحت عنوان «Girls with Swords» به چاپ رسیده  
است.  
ترجمه فارسی این کتاب توسط «جان و لیزا بیور» به صورت رایگان برای دانلود در  
سایت زیر در اختیار شماست:  
[www.CloudLibrary.org](http://www.CloudLibrary.org)  
تماس با نویسنده: [LisaBevere@ymail.com](mailto:LisaBevere@ymail.com)



تقدیم به تمام خواهرانِ "شمشیر به دستام"، که آماده‌اند صدای خود را  
بلند کرده  
و صلیب خود را به اهتزاز درآورند.

شما دختران پادشاهی جنگاور، دلاور، مقدس، و ابدی هستید،  
که کلام حیات را در دهانتان و شمشیری شکست‌ناپذیر را در دستانتان  
نهاده است.

به شما در زمانه‌ای که شبیه هیچ دوران دیگری نیست،  
سلاحی بی‌هماورد سپرده شده است.  
آن را با نهایتِ مهارت، بصیرت و عشقی پیروزمند به کار برید،  
و با اطمینان ضربه زنید!

"تو را همچون شمشیرِ مردی جنگاور خواهم ساخت."

(زکریا ۹: ۱۳)



## فهرست

### بخش نخست: انتخاب شده

۱. شما یک هدف هستید..... ۱۱
۲. شمشیری متولد شده است..... ۲۳
۳. شما باید یک قهرمان باشید..... ۳۹
۴. میدان جنگ..... ۵۷
۵. صلیب، همچون یک شمشیر..... ۶۷

### بخش دوم: تجهیز شده

۶. تبدیل به یک سلحشور شوید..... ۸۳
۷. ساختن شمشیر..... ۱۰۵

### بخش سوم: مسلح

۸. شمشیر کلام..... ۱۱۹
۹. شمشیر برداشت محصول..... ۱۳۵
۱۰. شمشیر نور..... ۱۴۷
۱۱. شمشیر سرود..... ۱۵۹
۱۲. شمشیر سکوت..... ۱۶۵
۱۳. شمشیر بخشش و احیاء..... ۱۸۱

### بخش چهارم: مأموریت یافته

۱۴. حمل صلیب..... ۱۹۹

## پیش درآمد

داشتن شمشیر یک چیز است، و نحوه‌ی استفاده از آن، کاملاً چیز دیگری است.

به هر یک از فرزندان خدا، شمشیری - که همان شمشیر روح می‌باشد- سپرده شده است. ما جنگجویانی هستیم که مأموریت داریم نیرومندترین سلاح کل گیتی را به کار بریم. خداوند و الگوی ما -عیسای مسیح- شمشیر روح است که جسم شد. او این شمشیر را دو هزار سال پیش به کار برد و جهان را دگرگون کرد. او روزی با همین شمشیر، ملت‌ها را مطیع خود خواهد گردانید. اما در حال حاضر، او به هر یک از ما چنین فرمان می‌دهد: "همان‌گونه که پدر مرا فرستاد، من نیز شما را می‌فرستم." (یوحنا ۲۰: ۲۱)

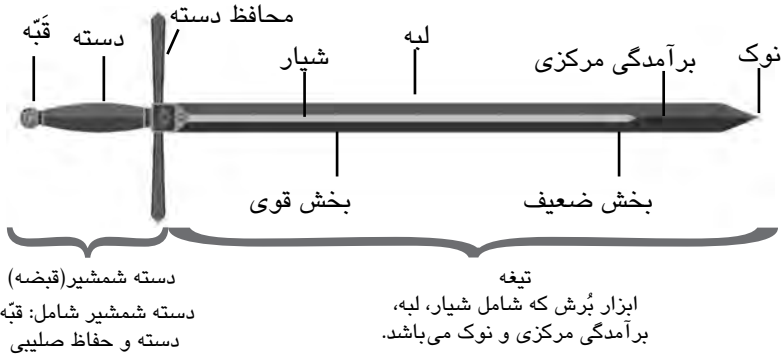
اکنون نسلی از دختران (و پسران) خدا وجود دارند که برخاسته‌اند تا قدرت شگفت‌انگیز پادشاه‌مان را نشان دهند. این جنگاوران با مهارتی شگرف در به کارگیری شمشیری که به آنان سپرده شده است، جهان پیرامونشان را دگرگون خواهند ساخت. خداوند به همسر "لیزا" پیغامی قدرتمند بخشیده که به دختران خدا (و پسران او) بیاموزد تا از قدرتی که بیشتر برای تغییر منطقه‌ی نفوذشان به ایشان سپرده شده است، استفاده نمایند.

باعث افتخار من است که با این زن بزرگ خداوند، بیش از سی سال است که ازدواج کرده‌ام. من شاهد بوده‌ام که چگونه او از یک فرد ترسو، و شخصیتی که خود را از رویارویی با مسایل پنهان می‌ساخت، تبدیل به دختر جنگجو و دلاور پادشاه‌مان شد. حقیقتاً شناختن و کار کردن با چنین بانویی، مایه‌ی افتخار است. من شخصا از آنچه که خدا به او آموخته، درسهای بسیاری آموخته‌ام.

می‌دانم این کتاب، شما را برای به کارگیری آنچه از قبل مالکش بودید، آماده خواهد ساخت. کسانی نباشید که صرفاً شمشیری در دست دارند، بلکه جنگجویان ماهری باشید که جهان پیرامونشان را دگرگون می‌سازند.

جان بیور، نویسنده و سخنران





## اصطلاحات شمشیربازی

**کروز:** یک دفاع و ضربه‌ی سریع همزمان در یک حرکت را می‌گویند. با این روش، حمله، دفع شده و با اهرم کردن شمشیر، ضربه را منحرف ساخته و بدون استفاده از تیغه، ضربه می‌زنند.

**ان گارد:** یک روش دفاعی و در عین حال تهاجمی است. این حرکت برای موثر بودن، به آمادگی نیاز دارد.

**فنت:** یک بلوف است که با برانگیختن این تصور در حریف مقابل که قصد حمله دارید، باعث واکنش او می‌شود، در حالی که چنین قصدی ندارید.

**لانژ:** یک حرکت تهاجمی است که برای ضربه زدن طراحی شده است.

**پاری:** دفاع با استفاده از تیغه‌ی مخالف.

**ریپست:** یک حمله که در پی یک دفاع موفق انجام می‌شود (ضدحمله).

- 
- Croise ۱
  - Engarde ۲
  - Feint ۳
  - Lunje ۴
  - Parry ۵
  - riposte ۶



بخش نخست

انتخاب شده

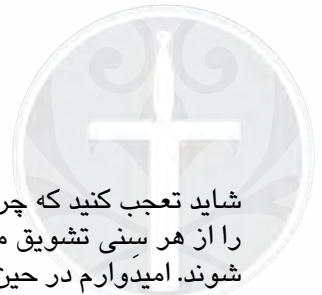


## فصل نخست

### شما یک هدف هستید

"مسیحیت، یک جنگ است، نه یک رویا!"

-وندل فیلیپس<sup>۷</sup>



شاید تعجب کنید که چرا من در دنیایی که خشونت در آن بیداد می‌کند، زنان را از هر سنی تشویق می‌کنم آستین‌هایشان را بالا بزنند و به مبارزه ملحق شوند. امیدوارم در حین ورق زدن این صفحات دریابید که به دلایل بی‌شمار، هیچ منطقه‌ی امن و بیطرفی وجود ندارد. قرار نیست ما با "خشونت" شمشیر زندگی کنی م، اما زمانی فرامی‌رسد که می‌بایست با "قدرت" شمشیر زندگی کنیم.

نخستین دلیلی که به شمشیر نیاز داریم، این است که درگیر نبردی حماسی هستیم؛ خواه از آن آگاه باشیم، خواه بی‌خبر! و خدا نمی‌خواهد دخترانش در این نبرد، بی‌خبر و غیرمسلح باشند.

ضرورت و اهمیت پرداختن به این موضوع، به شکلی غیرمنتظره به ذهنم خطور کرد. اوایل ماه ژوئن سال ۲۰۱۰ بود و من در مسیر بازگشت به خانه از سفر و سخنرانی در پنج کشور مختلف، طی یک دوره کوتاه چهار هفته‌ای بودم. لازم است خاطرنشان کنم که این کشورها نزدیک به هم نبودند، بنابراین، این سفرها به معنای عبور از طولهای جغرافیایی مختلف و تغییرات مکرر ساعات شب و روز، و بالا و پایین شدن میان دو نیمکره شمالی و جنوبی بود.

خسته از فشار تأخیر مداوم پروازها، در حالی که از تجربه‌ی همزمان دو بعدازظهر در طی یک روز (به خاطر تغییر ساعتها) کمی گیج و منگ بودم، خودم را با پسر کوچکم "آردن"<sup>۸</sup> در خانه تنها یافتم. وقتی به سمتش رفتم، روی میل دستی کشید و مرا دعوت کرد تا به تماشای فیلمی که می‌دید، بنشینم. از فرصت پیش آمده، هیجان زده بودم و با خودم فکر می‌کردم

Wendell Phillips ۷

Arden ۸

می‌توانم پسرمد را در آغوش بگیرم، پس تا جایی که می‌توانستم نزدیک او نشستم و پرسیدم: "چی تماشا می‌کنی؟!"  
پاسخ داد: "نابودگر!"<sup>۹</sup>

بسیار خب، عجله نکنید! پیش از آن که واکنشی نشان دهید، به من گوش کنید. من نه این فیلم را تأیید می‌کنم و نه توصیه می‌کنم آن را ببینید. من نسخه‌ی تلویزیونی فیلم را می‌دیدم و در مجموع، یک فیلم وحشتناک دهه هشتادی بود. اما در میان مدلهای مسخره مو، موسیقی ناموزون و بازیهای بد، چیز باارزشی پیدا کردم که می‌خواهم اینجا با شما نیز در میان بگذارم. چراکه این مطلب، تمام علت پشت پرده نگارش این کتاب را توضیح می‌دهد.

با فرض این که شما با فیلم نابودگر آشنا نیستید، می‌خواهم خلاصه‌ای از قصه فیلم را برایتان تعریف کنم. فیلم، داستان "سارا کانر"<sup>۱۰</sup> است؛ یک پیشخدمت و نظافتچی که زندگی کسالت‌باری دارد و با این امید زندگی می‌کند که "عشق"، روزی به او نیز رو خواهد کرد. روزهای زندگی‌اش یکسان و تکراری است. هر روز شیرینی و چای سرو می‌کند و شبها با این امید به بستر می‌رود که وقتی در رختخوابش می‌چرخد، چشم در چشم شاهزاده رویاهایش شود. روزها کار می‌کند و شبها انتظار می‌کشد.

این روایت تکراری دهه هشتادی، ناگهان با پیدا شدن سر و کله یک "روبوت آدمکش" از آینده به هم می‌ریزد. قهرمان داستان یعنی "سارا"، در حین یک تنفس کوتاه بین کارش، درمی‌یابد که زندگی‌اش در خطر است، چراکه زنان زیادی که اسم و فامیلشان با او یکی بوده، به تدریج در حال کشته شدنند.

ظاهراً "نابودگر" که نقش او را "آرنولد شوایرزنگر"<sup>۱۱</sup> فرماندار پیشین کالیفرنیا و همسر سابق "ماریا شرایور"<sup>۱۲</sup> بازی می‌کند، یک "مسافر زمان" است و هر کس که نامش "سارا کانر" است، هدف او محسوب می‌شود. چنین به نظر می‌رسد که هیچ راهی برای شکست دادن این قاتل سایبری وجود ندارد. او نه تنها دارای قدرت و قابلیت‌های یک روبوت است، بلکه به پیشرفته‌ترین سلاح‌های تمام اتوماتیک نیز مجهز می‌باشد. او علاوه بر تمام این تکنولوژیها، صاحب یک صفحه پاره‌شده از کتاب اطلاعات تلفن است - که در دهه هشتاد، اوج اطلاعات محسوب می‌شد! - که در آن فهرست، شماره و آدرس تمام "سارا کانر"هایی که در منطقه موردنظر او اقامت دارند، موجود است. هنگامیکه نابودگر برآمده از آینده، به طور سیستماتیک کار خود را به انجام رسانده و به انتهای فهرست خود نزدیک می‌شود، نگرانی قهرمان زن داستان نیز بیشتر و بیشتر می‌گردد.

سارا وقتی از سر کار به آپارتمانش - که با دوستی آن را شریک است -

The Terminator ۹

Sara Connor ۱۰

Arnold Schwarzenegger ۱۱

Maria Schriver ۱۲

برمی‌گردد، از طریق پیغام‌گیر تلفن متوجه می‌شود اولین قرارش کنسل شده است. به همین دلیل بلافاصله، به سمت یک کلوپ تفریحی می‌رود. او فکر می‌کند اگر تهدید، واقعی باشد، می‌تواند به این ترتیب خود را بین جمعیت پنهان سازد. زمان زیادی نمی‌گذرد که نابودگر پس از بررسی آپارتمانش، رد او را پیدا کرده و با شلیک اسلحه وارد کلوپ تفریحی شده و با خشونت زیاد، به ضرب و جرح دیگران می‌پردازد. هرج و مرج، خون و جیغ و فریاد، جای رقص را می‌گیرد و هر کس در تقلا می‌فرار از آن مهلکه، دست و پا می‌زند. اما صبر کنید، هنوز یک بازیگر دیگر در این درام تلخ وجود دارد.

در همان زمانی که قاتل سارا - که از آینده آمده - خودش را به او نشان می‌دهد، محافظ سارا نیز با بیان این دعوت خودش را به او می‌شناساند: "اگر می‌خواهی زنده بمانی، با من بیا!"

انتخابی که پیش روی سارا قرار دارد، بسیار بدیهی است؛ اگر او قصد زنده ماندن دارد، بنابراین زمان زیادی برای تصمیم‌گیری ندارد. سارا از پشت "بار" می‌دود و به سرعت خود را همراه با فرد غریبه به داخل ماشین می‌اندازد. آنها به اتفاق سعی می‌کنند که بگریزند، اما نابودگر به هیچ‌وجه دست بردار نیست. او با سرعت بسیار زیاد به تعقیب آنها می‌پردازد؛ گلوله‌ها، شیشه‌های ماشین را خرد می‌کنند و باعث می‌شوند سارا دچار فشار روحی زیادی شود. موضوع این نیست که کجا بروند و چه بکنند، در واقع آنها حتی قادر نیستند خلی در حملات این نابودگر ایجاد کنند.

این پیشخدمت دلمرده که همیشه تظاهر به داشتن دوست‌پسر می‌کند، هیچ نظری ندارد که چرا چنین نبردی پیرامون او در جریان است. در همان حال که گلوله‌ها از کنارش سفیرکشان می‌گذرند، و ماشینها به هم می‌خورند، محافظش توضیح می‌دهد که "او" [سارا] در واقع چه کسی است. محافظ توضیح می‌دهد که سارا در آینده یک قهرمان افسانه‌ای است و تمام ارتش، مجهز به پیش‌بینی‌ها، استراتژی‌ها و بصیرتی خواهند جنگید که او، آنها را به پسرش انتقال داده است. او در آینده بخشی از جنگی قهرمانانه علیه دشمن تمام بشریت خواهد بود.

سارا کاملاً مطمئن است که او را با کس دیگری اشتباه گرفته‌اند و حاضر به پذیرش نقش خود در این داستان پوچ و بی‌معنا نیست. او نمی‌تواند دلیلی بیابد که او را مجاب نماید که چه در حال حاضر، و چه در زمان آینده، یک تهدید به حساب می‌آید. سارا برای روشن کردن این موضوع، علیه ادعای محافظش جبهه می‌گیرد و آن را رد می‌کند. او از دید خودش، یک قهرمان نیست، بلکه تنها یک پیشخدمت ساده است! او حتی دوست‌پسری هم ندارد که قرار باشد در آینده، پسری داشته باشد. این کابوس لعنتی، فقط یک اشتباه فاحش است؛ قطعاً او را با فرد دیگری اشتباه گرفته‌اند!

اما محافظش اصرار دارد که سارا قطعاً همان فرد موردنظر است. در واقع "سارا کانر" قهرمان است و مأموریت آن مرد، محافظت و تعلیم دادن اوست.

سارا با دستپاچگی ای که قابل درک است و یک بروز احساسی ناگهانی، فریاد می‌زند: "من تا به حال هیچ کاری نکرده‌ام!"  
مرد محافظ با این جمله پاسخش را می‌دهد: "نه نکرده‌ای، اما خواهی کرد!"  
درست در همین قسمت فیلم، در حالی که روی کاناپه کنار پسر نشسته بودم، خشکم زد. این جمله: "نه نکرده‌ای، اما خواهی کرد!"، ناگهان مرا تحت تأثیر قرار داد و متوجه این حقیقت شدم که دشمن ما اغلب پیش از آن که خود دریابیم چه کسی هستیم، می‌داند که ما کیستیم.  
عزیزانم، اکنون زمان کشف دو موضوعی است که "سارا کانر" در آن شب یاد گرفت:

۱. شما یک هدف هستید.
  ۲. شما باید یک قهرمان باشید.
- می‌گویم "باید باشید"، زیرا این تصمیمی است که در نهایت باید بگیرید.

## یک هدف

نخست اجازه دهید به این موضوع بپردازم که شما یک هدف هستید.  
اگر شما یک مسیحی هستید، پس هدف شیطان می‌باشید. او دشمن تمامی جان‌ها، و شاهزاده تاریکی است. هیچ انتخابی در برابر این حقیقت وجود ندارد. این یک واقعیت است که تمامی نیروهای تاریکی در زمین بسیج شده‌اند تا علیه تمام کسانی که مُعَرَّف نور و حیات الاهی هستند، بجنگند.  
پس اهمیت بسیاری دارد که بدانید "هدف بودن" به چه معناست.  
کلماتی که در این مبحث بیانگر معنای "هدف"<sup>۱۳</sup> هستند، شامل: "نیت"<sup>۱۴</sup> (هدف)، مقصد<sup>۱۵</sup> (هدف)، هدف عینی<sup>۱۶</sup>، کانون توجه<sup>۱۷</sup>، فرجام<sup>۱۸</sup> و قصد<sup>۱۹</sup> می‌باشند.  
قصد، نیت و هدف نهایی شیطان این است که شما را از "آنچه که حقیقتاً هستید" و "آنچه که مقصود راستین شماست" منحرف سازد. "کانون توجه" و "هدف عینی" شیطان، فریب شماست تا از مسیر قدرت، حیات، و اقتدار دورتان ساخته و به سوی یک جریان ویرانی و تباهی عمدی سوقتان دهد.  
برای آن که بتوانیم با این نگاه که "باید قهرمان باشیم" ادامه دهیم، لازم

target ۱۳

aim ۱۴

goal ۱۵

objective ۱۶

focus ۱۷

end ۱۸

intention ۱۹



است دیدگاه و زاویه جدید و تاحدی ناآشنا را درک کنیم؛ موضوعی که به مراتب جدیتر از خط داستانی یک فیلم است. دشمن پلید و قاتل از قبل دریافته که شما چه کسی هستید. او ظرفیتهای شما را می‌شناسد و به شکلی برنامه‌ریزی شده، سعی در نابودی و تباهی آینده‌تان دارد. من باور دارم که حملات در زندگی شما، بیشتر در ارتباط با موقعیتی است که در آینده خواهید داشت، نه آنچه در گذشته بوده‌اید.

متوجه هستید که دشمن نیز همانند قاتل فیلم "نابودگر" نام شما را می‌داند. نگذارید این موضوع شما را بترساند. نفس عمیقی بکشید و این موضوع را خوب درک کنید که شما با هدف و مقصودی خاص، زنده هستید. دچار بدگمانی افراطی نشوید و موضوع را شخصی نکنید؛ چراکه اینطور نیست، حمله، علیه همه ماست! برای دشمن جانهای ما این موضوع شخصی نیست. او فقط می‌خواهد در این جنگ کارش را به درستی انجام دهد.

در این جنگ برنامه‌ریزی شده، کسی که تهدید محسوب نمی‌شود، هدف هم نیست. برای دشمن، نام من و شما، هر دو یکی است: "مسیحی". این لقب، بسیار فراتر از ارجاع به یک گروه مذهبی است. معنای آن "فرد مسخ شده" است. شما دختران محبوب و شاهزادگان خدای خدایان هستید. شاید دشمن به هر یک از ما به شکلی متفاوت نزدیک شود، اما خواست او در نهایت این است که با تمام قدرتش مانع از رشد و حرکت شما به سوی مقصد و مقصودتان شده و شما را از رسیدن به سرنوشت الیهیتان بازدارد. هیچ یک از دختران خداوند به شکلی جدا نشده‌اند که بتوانند به طور کامل از حملات دشمن در امان باشند. فکرش را هم نکنید که سن شما، موقعیت مالیتان یا شرایط ازدواجتان شما را از این امر مستثنا خواهد ساخت.

موضوع، من و شما نیستیم و اگر بخواهیم صادق باشیم، واقعیت این است که این جنگ ما نیست. این جنگ، متعلق به خداوند ماست. ما سلاح‌های نورانی او در دنیای تاریکی هستیم.

"شاید تمام تاریخ بشریت، به تبدیل و دگرگونی قلب یک شخص و یا حتا یک فرد فروتن بستگی داشته باشد... چراکه در فکر و جان یک فرد است که جنگی بین نیکی و بدی در جریان است و در نهایت، یکی می‌بزد و یکی می‌بازد."

-ام. اسکات پک<sup>۲۰</sup>

## زنان همچون جنگجویان

این حقیقت که شما زن هستید، شما را هدفی خاص‌تر ساخته و در خورِ مواجهه با دشمنی شیطان قرار می‌دهد.

”میان تو و زن، و میان نسل تو و نسل زن، دشمنی می‌گذارم.“

(پیدایش ۳: ۵۱)<sup>۲۱</sup>

دشمنی، یک تنفر ریشه‌دار و عداوتی آشتی‌ناپذیر است. این مطلب بیانگر یک درگیری بسیار بنیادین است که در طی نسل‌ها ادامه می‌یابد و این تنفر، با نزدیک شدن به پایان وقت مقرر شیطان و افزایش فوریت شرایط، عمیق‌تر می‌شود. حملات او نسبت به زنان و فرزندان او هرگز تا به این حد مشهود، گسترده و رذیلانه نبوده است.

گواه انکارناپذیر این حقیقت، در این برآورد محافظه‌کارانه یافت می‌شود که در حال حاضر، حدود پنجاه میلیون زن از روی زمین ناپدید شده‌اند. مقصود من از این ناپدید شدن چیست؟ این دختران رفته‌اند و هرگز پیدا نشده‌اند.

علت عمده این ناپدید شدن، برجسته شدن رفتارهای جنسیت‌ستیزانه و کشتار جنسیتی<sup>۲۲</sup> است. نسل‌کشی<sup>۲۳</sup>: قتل عام یک نژاد، ملت، گروه سیاسی یا گروه فرهنگی است. اما کشتار جنسیتی، قتل عام بر مبنای جنسیت است. ”مارا ویستندال“<sup>۲۴</sup> در کتاب خود به نام ”گزینش غیرطبیعی“<sup>۲۵</sup> آمارى را ارائه می‌دهد که این خشونت را به خوبی نشان می‌دهد: ”شاید بیش از صدوشصت میلیون نوزاد دختر تنها در آسیا به خاطر آن که از طریق سقط جنین مانع از تولدشان می‌شوند، هرگز نفس نمی‌کشند.“

در کشورهایمانند چین، هند، و پاکستان و در کل قاره آفریقا ”دختر بودن“ به این معناست که زندگیتان همواره در خطر است؛ یعنی شما مورد سوءاستفاده قرار خواهید گرفت، فروخته می‌شوید، نادیده گرفته می‌شوید و یا قربانی یک قتل افتخارآمیز خواهید بود.

عزیزان من، فکر نکنید تنها به این خاطر که در کشورهای توسعه‌یافته زندگی می‌کنید، در امنیت هستید. اعداد دروغ نمی‌گویند. محل تولد شما، تنها به این معناست که به شکلی متفاوت مورد حمله دشمن قرار می‌گیرید. دشمن قاتل، از زاویه دیگری به سراغ شما خواهد آمد. و من باور دارم که او از قبل سخت

۲۱ کلبه آیات کتاب مقدس که در این کتاب آمده، از ترجمه هزاره نو می‌باشد. (مترجم)

Gendercide ۲۲

Genocide ۲۳

Mara Hvistendahl ۲۴

Unnatural Selection ۲۵

تلاش می‌کند مانع شما شود، تا مبادا وارد نقشه خدا برای زندگیتان شوید. من این مطالب را برای ترساندن شما نمی‌گویم، تنها می‌خواهم ارزش لحظات خود را در تاریخ بدانید. به عنوان دختران این نسل، شما یک هدف هستید. قهرمان بودن، گزینه پیش روی شماست. اگر از دیدن این حقیقت غافل بمانید و متوجه نباشید که "قهرمان بودن" به چه معناست، آنگاه فکر می‌کنید حملات دشمن، تنها علیه جنس شما یا ایمان شخصی‌تان است و لذا نسبت به این حملات، در سطح شخصی واکنش نشان خواهید داد. اما این جنگ، بزرگتر از تک‌تک ماست. هیچ راهی وجود ندارد تا بتوانیم در آن با توانایی‌های شخصی خود بجنگیم. ما در این درگیری، نیازمند حمایت و استراتژی‌های آسمان هستیم. هرچند این درگیری با واکنش فردی ما آغاز می‌گردد، اما این، به تنهایی هرگز کافی نخواهد بود. ما باید به صورت فردی، با ابدیت مسلح شویم و بیاموزیم که در همکاری با یکدیگر عمل نماییم.

آمار و ارقام، به خودی خود وحشتناک هستند، اما آنها تنها گوشه‌ای از تاریکی بزرگتر را می‌نمایانند. اکنون زمان آن است که چشمان خود را برافرازیم و صدای آسمان شویم، در آنچه که به این تاریکی و خالی بی‌پایان می‌گوید. خط داستان شکل گرفته است. در یک سو، دشمن خستگی‌ناپذیر ظالم ایستاده که پیوسته کمر به نابودی ما بسته است و در سوی دیگر، شاهزاده‌های باشکوه با عشقی پایان‌ناپذیر ایستاده که مصمم است تا ما دریابیم کیستیم و برای چه منظوری خلق شده‌ایم. عیسا، شاهزاده‌ی آسمان ما، همواره دوستتان دارد. محبت او، هرگز پایان نمی‌گیرد و از عداوت و دشمنی آن قاتل، سرسخت‌تر و تسلیم‌ناپذیرتر است. نقشی که شما در این جنگ برمی‌گزینید، در این سوال خلاصه می‌شود: آیا شما در این جنگ یک غیرنظامی بی‌سلاح، یک قربانی، یا یک زندانی جنگی هستید، یا می‌خواهید یک قهرمان باشید؟

هنگامی که تصمیم خود را می‌گیرید، لطفاً به این نکته توجه کنید: "در این میدان مبارزه، هیچ منطقه امنی وجود ندارد!" شما چاره‌ای ندارید، این رسم روزگار است؛ یا باید این طرف داستان باشید، یا در سوی دیگر! همیشه بهتر است به جای آن که با رفتاری منفعلانه، اجازه دهید برایتان تصمیم بگیرند، موقعیت خود را با تصمیمی قاطعانه از قبل تعیین کنید. به خاطر داشته باشید که: خدا شما را پیش از آن که حتی زمین را خلق کند، در خود برگزید.

"ما نیز در وی میراث او گشتیم، (در وی برگزیده شده‌ایم) زیرا بنا بر قصد او که همه چیز را مطابق رأی اراده خود انجام می‌دهد، از پیش تعیین شده بودیم. تا ما که نخستین کسانی بودیم که به مسیح امید بستیم، مایه ستایش جلال او باشیم. و شما نیز در او جای گرفتید، آنگاه که پیام حقیقت، یعنی بشارت نجات خود را شنیدید؛ و در او نیز چون ایمان آوردید، با روح‌القدس موعود مَهر شدید، که بیعانه میراث ماست برای تضمین رهایی آنان که از آن خدایند، تا جلال او ستوده شود."

آنطور که من می‌فهمم، پایان داستان همه چیز کاملاً مشخص و معلوم است، ما دو گزینه پیش رو داریم، یا همه چیز گرم گرم است یا سرد سرد، یا قوی است یا ضعیف، یا سرباز است یا خائن، یا آدمی است که می‌جنگد یا اوپی که از کارزار فرار می‌کند، یا آزادی است یا اسارت، و در انتها، یا قهرمان است یا قربانی!

می‌دانم که این گزینش‌ها بیش از حد سیاه و سفید هستند، چراکه بازتاب شرایط اضطراری فعلی ما در جایگاه زنان هستند. من نمی‌خواهم بگویم که شما تحت یک تهدید فوری کشتار جنسیتی قرار دارید، اما بر این نکته تأکید می‌کنم که یک نیاز حیاتی برای پاسخ کنش‌گرایانه و سازنده ما وجود دارد. اکنون زمانی برای بی‌خبری و غیرمسلح بودن نیست، و هدف من نیز از نگارش این کتاب همین است.

در حین نگارش، کتاب "نامه‌های اسکروتیپ"<sup>۲۶</sup> اثر "سی.اس.لوییس"<sup>۲۷</sup> را می‌خواندم که گفت‌وگویی بین یک دیو نوآموز و ناظر اوست که در تلاش‌اند تا مردی جوان را فریفته و به دام بیاندازند. نکته درخشان این کتاب دریچه‌ای است که به روی ما می‌گشاید تا از منظر دشمن مسایل را بنگریم و دریابیم که چگونه او حقایق را می‌پیچاند تا ما را از درک و رسیدن به نقشه‌ی الاهی بازدارد.

در یکی از بخش‌های این کتاب، دیوها درباره توانایی‌شان در منحرف ساختن نقش زنان به کنایه می‌گویند: "تمامی این مطلب در دعای زن جوانی خلاصه می‌شود که به تازگی در حضور خدا کرده است: «ای خدا، مرا دختری نرمال و مناسب قرن بیستم بساز!» به یمن زحمات بی‌شائبه‌ی ما این دعا به طور فزاینده‌ای بدین معناست که «مرا هرزه و نادان و انگل اجتماع بساز!»<sup>۲۸</sup>

من از خواندن این طنز نبوتی که در سال ۱۹۴۲ منتشر شده، به گریه می‌افتم، چراکه قرابتی شدید با وضعیت بسیاری از دختران عصر ما دارد. هنگامی که این نوشته را می‌خواندم، چهار واژه توجه مرا به شدت به خود جلب نمود: "نرمال"<sup>۲۹</sup>، "هرزه"<sup>۳۰</sup>، "نادان"<sup>۳۱</sup> و "انگل"<sup>۳۲</sup>.

ابتدا اجازه دهید به واژه‌ی "معمولی" بپردازیم. زمانی که تولد تازه می‌یابید، گذشته‌ی عادی و معمولی خود را ترک می‌کنید. البته این بدین معنا نیست که شما "غیرعادی" یا "عجیب و غریب" می‌شوید. بلکه به این معناست که

C.S.Lewis ۲۶

The Screwtape Letters: این کتاب با عنوان "نامه‌های اسکروتیپ" توسط

انتشارات ایلام، به فارسی ترجمه و منتشر شده است. (مترجم)

۲۸ از متن ترجمه شده کتاب

Normal ۲۹

Minx ۳۰

Moron ۳۱

Parasite ۳۲

وقتی شما پارسایی را می‌پوشید، آنچه را که معمول، متوسط و عادی است، درمی‌آورید. شاید برای مدتی این زندگی زمینی را داشته باشید اما در نهایت، دختران ابدیت هستند. واژه دوم "هرزه" است که شاید در این زمانه چندان ملموس نباشد. معنای آن، "زن اغواکننده، گستاخ و شهوت‌ران" است. مترادف‌های واژه "هرزه": "فاحشه"<sup>۳۳</sup>، "روسپی"<sup>۳۴</sup>، "جلف"<sup>۳۵</sup> و "لکاته"<sup>۳۶</sup> می‌باشد. متأسفانه این واژه‌ها کاملاً در فرهنگ آوازهای قرن بیست‌ویکم تنیده شده است.

واژه "ابله" در وهله نخست، در اوایل قرن نوزدهم توصیف‌گر اشخاصی با ضریب هوشی افرادی در سنین ۸ تا ۱۲ سالگی بود. اما در متن "سی. اس. لویس"، این واژه معرف نسلی از دخترانی است که حاضر نیستند از دخترانی "سر به هوا" و "هوسران"، به زنانی "بالغ" و "حکیم" تبدیل شوند. و در آخر، واژه‌ی "انگل" معرف کسی است که تحت حمایت دیگران و با سودجویی از آنها زندگی می‌کند، بدون آن که حقیقتاً در قبال آنچه می‌گیرد، منفعتی برای طرف مقابل داشته باشد. این کاملاً نقطه مقابل آن چیزی است که دختران خدا باید باشند. ما خوانده شده‌ایم تا دیگران را تحت حمایت خود قرار داده و به آنان فرصت دهیم تا از ما بهره‌مند گردند، نه آن که به دنبال بهره‌وری از آنان باشیم. اما کافی است به جلد مجلات زنان که در سوپرمارکت‌ها ردیف شده‌اند، نگاهی بیاندازیم. آنها زنان سالخورده را پیر و بیمار نشان می‌دهند، در حالی که ایام زودگذر جوانی و عدم بلوغ آشکار، مورد تجلیل قرار می‌گیرد. جسارت جنسی، نماد عشق و صمیمیت حقیقی است، و ما را تشویق می‌کنند تا در نوعی تجمل‌گرایی و مصرف‌گرایی افراطی زندگی کنیم و هر چه را که می‌بینیم و می‌توانیم، به مالکیت خود درآوریم. بنگرید که تا چه اندازه سقوط کرده‌ایم!

عادی بودن، شایسته ما نیست و آشکار است که دشمن ما می‌داند برای چیز بیشتری آفریده شده‌ایم. چه چیزی دعای ما را شکل می‌دهد؟ قرار نیست فشار شرایطمان، شکل‌دهنده دعاهايمان باشد. فرهنگ ما آنقدر قابل اعتماد نیست که واژگان درستی را در دعا به ما وام دهد. آسمان باید ساختار دعاها را بسازد. خالق آسمان و زمین، معمار و نویسنده زندگی ماست. اکنون زمانی است که صدای دختران قرن بیستم، پژواک واژه‌های آسمان باشد. شاید این نیاز شدید در درون شما فراتر از آن باشد که به واژگان درآید، و این دلیلی است که چرا ما به شمشیر نیاز داریم.

من باور دارم که سرانجام، شما به نوعی تبدیل به دختران خارق‌العاده و حماسه‌آفرین خداوند خواهید شد که با پاکدامنی رفتار می‌کنند، به شکلی

Tramp ۳۳

Whore ۳۴

Bimbo ۳۵

Slut ۳۶

درخشان بالغ می‌شوند و با این هدف زندگی می‌کنند که زندگی‌های دیگران را نیز ارتقا بخشند.

یکی از اهداف این کتاب، کمک به شماست تا نوعی از جسارت، شجاعت و دعای آکنده از ایمان (شمشیر) را در شما شکل دهد که به طور خاص موجب خواهد شد نقش خود در این برهه از زمان به درستی انجام دهید.

## شگردهای قدیمی

اکنون زمان آن نیست که از ترس عقب بنشینیم. اکنون زمانی است که باید برخاسته و در عشق شکوفا شویم. زمانی که مسیحی شدم، دریافتم که خدا برای زندگی نقشه‌ای دارد. این نقشه، صرفاً داشتن مقصدی تازه پس از مرگ (زندگی جاویدان) نبود! بلکه آموختم زندگی در حال حاضر، مورد نظر خداوند است. او مرا به بهایی گراف خریده است و زندگی دیگر متعلق به خودم نیست تا آن را تلف کنم. خدا از من می‌خواهد تا کاملاً به آن چیزی تبدیل شوم که برایش مرا آفریده است.

تبدیل شدن به "اویی" که خداوند شما را برای آن خلق کرده است، موجب می‌شود تا بهترین دفاع و حمله را در برابر استراتژی‌های دشمن به کار برید. او مسلماً نتوانسته شما را از نفس کشیدن بازدارد، اما اکنون زمان آن است که او را از خفه کردن دانه‌های روحانی‌ای که خدا در درون شما کاشته است، بازدارید. دشمن همواره به خاطر ترس‌اش از آنچه که ما ممکن است بشویم، ما را مورد آزار قرار می‌دهد. به خاطر داشته باشید که آن ظالمان، بسیار زیرک و شرور هستند، اما اغلب می‌ترسند. آنها خودشان اغلب از کسانی که مورد جور و ستمشان قرار دارند، بسیار می‌هراسند. آنها می‌ترسند که مبدا این افراد قدرتمند شده و آنها را به خطر بیاندازند.

"باید به زیرکی با آنان رفتار کنیم، وگرنه از این نیز فزونتر خواهند شد و اگر جنگی درگیرد، به دشمنانمان خواهند پیوست و با ما خواهند جنگید، و از سرزمین ما خواهند گریخت. پس مصریان سرکارگرانی بیرحم بر بنی‌اسرائیل گماشتند تا بر آنان با کار اجباری ستم کنند. بنی‌اسرائیل شهرهای فیتوم و رمسیس را برای فرعون ساختند تا انبار آذوقه آنها گردد. ولی هر چه بیشتر بر بنی‌اسرائیل ستم می‌کردند، بیشتر افزوده و منتشر می‌شدند؛ پس مصریان از بنی‌اسرائیل بیمناک شدند."

(خروج ۱: ۱۰-۱۲)

زمانی که شگرد ظالمانه فرعون در سرکوب کردن و خاموش ساختن قدرت اسرائیلیان شکست خورد، او تصمیم گرفت با خشونت بیشتری برخورد کند و به کشتار جنسیتی و قتل عام نوزادان روی آورد. اسرائیلیان با شگرد تازه‌ای از جانب دشمن روبه‌رو نشده بودند، آنها تاریخی کهن و ستم‌بار داشتند. کتاب مقدس دو بار نسل‌کشی نوزادان را ثبت کرده است: نخستین مورد در کتاب خروج یافت می‌شود، جایی که پادشاه مصر این حکم را برای تمام قابله‌های مصر صادر می‌کند:

”چون فرزندان زنان عبرانی را به دنیا می‌آورید و آنها را معاینه می‌کنید، اگر نوزاد پسر بود، او را بکشید، ولی اگر دختر بود، زنده بگذارید.“

(خروج ۱: ۱۶)

توجه به این نکته مهم است که فرعون درست پیش از تولد موسا، فرمان قتل نوزادان پسر را صادر می‌کند. آیا این فکر به وجود نمی‌آید که قرار بود یک قهرمان متولد شود؟! آیا دشمن از تجلی نیرویی بالقوه می‌ترسید؟ فرعون، برنامه‌ای گسترده اتخاذ کرده بود تا به شکلی نظام‌مند، شانس تولد نوزادان را از بین ببرد. اما تاریخ نشان می‌دهد که این کشتار گسترده نتوانست مانع از تولد نوزاد پسری به نام موسا شود. در واقع او در پیچ و تاب سرنوشت در امنیت خانه فرعون همچون یکی از فرزندان مصر بزرگ شد.

پس از آن که موسا دریافت کیست، و برای انجام چه کاری آفریده شده است، خدا از بیابانی استفاده کرد تا او را دوباره بسازد و تبدیل به فردی رهایی‌بخش نماید که قومش را از سیصد سال اسارت مصریان به سوی آزادی رهنمون گردد. هر چند فرعون یک نسل از پسران اسرائیل را کشت، اما خدا در مقابل، رهبری را برای رهایی قومش برانگیخت و خود با خشم از جانب آنان با فرعون جنگید.

جای دیگری که در کتاب مقدس، دشمن اقدام به کشتار جنسیتی (پسران) نمود، در زمان تولد عیسا بود. زمانی که آن مردان حکیم (مغان) در برگشت از سفر دیدار عیسا به هیروودیس گزارشی ندادند، او دستور داد که تمام پسران زیر دو سال عبرانی کشته شوند.

”چون هیروودیس دید که مغان فریبش داده‌اند، سخت برآشفته و فرستاده، همه پسران دو ساله و کمتر را که در بیت لحم و اطراف آن بودند، مطابق زمانی که از مغان تحقیق کرده بود، بکشت. آنگاه آنچه به زبان ارمیای نبی گفته شده بود، به حقیقت پیوست که:

صدایی از راه به گوش می‌رسد،  
صدای شیون و زاری و ماتمی عظیم.

راحیل برای فرزندانش می‌گرید

و تسلی نمی‌پذیرد، زیرا که دیگر نیستند.“ (متا ۲: ۱۶-۱۸)

چه واژگان تأثیرگذاری ... زیرا که دیگر نیستند! در این دو گزارش کتاب

مقدس، پادشاهان خشمگین زمینی، نوزادان پسر را به خاطر ترس از ظرفیت بالقوه سرنوشتشان به شکلی وحشیانه و گسترده قتل عام می‌کنند. من باور دارم که ما مجدداً در آستانه‌ی رهایی از اسارت و ستم هستیم، اما این بار هدف حملات دشمن همه دختران است نه پسران.

“آنگاه اژدها به زن خشم بُرد و عزم آن کرد تا با دیگر فرزندان او بجنگد؛ یعنی با آنان که احکام خدا را اطاعت می‌کنند و شهادت عیسا را نگاه می‌دارند.” (مکاشفه ۲۱: ۱۷)

به شباهت انگیزه‌های ترس پادشاهان زمینی و شیطان -آن اژدهای ترسان- دقت کنید. هر دو می‌ترسند قدرتشان را از دست بدهند، هر دو خشمگین هستند، و هر دو علیه یک قوم، فرزندان و سلاله آنان می‌جنگند.

تمامی کسانی که هنوز قربانی نشده‌اند، این فرصت را دارند تا مسیر یک قهرمان را انتخاب نمایند. هدف این کتاب این است که ببینیم مسلح شده‌ایم و قدرت یافته‌ایم. زیرا هنگامی که نیرومند می‌شویم، خدای ما - آن قادر متعال - علیه دشمن برمی‌خیزد.



## فصل دوم

### شمشیری متولد شده است

"و هر کس که با چهرهای درخشان از برق شمشیر از نیام  
برکشیده‌اش می‌ایستد، آماده است تا آن کاری را انجام دهد که یک  
قهرمان قادر به انجامش می‌باشد!"

-الیزابت بارت براونینگ<sup>۳۷</sup>

شاید تعجب کرده‌اید که چرا یک شمشیر؟! آیا برای دفاع شخصی، دقت  
یک اسلحه و فاصله‌ای که با آن می‌توان حفظ کرد، بهتر نیست؟! اگر حمله  
دشمن بسیار گسترده باشد، بهتر نیست از سلاح‌هایی با قدرت تخریب بیشتر  
استفاده کنیم؟! آیا شمشیر کمی منسوخ و از مُد افتاده نیست؟

شمشیر، هزاران سال است که راه خودش را در میان تاریخ پیدا کرده و برای  
همیشه تصویری رمانتیک از خود در ذهن‌های ما حک کرده است. آن طور که  
ما می‌دانیم شمشیر برای نخستین بار در عصر برنز ساخته شد؛ یعنی حدود  
سه هزار سال پیش از میلاد مسیح. در آن دوران فلزکاران شروع به ترکیب  
برنز و مس برای ساختن ابزارهایی مانند چاقو و نیزه نمودند. اما این آگاهی  
ناقص است، زیرا، تنها از تولد شمشیر در عصر ما صحبت می‌کند. در واقع  
شمشیر، بسیار قدیمی‌تر از چیزی است که ما بتوانیم آن را در مقیاس زمان  
بگنجانیم.

آن طور که از کتاب مقدس درمی‌یابیم، مدتها پیش از عصر بشریت، شمشیرها  
در کوره‌های آهنگری آسمان ساخته شدند و به وسیله‌ی والامقام‌ترین و  
نیرومندترین فرشتگان به شکلی که ما تا به حال ندیده‌ایم، به کار گرفته شده‌اند.  
نخستین شمشیری که ما از کتاب مقدس می‌شناسیم، از آتش مشتعل ساخته  
شده بود و در دستان نیرومند کروبیان بالدار، به هر سو چرخانده می‌شد.

"پس آدم را بیرون راند، و در جانب شرقی باغ عدن کروبیان را قرار داد و  
شمشیری آتش‌بار را که به هر سو می‌گشت، تا درخت حیات را نگاهبانی  
کند." (پیدایش ۳: ۲۴)

تصورش را بکنید که این شمشیرهای نگهبان در حرکت بودند. آنها همانند دیواری آتشین بودند که از راه رسیدن به درخت حیات محافظت می‌کردند تا اطمینان حاصل کنند که آدم و حوای رانده از بهشت، هرگز دستشان را به سمت آن دراز نخواهند کرد و میوه این درخت باغ عدن را نخواهند چید. همان‌طور که با تاریخ کتاب مقدس پیش می‌رویم، شمشیرها را در دستان افراد و لشکرها برای مقاصد خوب و بد می‌بینیم. آخرین اشاره‌ای که در کتاب مقدس به شمشیر قدرتمند شده، به عنوان واپسین نماینده اقتدار و داوری، در کتاب مکاشفه است.

"و شمشیری از دهانش بیرون می‌آید بُرّان؛ تا با آن بر قومها بتازد. بر آنان با عصای آهنین حکم خواهد راند. چرخشت شراب خشم و غضب خدای قادر مطلق را لگدمال خواهد کرد. و بر ردا و ران او نامی نوشته شده است: شاه شاهان و رب ارباب."

(مکاشفه ۱۹: ۱۵-۱۷)

بنابراین می‌بینیم که از پیدایش تاریخ بشریت تا آخرین فصل و دورانی که ما آن را می‌شناسیم، شمشیر حضور دارد. من و شما در محدوده زمانی‌ای از زمین سفر می‌کنیم که به مراتب از آغاز غمناک آن، به پایانی پیروزمند نزدیکتر است. دوران ما به افزایش درد زایمان زن یا همان "درد زه" تشبیه شده است؛ درد شدیدی که ناشی از انتقال پیش از تولد واقعی است. در این دوره، ما خود را محتاج استفاده از شمشیر می‌بینیم، هرچند ما فرشتگان نگهبان نیستیم. بنابراین لازم نیست خود را افرادی تصور کنیم که باید از شمشیرشان برای جلوگیری از ورود دیگران به باغ نیکویی خداوند استفاده نمایند. از سوی دیگر، ما مجریان قانون داوری الهی نیز نمی‌باشیم، چراکه این کار فقط در صلاحیت شاه شاهان ما عیسی مسیح است. درحقیقت شمشیر در دستان دختران خداوند، اسلحه نور و حیات است.

## شمشیر الاهی

می‌خواهم با شما مطلبی را در میان بگذارم که در حین نگارش این کتاب کشف کردم. در میان ترکیب حروفی که در مجموع به صورت "کلام خدا، یک شمشیر است" درآمد، چیزی پنهان شده است. با ثابت نگه داشتن حروف شمشیر خداست.<sup>۲۸</sup>

جالب نیست؟! این موضوع به شکلی غیرمنتظره آنچه که پولس رسول در

۲۸ در زبان انگلیسی، "کلام خدا، یک شمشیر است"، به صورت "God's word is a sword" می‌باشد. اگر آن را به شکل Godsword بنویسیم و فاصله‌های آن را تغییر دهیم، به عبارت "God sword" یعنی "شمشیر خدا" می‌رسیم که منظور نظر نویسنده می‌باشد.

رساله افسسیان خطاب به ما می‌گوید را اثبات می‌کند: "شمشیر روح را که کلام خداست، به دست گیرید." (افسسیان ۶: ۱۷)  
 ما هر آنچه را که امروز به آن نیاز داریم یا در آینده محتاج آن خواهیم شد، در کلام خداوند مخفی است، و ما می‌توانیم آن را همانند گنجی مدفون پیدا کنیم!

مدتها پیش در دعا، این احساس مرا در بر گرفت که بسیاری از دختران خدا در این نسل غیرمسلح هستند. این موضوع نه تنها بدین معناست که آنها به خوبی تجهیز نشده و آماده نیستند، بلکه همچنین گویای این است که آنها در معرض خطر بوده و به شکلی باورنکردنی، در برابر فریب آسیب‌پذیرند. دشمن ما، در زمان‌های آخر آزار و ستم خود را با استفاده از شمشیر دودم معلمان دروغین و خودفریب افزایش داده است. عهد جدید، پر از هشدار نسبت به فریب و معلمان دروغین است. انجیل "متا" و رساله "اول یوحنا" به ما هشدار می‌دهند:

"پیامبران دروغین زیادی برخاسته، بسیاری را گمراه خواهند کرد."  
 (متا ۲۴: ۱۱)

"ای عزیزان، هر روحی را باور مکنید، بلکه آنها را بیازمایید که آیا از خدا هستند یا نه.

زیرا انبیای دروغین بسیار به دنیا بیرون رفته‌اند."

(اول یوحنا ۴: ۱)

چگونه می‌توانیم در برابر فریب بایستیم و با آن مبارزه کنیم؟ ما گفته‌های مردم را با کلام حقیقت خداوند می‌سنجیم. وقتی شمشیر کلام خدا زندگی ما را تیز و بران می‌سازد، با حقیقت بیشتر هم‌سو و هماهنگ می‌شویم. مهم نیست که ما چه اندازه می‌دانیم. اگر کاری را که باید انجام دهیم، انجام ندهیم، بار دیگر در معرض خطر [فریب] قرار خواهیم گرفت.

"به جای آورنده کلام باشید، نه فقط شنونده آن؛ خود را فریب مدهید!"

(یعقوب ۱: ۲۲)

در دوران جنگ، شمشیر باید آماده استفاده باشد. یکی از راههایی که به این آمادگی می‌انجامد، استفاده از شمشیر کلام خدا در دنیای واقعی زندگی خودمان است.

"دانستن آنچه خوب است، بدون به کار بردن آن، اغلب به شرارت می‌انجامد."

-سی. مارتلی<sup>۳۹</sup> (استاد شمشیربازی)

مهمترین چیزی که پیش از وارد شدن به جنگ باید آموخت، شمشیربازی و مهارت‌های استفاده از آن است. جنگ، میدان اثبات مهارت‌هایی است که پیشتر آموخته و تمرین کرده‌اید. نبرد، راهی است برای آزمودن ظرفیت و توان آن چیزی که پیشتر در دوران آمادگی‌تان ساخته شده است.

برای آن که موضوع را بیشتر روشن کنم، اجازه دهید داستان دیگری که موجب بیداری من شد، و علت دیگری برای نگارش این کتاب بود، با شما در میان بگذارم.

سال ۲۰۰۹ بود و من در فاصله بین دو کنفرانس پشت سرهم، در کشور زیبای نیوزلند این فرصت را پیدا کرده بودم تا بدون آنکه مجبور باشم صبح زود از خواب بیدار شوم، به رختخواب بروم. تازه از نیمه شب گذشته بود، بنابراین بالش‌هایم را بغل کردم و در حالی که با آسودگی خمیازه می‌کشیدم، زیر لحاف خزیدم و خودم را پنهان کردم.

پیش از آن که چشم‌هایم را ببندم، رویم را از ساعت دیجیتال کنار تختم به سمت دیگر چرخاندم. آن شب دیگر نیازی به هیچ زنگی، ساعت شماتپه‌داری، یا تلفن همراهی برای بیدار شدن نداشتم. قرار بود یک دل سیر بخوابم. بنابراین پرده‌های تیره اتاق را کشیدم، پنبه‌ها را در گوشم فرو کردم و قرص خوابم را خوردم. هر کاری لازم بود کردم تا مطمئن شوم که بدن خسته‌ام تا زمانی که کاملاً استراحت نکرده، بیدار نخواهد شد.

اما افسوس که انگار قرار نبود استراحتی داشته باشم. حوالی ساعت سه-چهار صبح بود که صدای یک عبارت چهار کلمه‌ای در سرم به شکلی عجیب مرا بیدار کرد:

"شمشیر را دوباره بساز!"

واقعا؟! این چه رویایی است که دیده بودم؟! چرخیدم، پنبه‌های داخل گوشم را چک کردم و خودم را محکم‌تر در میان بالش‌هایم فرو بردم. هنوز درست جابه‌جا نشده بودم که آن عبارت باز هم تکرار شد:

"شمشیر را دوباره بساز!"

با زحمت به سمت دستشوی رفتم و دوباره به تختخوابم برگشتم. هرچند سعی می‌کردم دوباره به دنیای خواب برگردم، اما موفق نمی‌شدم. خواب عمیق نبود و کاملاً بی‌قرار بودم و در میان این خواب ناآرام کسی پیوسته این جمله را تکرار می‌کرد:

"شمشیر را دوباره بساز!"

بلند شدم و به ساعت نگاه کردم. کمی از ساعت چهار صبح گذشته بود. می‌دانستم تا زمانی که نتوانم این صدا را در ذهنم خاموش کنم، خوابم نخواهد برد. چشمانم را بستم و سعی کردم به یاد آورم که این جمله را قبلاً

کجا شنیده‌ام و امیدوار بودم با این روش بتوانم بفهمم که چرا آن را الان می‌شنوم. آیا این بخشی از کتابی بود که اخیراً خوانده بودم یا مربوط به صحنه‌ای از فیلمی که به تازگی دیده بودم؟! در حالی که اجازه می‌دادم ذهنم تمام حالت‌های ممکن را بررسی کند، مکالمه‌ای را به خاطر آوردم که با یکی از پسرانم در حین بستن چمدان‌ام برای این سفر داشتم. از او پرسیده بودم: "آیا چیز خاصی می‌خواهی برایت از نیوزلند بیاورم؟"

او بدون رودربایستی پاسخ داده بود: "مامان، یک چیزی می‌خوام که ربط به فیلم "ارباب حلقه‌ها"<sup>۴۰</sup> داشته باشه!"

در آن لحظه، مانده بودم که آیا باید از آن درخواست، خوشحال باشم یا باید از او جزئیات بیشتری را سوال کنم. بالاخره او چند گزینه را پیشنهاد کرد. به محض آن که به "اوکلند"<sup>۴۱</sup> رسیدم، از میزبان دوست‌داشتنی‌ام پرسیدم که چگونه می‌توانم وسایل مربوط به فیلم "ارباب حلقه‌ها" را خریداری کنم. او توضیح داد که برای پیدا کردن چنین گنجینه‌ای، از طریق خرید اینترنتی یا در خود ایالات متحده شانس بیشتری دارم. آن وقت بود که فهمیدم نمی‌توانم درخواست پسرم را در این سفر برآورده کنم. اما در آن نیمه‌شب با خودم فکر کردم شاید این عبارت را در فیلم "بازگشت پادشاه"<sup>۴۲</sup> که بر اساس سه‌گانه‌ی ارباب حلقه‌ها نوشته "جی.آر. آر. تالکین"<sup>۴۳</sup> ساخته شده بود، شنیده‌ام.

از تختخواب بیرون آمدم، چراغ را روشن کردم و نشستم تا افکار پراکنده ذهنم را متمرکز کنم، با این امید که پس از آن بتوانم به راحتی بخواهم. بلافاصله شروع به نوشتن کردم، اما آن افکار آن قدر سریع به ذهنم خطور می‌کردند که نمی‌توانستم با همان سرعت آنها را بنویسم. روح خدا از ترکیب تصاویر، کتاب مقدس، و جملات قصار استفاده می‌کرد تا نوشتن آنچه را که اکنون با شما در این کتاب در میان می‌گذارم، آغاز نمایم.

نجوای روح القدس را می‌شنیدم که به من می‌گفت بسیاری از فرقه‌ها در بدن مسیح، تنها تکه‌هایی از کلام او را همچون شمشیر به کار می‌برند، و دیگر کلام او را به عنوان یک "کل" مورد استفاده قرار نمی‌دهند. روح القدس همچنین گفت که سختی‌های "اقتصادی، طبیعی، حکومتی، فرهنگی و اجتماعی" در زمین به وجود خواهند آمد و مدام بر قدرت و تعدادشان افزوده خواهد شد. این آزمایش‌ها و سختی‌ها در نهایت منجر به اتحاد قوم خدا در اعمال و اهدافشان خواهد شد، و هنگامی که کلام خدا با تمام اقتدار و ظرفیتش بلند کرده شود، پاسخ تمام مسائلی خواهد بود که در آینده پدیدار خواهند شد.

۴۰ The Lord of the Rings: فیلمی است که توسط "پیتر جکسون" کارگردان نیوزلندی، در طبیعت نیوزلند ساخته شده است.

۴۱ Auckland

۴۲ The Return of the King: قسمت سوم از سه‌گانه "ارباب حلقه‌ها"

۴۳ J. R. R. Tolkien: نویسنده انگلیسی، ۱۹۷۳-۱۸۹۲

در حین شنیدن این ایده‌ها، با چشم ذهن خود می‌دیدم که افرادی تنها بخش‌های شکسته‌ای از سلاح‌های استاندارد جنگی را بلند کرده‌اند. آنها دسته‌های شمشیرها را بالا گرفته بودند، اما این دسته‌ها بدون وجود لبه‌های بُرنده‌شان بلااستفاده بودند. روی سکوهایی که به شباهت مذبح بودند، تکه‌های شکسته‌ای افتاده بود که به عنوان قسمت جلویی تیغه‌ها برای پاره کردن اهداف به کار می‌روند. اما این تکه‌های از هم گسیخته و مجزا، هرگز چیزی بیش از یک آهن قراضه نبودند.

جنگجویان دیگری، لبه‌های شمشیرهایی را به دست گرفته بودند که دسته‌ای نداشتند. این سربازان قادر نبودند این شمشیرها را بدون مجروح ساختن و آسیب رساندن به خودشان مورد استفاده قرار دهند، پس آنها را رها می‌کردند. دسته‌ای دیگری شمشیرهایی به دست داشتند که فاقد حفاظ صلیبی روی دسته‌ها بود و نمی‌توانست مانع از سُرخوردن دست جنگجویان در هنگام نبرد به سمت تیغه‌ها گردد. همه این بخش‌ها در ترکیب با یکدیگر، می‌توانند قدرتمند و مفید بوده و مُعرف عملکرد کامل یک شمشیر و استفاده شایسته از آن باشند. اما آنها به صورت مجزا لبه‌هایی بدون نوک شمشیر، فلزی بدون قدرت، و تیغه‌هایی بدون بُرندگی هستند.

بسیاری از قطعات به خاطر فاصله و پراکندگی‌شان، غیرقابل تشخیص باقی مانده بودند. این قطعات تنها زمانی موثر هستند که با هم متحد شده و یکپارچه گردند. در همان حین که ما با سلاح تکه‌پاره‌شده‌مان کلنجار می‌رویم، دشمن در حال حرکت سپاه تا به دندان مسلح خویش است. من می‌ترسم که او به کاربرد احمقانه ما از کلمات تکه تکه شده یا کلام خدا که آن را پاره پاره کرده‌ایم (به شباهت همان شمشیرهای شکسته) بچندد، در حالی که نهایت قدرت این کلمات تنها زمانی آشکار خواهد شد که آن را در یکپارچگی و کاملیت آن به کار بریم.

شاید در دوران صلح و آرامش نسبی، استفاده از بخش‌هایی از انجیل بتواند ما را برای مدت کوتاهی استوار نگاه دارد، اما این تکه‌های کنده شده از انجیل برای غیرت و توانی که به آن نیاز داریم تا در دوران سختی و استیصال ایستادگی کنیم، کافی نیستند و درست همانند کلیسایی که تقسیم شده، سقوط خواهیم کرد.

تمام مصالحی که برای ساختن این سلاح‌های جنگی در این عصر بدان نیاز داریم، در کلام خدا یافت می‌شوند. تمام قطعات کوچک و بزرگ از قبل منتظرند تا آنها را با هم متحد ساخته و ممزوج نماییم تا ماهیت واقعی خود را نشان دهند. اگر در دوران سختی و کوره‌های آزمایش به سمت دعای متحد کشیده شویم، آن وقت آن بخش‌هایی که از هم جدا شده‌اند، به نرمی با یکدیگر ترکیب می‌شوند و تبدیل به آن چیزی می‌گردند که باید باشند.

لطفاً درباره آنچه که اینجا می‌گویم، دچار اشتباه نشوید. من اصلاً قصد ندارم بگویم که ما باید سازش کنیم و از کلام خدا کوتاه بیاییم یا آن را تغییر

دهیم. من مُصرانه می‌گویم که ما باید کلام خدا را به شکلی همه‌جانبه و کلنگر مطالعه و اعلان نماییم، و اجازه دهیم این کلام به طور کامل ما را تحت نفوذ و تأثیر خود قرار دهد. کلام خدا، زنده، قدرتمند، کامل و خالص است. آنچه که من شنیدم و دیدم، فرمانی بود برای اعلان کلام مقدس خداوند با تمام حکمتی که در مشورت‌های آن و تمام شگفتی‌ای که در قدرت‌اش نهفته است. این دعوتی بود تا به جای آن که کلام خدا را از الوهیت‌اش خالی کنیم و آن را به شباهت انسانی درآوریم، زبان انسان را دوباره به شباهت الاهی بسازیم.

شیطان از کلیساهای تکه تکه شده و مُنفکی که تنها تکه‌ها و بخش‌هایی از کلام قدرتمند خداوند را به کار می‌برند، نمی‌هراسد، بلکه او در ترس و وحشت از کلیساهایی است که شمشیر دوباره ساخته شده‌ی کلام خدا را برافراشته‌اند و آن را در زندگی‌های ما بیان می‌کنند. هنگامی که ما شروع به خواندن و به کار بردن تمام کلام خداوند می‌کنیم، و سعی نمی‌کنیم فقط بخش‌های محبوب خود را مورد استفاده قرار دهیم، آنگاه به راستی تشخیص خواهیم داد که چه چیزی در میان دستان ما قرار گرفته است (شمشیر کلام). زمانی که ما سعی می‌کنیم به جای حمله به یکدیگر، شمشیرهای خود را تیز سازیم و نیروی‌مان را برای مقابله با دشمن به کار بریم، آنگاه بدن مسیح در اتحاد و یکپارچگی برخواهد خاست. هنگامی که کلیسا خود را مطیع خواست و هدایت خدا می‌سازد، آن زمان به خاطر خواهد آورد که شمشیرش را علیه دشمنانش به کار ببندد، نه دوستانش.

## شمشیری از نو ساخته شده

وقتی از نیوزلند به خانه برگشتم، شروع به بازبینی سه‌گانه "ارباب حلقه‌ها" کردم تا ببینم که آیا آن عبارت در فیلم موجود است، و اگر هست، مضمون آن چیست. "بازگشت پادشاه" فیلمی طولانی است. بنابراین در اینجا تنها خلاصه‌ای کوتاه از داستان فیلم را برایتان بازگو می‌کنم. این فیلم سرآغاز جنگی حماسی بین خیر و شر، انسان و دیوها، نور و تاریکی است. ارتش متفقین که از نظر تعداد، بسیار اندک بودند، در برابر انبوه اشراک که در برابرشان صف‌آرایی کرده بودند، برای نبرد گرد هم آمدند. سپس شاهزاده "آرون"، رویایی‌گذا با نوری از وعده‌ی آینده دید. او به سمت پدرش بازگشت و از او استدعا کرد تا شمشیری کهن را دوباره بسازد. اینها کلمات او هستند:

"از میان خاکستر آتش، به پا خواهد خاست  
نوری از میان سایه‌ها خواهد تابید"

و تیغه‌ای که شکسته بود، بازسازی خواهد شد.  
 اویی که تاجش را گرفته‌اند، بار دیگر پادشاه خواهد شد...  
 "شمشیر را دوباره بساز!"

در این متن که فراتر از خودِ فیلم بود، چهار واژه "شمشیر را دوباره بساز!"، همچون حکمی تاریخی درونِ قلبم حک شده بود. در فیلم، این کلمات شعر تالکین با تصاویری زنده و پویا در هم آمیخته بود؛ تصاویری از چکش، آتش کوره آهنگری و یک آهنگر ماهر و نیرومند. قطعات از هم گسیخته و پراکنده، گردآوری شده، با هم درآمیخته شدند و با عبور مکرر از فرآیند آتش و فشار و کوبیدن و آب، به همان شمشیر یکپارچه نیرومند تبدیل شدند، و اینگونه بود که شمشیر از نو ساخته شد!

آن یادمان تکه تکه شده گذشته، اکنون تبدیل به سمبلی لرزان از چیزی شده بود که می‌توانست باشد. در این بازسازی تیغه شمشیر، پیروزی‌های گذشته با ناممکن‌های زمان حال درهم می‌پیوستند و امید برای آینده، احیا می‌شد.

این داستان چه تفاوتی با شرایط زمان حال ما دارد؟! آیا ما هنوز شهادت‌ها و افتخارات گذشته خود را جشن می‌گیریم و از آنچه که باید باشیم، غافل مانده‌ایم؟

وقتی دریافتم که تمام نمادگرایی‌ای که در بازسازی شمشیر نهفته است، چه پیغامی برای ما دارد، به شدت تحت تأثیر قرار گرفتم. شمشیری که به ما سپرده شده، شمشیری بسیار کهن است. این شمشیر، شمشیری ابدی است! شمشیر ما تنها وابسته به یک پیروزی نیست، بلکه کلام خدای زنده‌ی ما، حقیقت خودش را در تمام زمان‌ها به اثبات رسانده است. این شمشیر در "ارباب حلقه‌ها" نظمی نوین را به وجود آورد. شمشیر خدای ما، آسمانها و زمین را خلق نمود. شمشیر آنها از سنگ آهنی که در دل زمین بود، ساخته شد، اما شمشیر ما در کوره آتش آسمان ساخته شده است. اکنون زمان ماست تا شمشیر کلام خدا را با مهارت به کار بریم و به جای آن که به گذشته‌های تاریخی اشاره کنیم، خود تاریخ‌ساز گردیم.

خداوند ما برخلاف "شاه آراگورن"<sup>۵۰</sup> بی‌تاج و تخت نیست. پرسشی که اینجا مطرح می‌شود، این است که آیا ما زیر فرمان و حاکمیت او هستیم؟! آیا از این تصور می‌ترسیم که چه اتفاقی خواهد افتاد اگر کلام خدا را با دو دست خود بگیریم و اجازه دهیم تا ما را به نهایتِ اقتدار و قدرتمان برساند؟! چه می‌شود اگر دست از مطالعه صرف کلام بکشیم و به جای آن، کلام را زندگی نماییم؟! چه می‌شود اگر به سادگی، کلام را بیان کنیم و اجازه دهیم روح‌القدس، خود، آن را تفسیر نماید؟! من باور دارم اکنون زمانی است که باید کلیسا به خاطر مهارت‌اش در استفاده از شمشیر (کلام خدا) مشهور گردد و با نرمش و ظرافتش در به کار بردن شمشیر، به جای مجروح



ساختنِ خود و دیگران، شفا را به ارمغان آورد.

”جراحات قوم مرا اندکی شفا داده، می‌گویند: سلامتی است؛ سلامتی است، حال آن که سلامتی نیست.“ (ارمیا ۶: ۱۴، ۸: ۱۱)

جراحی زیبایی یا ترمیم سطحی، زمانی که نیاز به جراحی پیوند قلب باشد، بی‌فایده است. مردم نمی‌توانند به دنیای ما به مدت طولانی نگاه کنند و با خود تصور کنند که صلح و آرامش وجود دارد، در حالی که هیچ آرامشی در آن نیست. ما می‌توانیم سلامتی و آرامش داشته باشیم و می‌بایست تحت فرمان و حکمرانی شاهزاده سلامتی زندگی کنیم، اما جایی که خدا صحبت از داوری کرده است، نمی‌توانیم از صلح و آرامش سخن برانیم. در این آیات، علاج و راه‌حل خدا را برای این شرایط می‌بینیم:

”خداوند چنین می‌فرماید:

بر طریق‌ها ایستاده، بنگرید؛

درباره راه‌های قدیم بپرسید

که راه نیکو کدام است.

در آن گام بردارید تا برای جان‌های خود استراحت بیابید.“

(ارمیا ۶: ۱۶)

یک شاهراه وجود دارد و یک باریکه‌ی کهن و قدیمی. اولی، پر از آمد و شد است، زیرا عریض و پهن است، اما دیگری، مسافران اندکی دارد، زیرا باریک و تنگ است. کلام خدا، قدرتِ روشن ساختن راه ما و آشکار ساختن خرده‌اشغال‌هایی که سطح این جاده را پوشانده‌اند، دارد تا ما بتوانیم از میان آن عبور کنیم. شمشیر کلام خدا، انگیزه‌های زمینی را از مقاصد آسمانی جدا می‌سازد.

پس از گفتن تمامی این حرف‌ها، شاید به نظر شمشیر کلام خدا، برسد که استفاده از این شمشیر نادیدنی در قرن بیست و یکم اندکی بی‌پروا، غیرکاربردی، و انگیزه‌های زمینی را از مقاصد آسمانی جدا می‌سازد. خیال‌پردازانه باشد. از اینها گذشته، مگر نه آن که خود عیسا به پطرس هشدار می‌دهد که هر که شمشیر بکشد، با شمشیر کشته خواهد شد؟! (متا ۲۶: ۵۲ رأ ببینید) پیش از آن که بحث خود را

ادامه دهیم، باید به این پرسش پاسخ دهیم.

برای این کار، اجازه دهید به شام آخر بازگردیم؛ زمانی که عیسا با شاگردان خود نشست بود. عیسا آنچه را که آنها در گذشته آموخته بودند، در تقابل با آینده‌شان قرار داد.

”سپس از آنها پرسید: آیا زمانی که شما را بدون کیسه پول و توشه‌دان و

کفش گسیل داشتیم،  
به چیزی محتاج شدید؟ پاسخ دادند: نه، به هیچ چیز."  
(لوقا ۲۲: ۳۵)

می‌توانم ببینم که اغلب آنها لبخند می‌زدند و سرشان را تکان می‌دادند و ماجرای سفر خود را به یاد می‌آوردند که در آن هیچ چیز با خود برنداشته بودند جز کلام عیسا، و هر آنچه را که در طول سفر بدان نیاز داشتند، به شکلی فراطبیعی برایشان فراهم شده بود. اما عیسا در ادامه فصلی جدید را به رویشان می‌گشاید.

"پس به آنها گفت: اما اکنون هر که کیسه یا توشه‌دان دارد، آن را برگیرد و اگر شمشیر ندارد، جامه خود را فروخته، شمشیری بخرد."  
(لوقا ۲۲: ۳۶)<sup>۴۶</sup>

همان‌طور که می‌دانید، من این کلمات را از خودم نساخته‌ام، در ترجمه دیگری از همین آیه می‌خوانیم:

"به ایشان گفت: اما حالا هر که یک کیسه دارد، بهتر است که آن را با خود بردارد و همین‌طور کوله‌بارش را. و چنانچه شمشیر ندارد، قبای خود را بفروشد و شمشیری بخرد."  
(لوقا ۲۲: ۳۶)<sup>۴۷</sup>

عیسا نه تنها به آنها می‌گوید که پول و کوله‌بار سفر خود را بردارند، بلکه به آنها می‌گوید داشتن یک شمشیر به مراتب مهمتر از لباس و بالاپوش آنهاست! در آن زمان، دیگر کسی عیسا را "معلم نیکو" خطاب نمی‌کرد، زیرا از دید یهودیان، او یک قانون‌شکن و یاغی به حساب می‌آمد. همه شاگردان در عید فطیری گرد هم آمده بودند که قرار بود در آن، تمامی نبوتها به انجام رسد. آنها با نگاهی سریع به آنچه که در اختیارشان بود، دریافتند که تنها دو شمشیر برای دوازده نفر موجود است.

"شاگردان گفتند: ای خداوند، بنگر، دو شمشیر داریم. به ایشان گفت: کافی است!"  
(لوقا ۲۲: ۳۸)

سپس عیسا برای دعا، راهی کوه زیتون شد؛ جایی که با مرگ و زندگی گلاویز شد، و در حالی که شاگردانش خواب بودند، فرشتگان او را ملاقات کردند. عیسا تا زمانی که گروهی همراه یهودا وارد باغ جتسیمانی شدند، چندین بار تلاش کرد شاگردان را از خواب بیدار کند و هر بار تشویق‌شان

می کرد تا دعا کنند.

من شخصا اعتراف می کنم که وقتی خواب آلود هستم، به هیچ وجه هوشیار و آگاه نیستم و نمی توانم به سرعت تصمیم گیری کنم، اما حتا اگر هوشیار هم بودم، از اتفاقی که قرار بود در باغ جتسیمانی بیفتد، قطعاً گیج و حیران می شدم. اما شاگردان برخاستند و وقتی دریافتند چه اتفاقی در حال وقوع است، شمشیرهای شان را کشیدند و آماده دفاع از سرورشان شدند.

”چون پیروان عیسا دریافتند چه روی می دهد، گفتند: ای سرور ما، شمشیرهای مان را برکشیم؟ و یکی از آنان غلام کاهن اعظم را به شمشیر زد و گوش راستش را برید. اما عیسا گفت: دست نگاه دارید! و گوش آن مرد را لمس کرد و شفا داد.“  
(لوقا ۲۲: ۴۹-۱۵)

اگر قرار است از شمشیر استفاده نکنیم، چه ضرورتی به آوردن آن است؟ حدس من این است که یوحنا ابتدا پرسید که آیا باید شمشیرهای شان را بکشند، اما پطرس سریع این کار را کرد و شمشیرش را کشید. انجیل لوقا بیشتر کاری را که پطرس انجام داد، بازگو می کند، زیرا ما از گزارش یوحنا در انجیل اش درمی یابیم که قطعاً پطرس بود که گوش آن غلام را با شمشیر بُرید. اما انجیل متا برای ما گفت وگویی را که بین پطرس و عیسا پس از این شمشیرکشی رخ می دهد، بازگو می کند:

”اما عیسا به او فرمود: شمشیر خود را در نیام کن؛ زیرا هر که شمشیر کشد، به شمشیر نیز کشته شود. آیا گمان می کنی نمی توانم هم اکنون از پدر خود بخواهم که بیش از دوازده فوج فرشته به یاری ام فرستد؟ اما در آن صورت پیشگویی های کتب مقدس چگونه تحقق خواهد یافت که می گوید این وقایع باید رخ دهد؟“ (متا ۲۶: ۵۲-۵۴)

این بخش از کتاب مقدس همواره به صورت یک معما بوده است. حتماً متعجب می شوید اگر پطرس از این اتفاق، اندکی گیج و سردرگم نشده باشد. او به احتمال زیاد وقتی عیسا به آنها گفته بود که شمشیر بردارند، با خود فکر کرده بود اکنون زمانی است که آنها باید از آن شمشیرها استفاده کنند. اما با آنچه که رخ می دهد، می توانیم با اطمینان چنین فرض کنیم که این شمشیرها هرگز برای حفاظت از عیسا نبودند. من حتا نمی توانم مطمئن باشم که این شمشیرها برای حفاظت شاگردان در آن زمان هم بوده باشند. از اینها گذشته، وقتی که لشکر فرشتگان تحت فرمان شما هستند، چه کسی نیاز به حفاظت دارد؟

همچنین عیسا به پطرس نگفت که شمشیرش را دور بیاندازد، بلکه صرفاً به او گفت تا شمشیر خود را در نیام کند. این مطلب هم برای من کمی عجیب است؛ چراکه عیسا در ادامه می گوید: ”زیرا هر که شمشیر کشد، به

شمشیر نیز کشته شود. " شاید مشکل من است، اما اگر من بودم، می‌گفتم: "شمشیرت را دور بباندان، این شمشیر تو را به کشتن خواهد داد!" تمام این ناهمخوانی‌ها مرا دچار سردرگمی می‌کند که آیا عیسا به تمثیل سخن می‌گوید یا واقعا منظورش همان است که می‌گوید.

واضح است که عیسا تلاش می‌کرد تا شاگردان را برای این اتفاق در مکالمه‌ای که قبل از آن در انجیل یوحنا دیده می‌شود، آماده سازد. در آنجا عیسا شرح می‌دهد که چرا فرامین‌اش پس از رفتن به آسمان، متفاوت از آن چیزی است که در دوران حضورش در زمین و میان شاگردان، به آنها می‌گفت.

"اینها را به شما گفتم تا چون زمان وقوع‌شان فرارسد، به یاد آورید که شما را آگاه کرده بودم.

آنها را در آغاز به شما نگفتم، زیرا خود با شما بودم. اکنون نزد فرستنده خود می‌روم، و هیچ یک نمی‌پرسید، کجا می‌روی؟" (یوحنا ۱۶: ۴-۵)

در چنین شرایطی شما نمی‌توانید تا زمانی که آن اتفاق به وقوع نپیوسته است، چیزی را بشنوید. نسبت به آنچه که به شما می‌گویند، کمر هستید، زیرا نمی‌خواهید بشنوید، یا هنوز ضرورتی برای شنیدن آن احساس نمی‌کنید. اما

وقتی زمان مقرر فرامی‌رسد، لحظه‌ای

است که می‌گویید: "پس اینطور!"

و آن چیزی که پیشتر موجب

سردرگمی‌تان شده بود، در آن

لحظات برایتان کاملا واضح

و ملموس می‌گردد. وقتی در کنار

یکدیگر هستید، چیزهای مسلم و

قطعی ممکن است ناگفته بمانند،

اما آنچه زمان با هم بودندتان برای

شما بدیهی و مشهود بود، وقتی جدا

می‌شوید اندکی تار و نامفهوم می‌شود.

## اصول

### شمشیرزنی

بهترین شمشیربازی،

چه از نوع تهاجمی و چه از نوع

دفاعی،

حسی از تعادل و میانه‌روی

را در خود دارد.

برای روشن‌تر کردن این موضوع (شمشیر)، بیایید به آیات دیگری نگاه کنیم. عیسا پیش از ترک زمین به شاگردانش وعده داد: "اینک من هر روزه تا پایان این عصر (این دنیا) با شما هستم!" (متا ۲۸: ۲۰)

این وعده صرفا مربوط به شرایطی نبود که بلافاصله پس از رفتن عیسا رخ می‌داد، بلکه معنا و گستره‌های به مراتب وسیع‌تر را در برمی‌گرفت. از آنجایی که عیسا دیگر از نظر ظاهری و در جسم با آنان نبود، این وعده به

آنها می‌گویند که آنها به سرزمین‌های بیگانه سفر خواهند کرد و با تراژدی‌ها و پیروزی‌ها مواجه خواهند شد. این وعده نه تنها "آنان" را تشویق می‌کرد، بلکه به همان اندازه، هنوز هم مُشَوِّق من و شماست. امیدی که در این وعده وجود دارد، متعلق به ماست!

من، چه وقتی که دور یک میز کنار همسرم نشسته باشم و چه زمانی که بنا به شرایط، از او جدا و دور باشم، یک جمله را به او می‌گویم: "عزیزم، من با تو هستم!" بار اول که این جمله را می‌گویم، کاملاً واضح و مشهود است، چون کنار او هستم، اما در مورد دوم، یعنی وقتی که از او جدا هستم، این جمله نوعی اطمینان بخشیدن به چیزی است که دیده نمی‌شود.

این به ما کمک می‌کند تا دریابیم چرا آنچه را که عیسا عنوان می‌کند، در زمان بیان آن گفته، به نظر کابرد ضدونقیضی دارد. این فرمان او که "شمشیر بخرید"، اندک زمانی بعد، با توبیخ پطرس برای زمانی که شمشیر پدیدار می‌شود، انگیزه‌ها خود را آشکار می‌سازند. زیتون در آن شب که عیسا را تسلیم دشمنان کردند، نه مکان و نه زمان مناسبی برای کشیدن شمشیر بود. آن شب، زمان وقف و دعا بود. اگر شاگردان بیدار مانده بودند، درک می‌کردند که عیسا به دنبال تسلیم جان خود است نه تلاش برای دفاع از آن.

متا، دریچه‌ای به صحبت پیشین عیسا در باب شمشیر، به روی ما می‌گشاید:

"گمان مبرید که آمده‌ام تا صلح به زمین بیاورم. نیامده‌ام تا صلح بیاورم، بلکه تا شمشیر بیاورم."

(متا ۱۰: ۳۴)

زمانی که شمشیر پدیدار می‌شود، انگیزه‌ها خود را آشکار می‌سازند.

شمشیرها این توانایی را دارند تا ما را در ترس و وحشت فرو برند، یا در شجاعت و دلیری ما را متحد سازند. در هیچ جای تاریخ نوشته نشده که شاگردانی که در شام آخر شرکت کردند و سخنان عیسا درباره شمشیر را شنیدند، هرگز شمشیرهایشان را برای دفاع از خودشان یا جنگ علیه جفاکندگان‌شان به کار گرفته باشند. این موضوع مرا به این فکر وامی‌دارد که عیسا در آن شب صحبت از دفاع شخصی نمی‌کند، و حرف‌اش این نیست که قرار است ما این کار را با دست‌ان خود و توان انسانی‌مان انجام دهیم.

عیسا نخستین بار به تنهایی در بیابان، چهل روز پیاپی آزموده شد و بار دیگر در حالی که در باغ جتسیمانی توسط دوستان و یارانش احاطه شده بود، پس از مراسم عید فطیر دوباره آزموده شد. اما آزمایش نخستین او، با آزمایش‌هایی‌اش تفاوتی نداشت. شیطان، در آزمایش اول، عیسا را تشویق می‌کند تا سنگ را به نان تبدیل کند. پیشنهاد او حتا به نظر کتاب مقدسی

می‌رسید، چراکه موسا نیز در طول اقامت موقت قوم در بیابان، برایشان نان فراهم کرده بود.

اما عیسا در پاسخ به شیطان گفت:

"نوشته شده است که:

انسان تنها به نان زنده نیست،

بلکه به هر کلامی که از دهان خدا صادر می‌شود."

(متا ۴: ۴)

یک معجزه، به خورک دادن دیگران مربوط می‌شد و دیگری، تغذیه کردن دیگران بود از خود. عیسا در پایان خدمت زمینی‌اش، با خطاب کردن خودش به عنوان "نان حیات" حقیقتاً نشان داد که تا چه حد این تفاوت را درک می‌کند.

"عیسا به آنها گفت: نان حیات من هستم. هر که نزد من آید، هرگز گرسنه

نشود،

و هر که به من ایمان آورد، هرگز تشنه نگردد."

(یوحنا ۶: ۵۳)

بیابان، عیسا را از کسی که برای نان زندگی می‌کرد، به کسی تبدیل نمود که خود "نان حیات" را تدارک می‌دید؛ نانی که "عیسا" یا "کلمه‌ای که جسم گردید" بود.

همچنین شیطان عیسا را به چالش کشید تا با پایین انداختن خود از نوک معبد، جان خود را به شکلی در معرض خطر قرار دهد که ضرورت دخالت الاهی را موجب گردد.

"و به او گفت: اگر پسر خدایی، خود را به زیر افکن، زیرا نوشته شده

است:

فرشتگان خود را درباره تو فرمان خواهد داد

و آنها تو را بر دست‌هایشان خواهند گرفت،

مبادا پایت را به سنگی بزنی.

عیسا به او پاسخ داد: این نیز نوشته شده که، خداوند، خدای خود را

میازما."

(متا ۴: ۶-۷)

عیسا می‌دانست که مجبور نیست با قبول چنین دعوت احمقانه‌ای برای به پایین انداختن خود، به رهبران مذهبی ثابت کند که پسر خداست. در عوض، او قرار بود گناهان همه ما را بر صلیب حمل کند. زمانی که شیطان سعی کرد عیسا را با تمامی حکومت‌های جهان و تمام شکوه و جلالش وسوسه کند،

عیسا یک بار دیگر با استفاده از شمشیر کلام به او پاسخ داد:

"دور شو ای شیطان! زیرا نوشته شده است:  
خداوند، خدای خود را بپرست  
و تنها او را عبادت کن.  
آنگاه ابلیس او را رها کرد و فرشتگان آمده، خدمتش کردند."  
(متا ۴: ۱۰-۱۱)

ظاهرا این فرشتگان خود را پس از گذراندن آزمون "نوشته شده است"، نشان می‌دهند! شیطان با این امید که ما از وعده‌های خدا برای حفاظت از خود، شنیدن تحسین و قدرانی دیگران یا خودخواهی‌های مان سوءاستفاده کنیم، تلاش می‌کند تا همان‌طور که با عیسا رفتار کرد، معنای کلام و کاربرد آن را تحریف نماید. هنگامی که شیطان تلاش می‌کند با حقیقتی تحریف شده به ما ضربه بزند، ما نیز باید با اعلان حقیقت، با او مقابله نماییم.

در طول تاریخ جنگ با شمشیر، هر زمان که برای اثبات شرافت، پای دوئل<sup>۴۸</sup> به میان می‌آمد، جمله‌ای رایج بود که دو طرف به یکدیگر می‌گفتند: "شمشیر، حقیقت است!"

ساعاتی فرارسیده که ما باید با حقیقت شمشیر زندگی کنیم؛ که این شمشیر همانا کلام خدای ماست. برای رسیدن به این هدف، این کتاب با تصاویری از شمشیر و واژه‌شناسی شمشیربازی شروع شد تا بتوانیم بیشتر با اسلحه برگزیده خداوند آشنا شویم.

عبارات "جنگ با شمشیر"<sup>۴۹</sup> و "شمشیربازی"<sup>۵۰</sup> می‌توانند به جای یکدیگر مورد استفاده قرار بگیرند. واژه "شمشیربازی" در اصل از واژه "دفاع"<sup>۵۱</sup> گرفته شده است، و ما هیچ دفاعی بزرگتر از "کلام خداوند" در اختیار نداریم. در مطالعاتم در ارتباط با شمشیربازی، دریافتم که این رشته، یکی از معدود ورزشهایی است که زنان می‌توانند با مردان مسابقه دهند. زیرا در شمشیربازی، استراتژی فکری بر قدرت بدنی برتری می‌جوید.

یک شمشیربازی موفق، به جای استفاده از ضربات بلند و محکم، ترکیبی از حرکات دقیق و ریز است. پیروز میدان، کسی است که به جای اطمینان بیش از حد به بازی خود، به طور حسی از حرکت بعدی حریفش آگاه می‌شود.

Duel ۴۸

Sword fighting ۴۹

Fencing ۵۰

Defense ۵۱

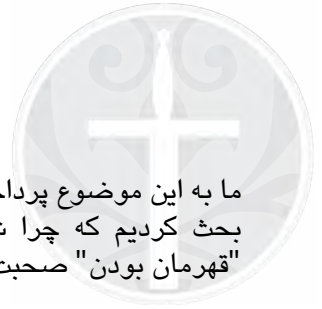




## فصل سوم

# شما باید یک قهرمان باشید

"غیرممکن است بدون دوییدن، در یک میدان مسابقه برنده شوید،  
غیرممکن است بدون شرکت در جنگ، پیروز شوید!"  
- ریچارد ام. دوس<sup>۲</sup>



ما به این موضوع پرداختیم که چرا ما یک هدف هستیم. سپس در این رابطه بحث کردیم که چرا شمشیر، سلاح برگزیده ماست. حال بیایید درباره "قهرمان بودن" صحبت کنیم.

یک قهرمان زن یا یک شیرزن: آبرزن، قهرمان، فاتح، ستاره، شخصیت اصلی داستان یا بازیگر اصلی، پیشرو، رهبر، و زنی دلیر می‌باشد.

آیا کشف این موضوع که شما تنها به خاطر آن که باید یک قهرمان باشید، هدف دشمن شده‌اید، کمی موجب ترستان نمی‌شود؟ اگر صادق باشیم، چه کسی وقتی که به او می‌گویند "هدف حملات دشمن است"، هیجان‌زده می‌شود؟ اما همان‌طور که می‌دانید، شما یک فرد عادی نیستید. شما دختران مسح‌شده آن قادر متعال هستید؛ دختران خالق آسمان و زمین و هر آنچه دیدنی و نادیدنی است. این امر، بالقوه شما را تهدیدی برای دشمن می‌سازد. می‌دانم دریافته‌اید که جنگ، واقعی است و خطری که پیش روی شماست، بسیار جدی است. اما درست شبیه دوستان "سارا کانر" در فیلم "نابودگر"، شاید هنوز کاری انجام نداده باشید. اما در اعماق وجودتان می‌دانید که روزی آن کار را انجام خواهید داد. در اینجا به بخش مهم داستان می‌رسیم: سفر شما در مسیر تبدیل شدن به یک قهرمان، زمانی آغاز می‌شود که به خدا اجازه می‌دهید تا خدا به روش خودش [در زندگی‌تان] عمل نماید.

اخیرا کسی که من او را یک قهرمان مدرن و امروزی می‌دانم، کسی که در سراسر دنیا تغییر ایجاد کرده و برای هزاران نفر الهام‌بخش بوده، از من پرسید: "آیا تو فکر می‌کنی من به خدمت خوانده شده‌ام؟"

با صدای بلند خندیدم! البته که او به خدمت خوانده شده بود، اما پرسش او و آن سردرگمی زودگذر، بسیار صادقانه و بی‌ریا بود. چرا؟! زیرا بعضی وقت‌ها، غبار و مه زمانه، چشم‌انداز ابدیت ما را می‌پوشانند. اما هرگز شک نکنید که شما بخشی از داستانِ عصر خود هستید!

*”ما می‌توانیم در زمانه خود، همان نقشی را داشته باشیم که قهرمانان ایمان در عصر خود داشتند-*

*اما به خاطر داشته باشید که در آن زمان آنها نمی‌دانستند که قهرمان هستند.”*

-آ. دبلیو. توزر<sup>۵۳</sup>

این دلیلی بر این مدعاست که اگر این قهرمانان ایمان در کتاب مقدس، در روزگار خود نمی‌دانستند یک قهرمان هستند، ما نیز ممکن است در زمانه خود از این حقیقت بی‌خبر باشیم. ما شبیه یکدیگر هستیم، زیرا ما نیز همانند آنان، قهرمانانی بی‌خبر از قهرمان بودنمان هستیم.

## خدا از هیچ، قهرمان می‌سازد

درست همان‌طور که زندگی ما یک هدیه است، داستانی که در آن به سر می‌بریم نیز هدیه‌ای است که می‌توانیم با ایمان صفحات آن را ورق بزنیم. ما مجبور نیستیم شایستگی خود را برای قهرمان بودن تشخیص دهیم و پس از آن، نقش خود را بر عهده گیریم. خدا از قبل ما را در خط داستانی قهرمانان ایمان گنجانده است، و این داستان، نبرد حماسی است که پر از معجزات، جنگ‌ها، نشانه‌ها و شگفتی‌هاست.

*”داستانی که به ما گفته شده، روایتی است که خدا تعریف کرده، نه داستانی نوشتهٔ ابراهیم.”*

(رومیان ۴: ۲)<sup>۵۴</sup>

بیاید از جایی شروع کنیم که داستانمان آغاز می‌شود- با نخستین قهرمان ایمان: ابراهیم؛ کسی که سفر خود را در دل تاریخ، با دست کشیدن از حل مسائل به روش خودش، آغاز کرد. ابراهیم نیز مانند بسیاری از ما از نسل بت‌پرستان بود (یوشع ۲۴: ۲ را ببینید). بت‌پرستی بر مبنای پرستش چیزی است که با دست‌های خود می‌توانیم آن را بسازیم. زمانی که خدا به دنبال انجام کاری به مراتب بزرگتر و باشکوه‌تر از آن چیزی است که ما می‌توانیم انجام دهیم، به جای برکت دادن آنچه که ساخته‌ایم، ما را وارد نقشه خود می‌کند.

در کتاب مقدس گفته شده که:

"زیرا کتاب چه می‌گوید؟ ابراهیم به خدا ایمان آورد و این برای او  
پارسایی شمرده شد."  
(رومیان ۴: ۳)<sup>۵۵</sup>

پرسشی که پیش روی ماست، این است که آیا ما نیز برای انجام چنین کاری آماده هستیم؟ یعنی حاضریم دست از تلاش برای انجام کارها به روش خود و بر اساس توانایی‌های مان برداریم و به خدا اجازه دهیم کار خود را در زندگی ما انجام دهد؟! اگر چنین است، پس زمان آن است که قدم در راهی بگذاریم که خدا از قبل برایمان برنامه‌ریزی کرده است. این کار اجازه می‌دهد تا روح او شروع به انجام کارهای تازه در ما نماید. این کار نشان می‌دهد که ما باور داریم در او، برتر از پیروزمندانیم. وقتی در این کار پیش می‌رویم و قلب خود را در این مسیر می‌گذاریم، او ما را در جایگاهی قرار می‌دهد که چیزهای نادیدنی به شکلی بسیار بارز و مشهود در زندگیمان رخ می‌دهند. زمانی که ما در اثر قدم‌های او و همگام با او حرکت می‌کنیم، نه تنها دید او را به دست می‌آوریم، بلکه صاحب اقتدار و قدرت او نیز می‌شویم.

"پاسخ عیسا چنین بود: آمین، آمین، به شما می‌گویم که پسر از خود کاری نمی‌تواند کرد مگر کارهایی که می‌بیند پدرش انجام می‌دهد؛ زیرا هر چه پدر می‌کند، پسر نیز می‌کند." (یوحنا ۵: ۱۹)

این به این معناست که او در "یگانگی و اتحاد" و "در هماهنگی" با خدای پدر است. اگر عیسا - فرزند یگانه خدا - هیچ کاری را در عدم هماهنگی با پدرش انجام نمی‌داد، پس ما نیز به عنوان دختران قهرمان او، اگر نمونه سرورمان عیسا را دنبال نکنیم، هیچ کاری را که ارزشی جاویدان داشته باشد، به انجام نخواهیم رساند.

کتاب مقدس، قهرمانانی چون ابراهیم را که پیش از ما قدم ایمان برداشتند، به عنوان کسانی توصیف می‌کند که: "اراده کردند در مسیر پرمخاطره ایمانی پذیرای عمل خدا برای خود، زندگی کنند." (رومیان ۴: ۱۲، ترجمه از MSG)<sup>۵۶</sup> درست همان‌طور که باور داریم خدا در عیسای مسیح، گذشته [گناه‌آلود] ما را ریشه‌کن می‌کند، همچنین باور داریم که او در عیسای مسیح از قبل به جای ما، در حال عمل برای آینده ماست. این رابطه در آیه زیر بیشتر توضیح داده می‌شود:

۵۵ نویسنده از نسخه MSG استفاده می‌کند که ترجمه آن چنین است: "ابراهیم وارد کار و برنامه‌های شد که خدا برای او داشت، و این نقطه تحول در زندگی او بود. او به جای تلاش برای انجام کار درست بر اساس توانایی‌های خودش، به خدا اعتماد کرد تا او را پارسا شمارد."

۵۶ در ترجمه هزاره چنین آمده: "بلکه در طریق ایمان گام برمی‌دارند." (رومیان ۴: ۱۲)

"ما ابراهیم را پدر می‌نامیم، نه به خاطر آن که او توجه خدا را با زندگی مقدسانه خود جلب نمود، بلکه چون خدا زمانی که ابراهیم کسی نبود، چیزهای بسیاری از او پدیدار نمود."  
(رومیان ۴: ۱۷، ترجمه از GSM)<sup>۵۷</sup>

ما نمی‌توانیم با درست زندگی کردن، خود را نجات دهیم. هیچ کس از نظر خدا عادل نیست، مگر آن که توسط "پسر" - یعنی عیسا - نجات یافته باشد. بنابراین ما نیز خود را وارد همان جریانی می‌کنیم که خدا از طریق ایمان برای ابراهیم انجام داد و به همان شکل، به خدا اجازه می‌دهیم در زندگی ما از هیچ، چیزی بسازد و نیستی را به هستی بدل نماید. این کار می‌تواند شبیه عمل متهورانان یک قهرمان از جانب دختری باشد که سابقاً از خودراضی و پُرمعده بود، اما در حضور خداوند، خرد و شکسته شده است. زمانی که اجازه می‌دهیم خدا از جانب ما کار کند، آنگاه اعمال ما قهرمانانه می‌شود. نیاکان ما نزد توده مردم با کارها و یا عمل ایمانشان شهرت یافته بودند. آنان مردان و زنانی بودند که در طول تاریخ خداوند، تبدیل به نماد قهرمانی شدند.

"ایمان، ضامن چیزهایی است که بدان امید داریم و برهان آنچه هنوز نمی‌بینیم. به سبب ایمان بود که درباره پیشینیان (نیاکان ما) به نیکویی شهادت داده شد."

(عبرانیان ۱۱: ۱-۲)

## قهرمانان افرادی پُرمايه هستند

ما در رساله به عبرانیان می‌بینیم که اعمال ایمان، آیه به آیه به اختصار آمده و بارها و بارها عبارت "با ایمان" در ابتدای هر آیه تکرار شده است. فهرست زیر، خلاصه‌ای از کارهایی است که این قهرمانان، "به ایمان" به انجام رساندند.

- تقدیم قربانی پسندیده به خدا
- رهایی از مرگ
- خشنود ساختن خدا
- ساختن کشتی‌ای بزرگ در وسط سرزمینی خشک
- کشیدن خطی میان خیر و شر

---

۵۷ در ترجمه هزاره چنین آمده: "تو را پدر قوم‌های بسیار گردانیده‌ام. و در نظر خدا چنین نیز هست، خدایی که ابراهیم به او ایمان آورد، او که مردگان را زنده می‌کند و نیستیها را به هستی فرامی‌خواند." (رومیان ۴: ۱۷)

- سفر به سرزمینی ناشناخته
- زندگی همچون بیگانه‌ای در دیاری غریب
- چشم دوختن به ابدیت
- دریافت آنچه خدا برایشان انجام داده بود
- باردار شدن در سن پیری و به وجود آوردن یک قوم
- در زمان آزمایش، تقدیم وعده [به عنوان قربانی] به خداوند
- برکت نسلشان در خصوص امور آینده
- نبوت درباره سرنوشت قوم و خروج
- نترسیدن از حکم پادشاه و پنهان ساختن فرزندشان
- رد امتیازات زندگی اشرافی و پذیرش آزار دیدن همراه با قوم خدا که مورد ظلم و ستم بودند
- نادیده گرفتن خشم پادشاه زمینی به منظور اطاعت از خدای جاودان نادیدنی
- جشن گرفتن پس‌خ
- عبور از میان دریای سرخ همچون زمینی خشک
- هفت روز دور دیوار اریحا گشتن
- خوش آمد گفتن به جاسوسان و رهایی از نابودی
- سرنگون کردن پادشاهان
- برقراری عدالت
- به چنگ آوردن وعده‌ها
- بستن دهان شیران، بی‌اثر کردن شعله‌های آتش و رهایی یافتن از دم شمشیر
- تبدیل ضعف خود به قوت
- پیروزی در نبردها
- تارومار کردن دشمنان
- زنان، مردگان خود را قیام کرده باز یافتند

از میان این فهرست طولانی، تنها چهار مورد را انتخاب کردم که می‌توانید آنها را با ایمان به زندگی خود راه دهید تا بلافاصله نگرشی قهرمانانه در شما شکل گیرد.

۱. کاری که خدا از قبل در زندگی شما انجام داده، با ایمان دریافت نمایید و در آن گام بردارید! ابراهیم بر اساس آنچه که دریافت کرده بود، زندگی کرد. او از آن روی برنگرداند و نگفت: "خدا دیگر کاری نمی‌کند، پس من نیز از این زندگی بر مبنای ایمان و همچون

بیابانگردی در میان چادرها، دست می‌کشیم!" بلکه او پیوسته، در آنچه که در طول روزهای زندگی‌اش برایش مکشوف شده بود، گام برداشت و هرگز متوقف نگردید.

۲. **خشنود ساختن خدا.** پدر ما وقتی خشنود می‌شود که فرزندان‌ش می‌دانند که او زندگی‌شان را از چیزهای نادیدنی شکل داده و در این مکاشفه که "او" برای آنها کیست، گام برمی‌دارند. عبرانیان به ما می‌گویند: "و بدون ایمان ممکن نیست که بتوان خدا را خشنود ساخت، زیرا هر که به او نزدیک می‌شود، باید ایمان داشته باشد که او هست و جویندگان خود را پاداش می‌دهد." (عبرانیان ۱۱: ۶) زندگی بر مبنای ایمان، خدا را خشنود می‌سازد. در عین حال، "ایمان ضامن چیزهایی است که بدان امید داریم." (عبرانیان ۱۱: ۱). ایمان ترکیبی است از: اطمینان، توکل، ازخودگذشتگی، پایداری و وفاداری. زندگی در ایمان، زندگی در اطمینان و اعتماد کامل و وفاداری نسبت به پادشاهمان است. نقطه مقابل زندگی در ایمان، زندگی در ناپاوری و عدم وفاداری است. وقتی به دنبال خشنودی خدا هستیم، گزینه سوم که در ادامه می‌بینید، خود به خود به انجام می‌رسد.

۳. **برکت دادن نسل خود.** وقتی ما آگاهانه حیات، برکت و اطاعت را انتخاب می‌کنیم، هزاران نسل را در موقعیتی مشابه قرار می‌دهیم. ببینید مزمور ۱۰۵: ۷-۹ چه وعده‌های به ما می‌دهد: "اوست یهوه خدای ما؛ داوریهی او در تمام جهان است. عهد خود را تا ابد یاد می‌دارد، و کلامی را که امر فرموده است، تا هزاران پُشت؛ عهدی را که با ابراهیم بست و سوگند خود را به اسحاق!"

۴. **زندگی همچون بیگانه‌ای در دیاری غریب.** این گفته بدین معناست که ما با این درک زندگی می‌کنیم که این جهان تنها یک مرحله گذار است. ما در مسیح ریشه دوانیده‌ایم. زندگی ما از اوست؛ بنابراین اجازه نداریم بیش از حد و عمیق در این خاک ریشه بدوانیم. گیاهان، آب و مواد معدنی را از طریق ریشه‌های خود جذب می‌کنند، در حالی که ما از خداوند جذب می‌کنیم و به زمین می‌بخشیم. زندگی همچون بیگانه‌ای در این زمین، به معنای انجام کارهای عجیب بر این زمین نیست، بلکه به مفهوم آن است که تمرکز زندگی خود را بر کجا قرار می‌دهیم: "به آنچه در بالاست ببندید، نه به آنچه بر زمین است. زیرا مُردید و زندگی شما اکنون با مسیح در خدا پنهان است." (کولسیان ۳: ۲-۳)

## قهرمانان دارای نگرش هستند

فهرست کارهای برجسته و شگفت‌انگیزی که در عبرانیان ۱۱ آمده، با کسانی به پایان می‌رسد که بسیار شبیه من و شما هستند. شاید تنها تفاوت آنها با ما در این باشد که آنها دیدگاه و نگرش آسمان را انتخاب کردند و زندگی بر طبق محدودیتهای زمین را نپذیرفتند. ما نسل آنان هستیم. این میراث ماست! آنان، علاوه بر همه آنچه که در فهرست ما گفته شد، با شجاعت به جنگ سختی‌ها و چالش‌های زندگی‌شان رفتند. برخی از آنان شکنجه شدند، اما هرگز تسلیم نگشتند. آنان سوءاستفاده‌ها، برفتاری‌ها، تازیانه‌ها، سیاه‌چال‌ها و زنجیرها را تاب آوردند. برخی از آنان سنگسار شدند، با شمشیر دو پاره گشتند یا به قتل رسیدند. و برخی دیگر جامه‌های محقر از پوست حیوانات را بر تن کردند و در روزگار خود بی‌خانمان، تنگدست، ستم‌دیده و بی‌یارو یاور بودند. اما امروز زندگی آنها، به شکلی نیرومند با ما صحبت می‌کند. کتاب مقدس توصیف خود از این قهرمانان را با این جمله به پایان می‌رساند: "اینان که جهان لایقشان نبود، در بیابان‌ها و کوه‌ها، و غارها و شکاف‌های زمین، آواره بودند." (عبرانیان ۱۱: ۳۸)

این موضوع، مرا به هیجان وامی‌دارد. می‌خواهم به شیوه‌های زندگی کنم که مرا بیشتر شهروند آسمان بسازد نه زمین. ما مجبور نیستیم برای این تغییر نگرش، شکنجه شده یا با شمشیر دو پاره گردیم، اما لازم است برخی از توقعات خود را تغییر دهیم.

## قهرمانان، لحظات خود را مغتنم می‌شمرند

در حالی که این واژه‌ها را تایپ می‌کردم، شهری که در آن زندگی می‌کنیم، طعمه حریق شد، و من برای نخستین بار شاهد عمل نجات‌بخش دستان خدا بودم.

صبح یک روز چهارشنبه در حالی که در زیرزمین خانه به سختی مشغول کار بودم، همسرم "جان" به خانه آمد و گفت که لازم است با او به دفترمان برویم. او و دیگر خادمان از روز سه‌شنبه برای آتشی که در "والدو کنیون"<sup>۵۸</sup> رخ داده بود؛ دعا می‌کردند و متأسفانه شب‌هنگام از روی ایوان جلویی خانه دیده بودیم که آتش در اثر باد به سمت پایین کوه حرکت کرده و صدها خانه را در مسیرش به کام خود فرو برده است. سی و دو هزار نفر در شهر ما زندگی می‌کردند که مجبور شده بودند خانه‌های خود را ترک کنند. بنابراین جان و همکارانش صبح چهارشنبه، در حالی که ممکن بود هر لحظه مجبور به ترک و تخلیه فوری دفترمان شویم، یک بار دیگر دعا کردند.

در ادامه، شرایط وخیم‌تر شد. بسیاری از پرسنل ما در حالی که آتش، خانه‌ها و محیط زندگیشان را تهدید می‌کرد، به شکل قابل درکی دچار ترس شده بودند. من و "جان" به عنوان رهبران در رابطه با ضرورت تخلیه ساختمان با یکدیگر بحث می‌کردیم که ناگهان "جان" عصبانی شد. او رو به من کرد و گفت: "لیزا، ما به دفتر می‌رویم و برای بار سوم دعا می‌کنیم!"

"شاید لازم باشد برای پیروزی در یک نبرد،

مجبور باشید بیش از یک بار بجنگید!"

-مارگارت تاچر<sup>۵۹</sup>

ابتدا اعتراض کردم. در آن لحظه مشغول نوشتن کتابم بودم و باید دست‌نوشته‌هایم را تایپ می‌کردم. اما ناگهان دریافتم که این لحظه، فرصتی است تا مطابق آنچه درباره قهرمانان در رساله عبرانیان مطالعه می‌کردیم، زندگی کنیم؛ این که آنها چگونه ...

"شعله‌های سوزان آتش را بی‌اثر کردند و از دم شمشیر رهایی یافتند؛  
ضعفشان به قوت بدل شد، در جنگ توانمند شدند و لشگریان بیگانه را  
تارومار کردند."

(عبرانیان ۱۱: ۳۴)

من و "جان" به سمت دفتر رفتیم و در راه با دوستی که ایمانی قوی و آتشین داشت، تماس گرفتیم. زمان‌هایی که شما در وسط آتش گرفتارید، به کسی نیاز دارید که در آتش نباشد و بتواند به شما کمک کند راه خود را از میان دود آتش پیدا کنید. ما جزییات ماجرا را با دوستان در میان گذاشتیم و جان آنچه را که در قلبش بود و بدان باور داشت، برایش شرح داد. قلب او هم در توافق کامل با قلب ما بود. آن زن خدای چیزهایی را از گذشته به یاد ما آورد. این نخستین بار نبود که ما با تهدید آتش روبه‌رو شده بودیم و لازم داشتیم آنچه را که از دفعه قبل یاد گرفته بودیم، اکنون در این جنگ نیز به کار ببریم.

شاید با خود فکر کنید: "اما من که تجربه‌ای از گذشته ندارم تا بتوانم امروز از آن استفاده کنم؟!"; اما من خبری عالی برایتان دارم؛ همه کارهایی که در عبرانیان ۱۱ فهرست شده‌اند، همانند مصالحی هستند که شما می‌توانید همانند سنگهای یادبود، زندگی خود را بر آنها بنا کنید.

تماس را قطع کردیم و قول دادیم که دوباره با او تماس خواهیم گرفت، چراکه او می‌خواست در دعایی که در دفترمان داشتیم، با ما متحد شود. هر سه ما آن قدر هیجان‌زده بودیم که نمی‌توانستیم برای دعا صبر کنیم و منتظر بودیم تا ببینیم خدای قادر مطلق در جواب دعای ما چگونه عمل خواهد



## اصول شمشیربازی

اگر شما در شمشیربازی،  
در دام بازی حریف خود گرفتار  
شوید،  
محکوم به شکست هستید.

کرد. ما پرسنل را جمع کردیم و "جان" ماژیکی برداشت و شروع به نوشتن موضوعات دعا بر روی "وایت بُرد" نمود. ما دعا کردیم که آتش بیش از این گسترش پیدا نکند و خودش شروع به خاموش شدن نماید. این دعا به این معنا بود که دیگر هیچ ساختمانی سوخته نشود، کسی یا حتا حیوانی نمیرد و هشدار اولیه برای تخلیه الزامی نشود. وقتی در سرتاسر اتاق به صورت

کارمندانمان نگاه می‌کردم، ترس، ایمان، نگرانی، سوالات متعدد و حتا هیجان را می‌دیدم. سپس با هم بیرون رفتیم و شروع کردیم به دعا کردن. به خاطر داشته باشید که این بار سوم بود که ما کارمندانمان را برای دعا دور هم جمع کرده بودیم. احساس می‌کردم بعضی از آنها از این کار کمی خسته شده بودند، اما وقتی دست‌هایمان را به هم گره زدیم و حلقه‌ای تشکیل دادیم و صدایمان را بلند کردیم، قدرت دعا‌هایمان شروع به افزایش نمود تا جایی که همه در این دعای قدرتمند، متحد شدند. به یاد ندارم که چه مدت دعا کردیم، اما می‌دانم آن قدر دعا کردیم که چیزی را در دوردست دیدیم ... بله، ما پاسخ دعايمان را دیدیم! سه نفر از ما دیدیم که خدا با آتش جواب ما را داد؛ به شکلی که آتشی از آسمان، این آتش زمینی را بلعید. لطفاً از من نخواهید که آن را برایتان تفسیر کنم، چون نمی‌توانم!

وقتی دعا کردیم، به معنای واقعی کلمه احساس کردیم دما به طور محسوسی کاهش یافته و یک جبهه کم فشار هوا به سمت آتش حرکت می‌کند. کمتر از یک ساعت پس از ترک دفتر، باران در منطقه ما شروع به باریدن کرد و جهت باد عوض شد. هنگام غروب، تمام آتشی که از ایوان جلویی ما در طول شب قابل رویت بود، به طور کامل از بین رفت. حتا یک خانه دیگر نیز طمعه حریق نشد. گزارش‌های اخبار حاکی از این بود که آتش خودش به سمت خودش برگشته و باعث اطفای خودش شده است.

من اکنون می‌دانم که علاوه بر تیم ما، بسیاری دیگر نیز در دعا بودند. ما شاهد بودیم وقتی آگاهانه و هدفمند صدای خود را با قدرت و ایمان با دیگران متحد می‌سازیم، چه اتفاقی می‌تواند بیفتد! مأموران شجاع آتش‌نشانی، پلیس‌ها، گارد ملی و شاخه‌های مختلف ارتش بدون خستگی برای مهار شعله‌های آتش کار می‌کردند. این زمانی بود که ما می‌بایست به همان سختی که آنها کار می‌کردند، دعا می‌کردیم. زیرا اگر آنها در میان زمین‌های مشتعل از آتش ایستاده بودند، حداقل کاری که ما می‌توانستیم انجام دهیم، این بود که یاری آسمان را درخواست کنیم.

پرسنل ما علاوه بر دعا سخت در تلاش بودند تا با تمام کسانی که خانه‌های خود را تخلیه کرده بودند، تماس بگیرند. قهرمانان می‌دانند که باید کار را با دعا ترکیب نمایند!

## قهرمانان بخشی از یک میراث به هم پیوسته‌اند

در رساله عبرانیان می‌خوانیم:

“اینان همه در ایمان درگذشتند، در حالی که وعده‌ها را هنوز نیافته بودند، بلکه فقط آنها را از دور دیده و خوش آمد گفته بودند. ایشان تصدیق کردند که بر زمین، بیگانه و غریب‌اند.” (عبرانیان ۱۱: ۱۳)

این قهرمانان ایمان، چه چیزی را در دوردست دیده بودند؟ آیا خانه‌ها و ماشین‌های گرانقیمت بود؟ من چنین فکری نمی‌کنم. شما به اشیا خوش آمد نگفته و برایشان دست تکان نمی‌دهید، بلکه به مردم خوش آمد گفته و برایشان دست تکان می‌دهید!<sup>۶۰</sup>

اگر ما دنباله‌رو نمونه آنها هستیم، باید به آینده چشم بدوزیم.

این قهرمانان به آنچه که در دست‌هایشان بود، نگاه نکردند، چراکه بیشتر مشغول دست تکان دادن برای چیزی بودند که در افق‌های دوردست قرار داشت. این قهرمانان، افرادی هستند که به آنچه امید بسته‌اند و هنوز آن را نمی‌بینند، اطمینان دارند. زیرا ایمان، ضامن چیزهایی است که بدان امید داریم و برهان آن چیزی است که هنوز نمی‌بینیم (عبرانیان ۱۱: ۱ را ببینید). آیات زیر را بخوانید و به محض خواندشان در برابر خداوندمان خم شده و فروتن گردید. زیرا خدای قادر مطلق برای ما چنان ارزش قائل شده که من و شما را در زمره این مردان و زنان ایمان به شمار آورده است.

“اینان همه به سبب ایمانشان به نیکویی یاد شدند. با این حال، هیچ یک آنچه را که بدیشان وعده داده شده بود، نیافتند. زیرا خدا از پیش چیزی بهتر برای ما در نظر داشت تا ایشان بدون ما به کمال نرسند.” (عبرانیان ۱۱: ۳۹-۴۰)

ما به زنجیر بلندی که از زندگی ایشان ساخته شده، متصل شده‌ایم. ما بخش پایانی داستان در حال روایت آنها هستیم. تمامی اعمال قهرمانانه آنها، منتظرند تا وقتی با یکدیگر به ما وصل می‌شوند، به کمال خود برسند.

وقتی زندگی این اسطوره‌های ایمان را مرور می‌کردم، درک نمی‌کردم چرا برای ما مقدر شده آنچه را که آنها تنها قادر بودند زره‌ای از آن را در

۶۰ در ترجمه GSM از همین آیه که مورد نظر نویسنده است، آمده که آن افراد “با دست تکان دادن به آنها خوش آمد گفتند”.

دوردست ببینند، از نزدیک ببینیم. آنها به سختی تلاش کردند، بدون آن که حتا قادر باشند از ثمرات و میوه‌های باغی بچشند که خدا به ما اجازه حصاد آن را داده است.

- آنها در شرایط سخت، سرگردان بودند. ما در ساختمان‌هایی با سیستم تهویه مطبوع، دور هم جمع می‌شویم.
- آنها بی‌خانمان بودند. ما خانه‌مان را در خانه خدا [کلیسا] پیدا کرده‌ایم.
- آنها در بیابان، در تنهایی خود برای خداوند می‌سرودند. ما در میان هزاران نفر، صدای خود را بلند می‌کنیم.
- دستان آنان خالی بود؛ دست‌های ما اما پر است.

سوال این است که ما از این لحظه به بعد، چه جوهره ایمانی به این میراثِ ایمان خواهیم افزود؟

اکنون زمانی است که ما دعا می‌کنیم خداوند حصادگر چشمان ما را باز کرده و دید ما را وسیع سازد تا ما نیز بتوانیم فراسوی دیدنی‌ها را بنگریم و همچون قهرمانان آسمان، زندگی و عمل نماییم. آیا می‌توانیم اعمالی را که آنها از خود نشان دادند، به واژگان درآوریم. آیا ما دستان خود را بر چیزی می‌گذاریم که آنها فقط تصویری از آن را دریافت کرده بودند؟

*"پس چون چنین ابری عظیم از شاهدان را گرداگرد خود داریم، بیایید هر بار اضافی و هر گناه را که آسان به دست و پای ما می‌پیچد، از خود دور کنیم و با استقامت در مسابقه‌ای که برای ما مقرر شده است، بدویم. و چشمان خود را بر قهرمان و مظهر کامل ایمان یعنی عیسا بدوزیم که به خاطر آن خوشی که پیش رو داشت، صلیب را تحمل کرد و ننگ آن را ناچیز شمرد و اکنون بر جانب راست تخت خدا نشسته است."*

(عبرانیان ۱۲: ۱-۲)

ما می‌دانیم که در حضور عیسا قرین شادی شده‌ایم. اغلب در شگفتم که اگر این قهرمانان دوران گذشته نبودند، چه کسی ما را به پیش رفتن تشویق می‌کرد؟! مگر این‌طور نیست که ما نه تنها با چنین ابری عظیم از شاهدان احاطه شده‌ایم، بلکه با لشکر فرشتگان آسمان نیز با همان اطمینان احاطه گشته‌ایم؟!

هنگامی که می‌فهمیم "هدف" هستیم، حسی از ترس درونمان را در بر می‌گیرد، اما هنگامی که بیشتر و بیشتر درمی‌یابیم که در "او" تا چه حد قهرمان هستیم و او قهرمان درون ماست، نیرو گرفته و از این ترس آزاد می‌شویم. لازم است سینه خود را سپر کنیم و اعلام نماییم: "از خدا هستیم و بر آنها غلبه یافته‌ایم، زیرا آن که در ماست، بزرگتر است از آن که در دنیا است." (اول یوحنا ۴: ۴ را ببینید).

دعا می‌کنم که این کلمات، ایمانی را که در قلبتان کاشته شده است، برانگیزاند

و امید قهرمان بودن را در شما الهام بخشد. متعجب می‌شوید هنگامی که به آینه بنگرید و دریابید که تا چه حد از کسی که حقیقتاً می‌توانید باشید، دور هستید! قلمرو نادیدنی‌ها، دربردارنده هویت مخفی قهرمانانه شماست. با عمل پرستش، تبدیل به یک قهرمان شوید!

## قهرمانان، ابرانسان هستند

"و اما مقدسینی که بر زمین‌اند،

آن‌اند و الامر تبگانی که همه خوشی من در ایشان است."

(مزمور ۱۶: ۳)<sup>۶۱</sup>

من این آیه را بسیار دوست دارم، زیرا "مقدس بودن" را با "قهرمان بودن" برابر می‌داند. حال ببینیم مقدس بودن به چه معناست. برخی از واژگانی که به عنوان "مقدس" به کار رفته‌اند، عبارتند از: قدوس<sup>۶۲</sup>، آسمانی<sup>۶۳</sup>، متعالی یا اثیری<sup>۶۴</sup>، و ابرانسان<sup>۶۵</sup>. ما این واژه‌ها را دوباره در این فصل به کار می‌بریم.

"نه به قدرت و نه به قوت، بلکه به روح من؛ خداوند لشگرها می‌فرماید."

(زکریا ۴: ۶)

شأن قهرمانانه ما بستگی به قوت و قدرت انسانی ما و یا حتا روح انسانی ما ندارد، بلکه ناشی از قدرت روح خداوند است. از آنجایی که ما خوانده شده‌ایم تا انسان‌هایی "متعالی" یا "ابرانسان" باشیم، اکنون وقت آن است که سهم خود را به انجام رسانیم. زندگی در روح، به این معناست که ما دیگر افسار اعمال و احساسات خود را به دست قدرت و تلاش‌های انسانی خود نمی‌دهیم، چون در غیر این صورت، به شیطان اجازه می‌دهیم از طریق اعمال ما وارد شود.

"چراکه هنوز نفسانی هستید. وقتی در میان شما حسد و جدال هست،

آیا نشان آن نیست که نفسانی هستید و مانند انسان‌های معمولی رفتار

می‌کنید؟"

(اول قرنتیان ۳: ۳)

۶۱ نویسنده از ترجمه TLN استفاده کرده است. در این ترجمه آمده: "... آنان قهرمانان

راستین من هستند ..."

Holy ۶۲

Heavenly ۶۳

Transcendent ۶۴

Superhuman ۶۵

آیا متوجه این موضوع هستید که اعمال انسانی ما، همراه و مباشر خوبی برای آن چیزی که در درون ماست [یعنی روح خدا که ما را ابرانسان می‌سازد]، نمی‌باشند؟! زمانی که ما حسادت و نزاع را از زندگی خود حذف می‌کنیم، درواقع به روش یک ابرانسان رفتار می‌کنیم. ما با تصمیم برای گام برداشتن در روح، عادات و هنجارهای جسم را کنار می‌گذاریم. اَبَرَقهرمانان، قادر هستند به کسانی که در معرض خطر بوده یا ترسیده‌اند، کمک کنند، زیرا می‌دانند که نه به جسم، بلکه به نیرویی برتر پاسخگو هستند و قدرتشان از بالاست، نه از خودشان. تصورش را بکنید اگر قرار بود هر یک از ما بر اساس نیروی انسانی خودمان، یک قهرمان باشیم، در آن صورت قطعاً به جای خاصی دست پیدا نمی‌کردیم و کار چندان مهمی انجام نمی‌دادیم. خدا، منبع قدرت ماست، و ما به کسی پاسخگو هستیم که به ما قدرت می‌بخشد و این امتیاز را به ما بخشیده تا در نام او یعنی عیسا، سهیم باشیم.

## قهرمانان، شجاع هستند

"شجاعت و دلیری هنگام خطر، نیمی از جنگ است."

-پلاتوس<sup>۶۶</sup>

قهرمانان همیشه شجاع هستند. اما تصور نکنید که عبارت "همیشه شجاع" به این معناست که آنها "هرگز نمی‌ترسند". من این عبارت ساده از "رالف والدو امرسون"<sup>۶۷</sup> را پیدا کردم که حقیقتی ژرف را در خود نهان دارد: "یک قهرمان، بیشتر از یک انسان معمولی شجاع نیست، او تنها پنج دقیقه بیشتر شجاع است!"

زمان‌هایی وجود دارد که "پنج دقیقه بیشتر شجاع بودن" درحقیقت به معنای آرام و ساکت ماندن است. آنهم درست زیر آماج حملات دشمن؛ زمانی که شما به خدا اجازه می‌دهید در آن لحظات، کلام نهایی‌اش را بگوید! در برخی مواقع نیز "پنج دقیقه بیشتر شجاع بودن" به

### اصول

#### شمشیرزنی

داشتن حرفی برای گفتن؛  
انتخاب واکنش‌تان؛  
این حقیقت شمشیرزنی  
است!

معنای ایستادگی کردن و مقاوم بودن است. "پنج دقیقه بیشتر شجاع بودن"، هرگز به معنای تسلیم شدن یا به زانو درآمدن نیست، در حالی که افراد بی دفاع، زیر آماج حملات دشمن هستند. اغلب، جنگ‌ها به پیروزی می‌انجامد، دروغ‌ها، آشکار می‌شود و دشمنان، مغلوب می‌گردند، تنها به این خاطر که شما آخرین کسی هستید که در میدان نبرد، ایستاده است. شجاعت، به شما عزمی راسخ می‌بخشد.

زندگی آینده است از لحظات پراضطراب و وحشت‌زا، و ما همان‌طور که نمی‌توانیم مانع از وزیدن باد شویم، همچنین قادر نیستیم از حملات بی‌امان ترس نیز ممانعت کنیم. اما همیشه می‌توانیم واکنش و پاسخ خود را انتخاب کنیم. باد موجب می‌شود عقاب‌ها اوج گیرند، در حالی که همین باد در گذشته، وقتی آنها جوجه‌عقابی بیش نبودند، به وحشت‌شان می‌انداخت. اجازه دهید ترس، شما را به سمت خدا پیش براند.

## قهرمانان فراتر از خودشان هستند

ما می‌توانیم بگوئیم که تمامی قهرمانان، چیزی فراتر از خودشان هستند، زیرا آنان زندگی‌شان را به چیزی بزرگتر متصل کرده‌اند.

"قهرمان کسی است که زندگی خود را  
به چیزی بزرگتر از خودش سپرده است."  
- ژرف کمبل<sup>۶۸</sup>

قهرمانان، بیشتر به دنبال "نتایج قهرمانانه" هستند تا قهرمان ساختن خود. آنها بی‌باکتر، جسورتر، دلسوزتر، مصمم‌تر، مسئولیت‌پذیرتر و دلیرتر هستند، زیرا چیزی بیرون از خودشان آنها را برمی‌انگیزاند. قهرمانان می‌دانند که همیشه چیزی بیشتر از آنچه به چشم می‌آید، وجود دارد. قهرمانان از برخاستن و قدم نهادن در مسیری ناشناخته نمی‌هراسند. این تمایل به فراتر رفتن از قلمرو زندگی معمول، از آنان افرادی خارق‌العاده می‌سازد.

در زمان نگارش این کتاب، فیلم "انتقام‌جویان"<sup>۶۹</sup> در صدر جدول فیلم‌های پرفروش سینما قرار داشت. نکته قابل توجه این است که یک "انتقام‌جو" (دادگیر)، کسی است که به عنوان یک "دادگستر" و "مُصلِح"، خطاها را اصلاح می‌کند. بخش مهم این فیلم که آن را فیلمی قابل توجه می‌سازد، این نکته است که انتقام‌جویان، قهرمانانی منحصربه‌فرد و مجزا از هم هستند، اما یاد می‌گیرند همانند یک تیم با هم کار کنند. گرچه آنها به صورت

Joseph Campbell ۶۸

۶۹ The Avengers: فیلمی با موضوع اَبَر‌قهرمانان کتاب‌های مُصَوِّر

مجزا، قدرتمند هستند، اما در کنار یکدیگر، شکست‌ناپذیر می‌شوند. "کاپیتان امریکا"<sup>۷۰</sup> ترکیبی از شرافت و قدرتی خارق‌العاده بود، اما اندکی ساده و خام بود. "ثور"<sup>۷۱</sup>، خوش‌سیمای، خوش‌قلب، و صاحب چکشی شکست‌ناپذیر بود، اما به برادری که قابل اعتماد نبود، همیشه اعتماد داشت. "مرد آهنی"<sup>۷۲</sup>، زیرک، باهوش و شوخ‌طبع بود. او شخصیتی محتاط و کم حرف داشت، اما در عین حال اهل کنایه زدن بود و از کاری که می‌کرد، اندکی خسته شده بود. "هالک"<sup>۷۳</sup>، صاحب قدرتی افسارگسیخته و غیرارادی بود که کمترین کنترل را بر آن داشت. "بیوه سیاه‌پوش"<sup>۷۴</sup>، تحت فشار، به غایت فرزند و چابک، باهوش و ماهر بود، اما بر شانه‌هایش، گذشته‌ای تاریک سنگینی می‌کرد. این فهرست می‌توانست شامل تعداد بی‌شماری از ابرقهرمانان دیگر نیز باشد، اما نکته مهم و وجه اشتراک همگی آنها این بود که این ابرقهرمانان، همزمان هم نقاط قوتی منحصربه‌فرد داشتند و هم دارای نقاط ضعف بودند.

تمامی قهرمانان کتاب مقدس نیز به جز عیسا، هم دارای نقاط قوت بودند و هم دارای نقاط ضعف! ابرقهرمانان نیز مانند ما، در هر دو جنسیت مرد و زن یافت می‌شوند و در هر شکل و اندازه‌ای وجود دارند.

"مسیحی"، به معنای پیرو مسیح و فرد مسح شده است. وقتی ما اجازه می‌دهیم تدارک الهی و فیض خداوند ما را تبدیل به قهرمان نماید، بدین ترتیب، قهرمانمان عیسا را ستایش می‌کنیم. ببینید پولس به کلیسای افسسیان چه فرمانی می‌دهد:

"باری، در خداوند، و به پشتوانه قدرت مقتدر او، نیرومند باشید. اسلحه کامل خدا را بر تن کنید تا بتوانید در برابر حیل‌های ابلیس بایستید. زیرا ما را کشتی گرفتن با جسم و خون نیست، بلکه ما علیه قدرت‌ها، علیه ریاست‌ها، علیه خداوندگاران این دنیای تاریک، و علیه فوج‌های ارواح شریر در جای‌های آسمانی می‌جنگیم. پس اسلحه کامل خدا را بر تن کنید، تا در روز شرّ شما را یارای ایستادگی باشد و بتوانید پس از انجام همه چیز، بایستید. پس استوار ایستاده، کمربند حقیقت را به میان ببندید و زره پارسایی را بر تن کنید، و کفش آمادگی برای اعلام انجیل سلامتی را به پا نمایید. افزون بر این همه، سپر ایمان را بگیرید، تا بتوانید با آن، همه تیرهای آتشین آن شرور را خاموش کنید. کلاهخود نجات را بر سر نهید و شمشیر روح را که کلام خداست، به دست بگیرید. و در همه وقت، با همه نوع دعا و تمنا، در روح دعا کنید و برای همین بیدار و هوشیار باشید و پیوسته با پایداری برای همه مقدّسان دعا کنید." (افسسیان ۶: ۱۰-۱۸)

Captain America ۷۰

Thor ۷۱

Iron Man ۷۲

Hulk ۷۳

Black Widow ۷۴

در این آیات، مجموعه عظیمی از اطلاعات گنجانده شده است. بیایید این نکات برجسته را به صورت فهرست وار و جز به جز بنویسیم. زیرا این آیات در افسسیان، نگرش اصلی ما در این کتاب را خلاصه وار نشان می دهند:

۱. خداوند، نیرومند است و می خواهد دخترانش نیز نیرومند باشند.
۲. سلاح های او، عالی ترین سلاح ها هستند.
۳. با در دست داشتن این سلاح ها، حملات هر دشمنی و تیرهای آن بی اثر خواهد بود و قادر نیست شما را از پای در آورد.
۴. شما در جنگی روحانی، بین زندگی و مرگ هستید.
۵. اگر اکنون آماده شوید، بی دفاع و بی حفاظ نمی ماندید.
۶. شما نمی توانید این کار را با نیرو و توان انسانی خود انجام دهید.
۷. حقیقت، پارسایی، آرامش، ایمان و نجات، برنامه های کاربردی زندگی هستند!
۸. کلام خدا، اسلحه ای واجب و ضروری است و هرگز نمی توان از آن صرفه نظر کرد.
۹. دعا، گزینه ای انتخابی نیست.

پدر آسمانی ما، هر آنچه را که نیاز داریم، به ما بخشیده است. او به ما قوت داده تا بر تمامی دشمنان، و مشکلاتمان غلبه نماییم. بهترین و دقیق ترین سلاح های شخصی در انتظار ما هستند. این سلاح های بی زمان و تمام نشدنی به ما قوت می بخشند تا چه در جنگ های حال و چه در جنگ های آینده، پیروز نبرد باشیم. ما در وسط نبردی میان نور و تاریکی هستیم. ما بر لبه تیغ مرگ و زندگی راه می رویم. ما نباید از جنگ روی برگردانده و از ترس پا به فرار بگذاریم.

تا زمانی که در این زمین زندگی می کنیم، اژدهای تاریکی - یعنی همان دشمن ما - همواره به دنبال ساختن سلاح هایی است که امیدوار است بتواند با آنها بر ما برتری یابد. دشمن ما، جنگی تمام عیار و خشونت بار را علیه تمام دختران خدا آغاز خواهد کرد. اما او در این نبرد، پیروز نخواهد شد، زیرا ما صاحب شمشیری هستیم که در کوره آتش

## اصول

### شمشیرزنی

هر بار که حریف شما در طول آماده شدن برای تهاجمش، بیش از حد به شما نزدیک می شود، با حمله به او، حمله اش را خنثا کنید.



ساخته شده است. هنگامی که دختران خدا، شمشیرهایشان را می‌کشند، دشمن عقب‌نشینی خواهد کرد. رو به جلو حرکت کنید. محکم بایستید، شمشیرهای خود را بلند کنید و اجازه دهید دشمن صورت درخشان و دوست‌داشتنی یک قهرمان را ببیند!



## فصل چهارم

### میدان جنگ

"زیرا ما را کشتی گرفتن با جسم و خون نیست، بلکه ما علیه قدرت‌ها، علیه ریاست‌ها، علیه خداوندگاران این دنیای تاریک، و علیه فوج‌های ارواح شریر در جای‌های آسمانی می‌جنگیم."  
(افسیسیان ۶: ۲۱)



در این فصل به این دو پرسش پاسخ خواهیم داد: "جنگ ما کجاست؟" و "دشمن ما کیست؟"

اگر بخواهیم خیلی سریع و ساده به این پرسش‌ها پاسخ دهیم، باید بگوییم که جنگ ما در قلمروی نادیدنی جریان دارد و دشمنان ما کسانی نیستند که آنها را می‌شناسیم.

ما در جهانی زندگی می‌کنیم که مدام در حال تغییر است و تا جایی که می‌دانیم این جهان به زودی تسلیم ابدیت خواهد شد: "زیرا صورت کنونی این دنیا در حال سپری شدن است." (اول قرنتیان ۷: ۳۱). زمین و هر چه در آن است، با چیزی خلق شده که ما هنوز قادر به دیدنش نیستیم.

نیروی اتم را می‌توان به عنوان یک نمونه در نظر گرفت. آیا می‌توان با چشم غیرمسلح آن را دید؟ خیر، تنها به این دلیل که ما قادر به دیدن نیرو و شگفتی اتم نیستیم، این نیرو از بین نمی‌رود. در کتاب "نامه‌های اسکروتیپ" یکی از شیاطین، به دیو دیگری هشدار می‌دهد:

"از این گذشته، تلاش نکن برای دفاع در برابر مسیحیت، از علم استفاده کنی (منظورم علم واقعی است). این امر به شکلی مثبت آنها را تشویق می‌کند تا درباره حقیقت چیزهایی که قادر به لمس و دیدنشان نیستند، فکر کنند."

ما نمی‌توانیم چنین استنتاج کنیم که چون برخی چیزها خارج از قلمرو دید

ما هستند، بر ما تأثیر و نفوذی ندارند. ما اکنون در دورانی هستیم که از عقل خود بهره می‌بریم. اما این خبر بدی است، زیرا ذهن شما مدام در حال کشتی گرفتن است و شما هیچ راهی برای خلاصی از این مبارزه ندارید.

”زیرا ما را کشتی گرفتن با جسم و خون نیست، بلکه ما علیه قدرت‌ها، علیه ریاست‌ها، علیه خداوندگاران این دنیای تاریک، و علیه فوج‌های ارواح شریر در جای‌های آسمانی می‌جنگیم.“

(افسیان ۶: ۱۲)

اما خبر خوب این است که شما قدرت دارید تا حریف کشتی خود را انتخاب کنید. دشمن ما می‌خواهد توجه ما را از این مسابقه نادیدنی کشتی منحرف سازد تا ما را گیج و آشفته کرده و با توصیفی مبهم از شرارت، ما را تحت کنترل خود درآورد. او نمی‌خواهد ما مستقیماً به منبع شرارت نگاه کنیم، چون می‌داند در آن صورت، سایه‌ها در اثر نور از بین رفته و پرده از روی آن تصاویر مبهم کنار خواهد رفت. تلاش برای شکست دادن دشمن از طریق کشتی گرفتن با مردم، درست شبیه نابود کردن یک درخت، تنها با چیدن میوه‌های آن است. برای آن که درختی را از بین ببریم، باید ریشه‌های آن را نابود کنیم.

یک سیستم کامل زیرزمینی از تاریکی برقرار است که اغلب از طریق مردم عمل می‌کند یا خود را از طریق زندگی آنها بروز می‌دهد. مردم نیستند که شما را هدف قرار می‌دهند، حتی اگر گاهی چنین به نظر برسد. برخی چیزها به مراتب مکارانه‌تر و کهن‌تر از آن چیزی است که ما در آنها می‌بینیم، به همین خاطر است که آن اژدها یا دشمن ما - شریر - از چیزی که در دستان ماست (شمشیر) واهمه دارد.

درست همان‌طور که پیش از تولد طبیعی انسان، درد زایمان و تلاشی سخت امری حتمی است، پیش از رسیدن به رویای ابدیت نیز، جنگی موقتی و زودگذر در جریان خواهد بود. چنین به نظر می‌رسد که زمان حاضر، درست شبیه کابوسی شبانه است که رویای باشکوه و بی‌نظیر خداوندمان را پوشانده و آن را گنگ و نامفهوم ساخته است. تک تک ما رویای او [عیسا] هستیم که برایش جنگید و در آن نبرد پیروز گشت، اما امید او برای ما این نیست که در همین جا متوقف شویم، بلکه رویای او برای همه ما در این دعا بازتاب پیدا می‌کند:

”درخواست من تنها برای آنها نیست، بلکه همچنین برای کسانی است که به واسطه پیام آنها به من ایمان خواهند آورد، تا همه یک باشند، همان‌گونه که تو ای پدر در من هستی و من در تو. چنان کن که آنها نیز در ما باشند، تا جهان ایمان آورد که تو مرا فرستادی. و من جلالی را که به من بخشیدی، بدیشان بخشیدم تا یک گردند، چنان که ما یک هستیم؛ من در آنان و تو در من. چنان کن که آنان نیز کاملاً یک گردند تا جهان بداند

تو مرا فرستاده‌ای، و ایشان را همان‌گونه دوست داشتی که مرا دوست داشتی."

(یوحنا ۱۷: ۲۰-۲۳)

عیسا در حالی که میان یازده شاگرد باورمند خود سر میز شام آخر نشسته بود، برای ما دعا می‌کرد. او ما را در زمره کسانی قرار داد که روزی به واسطه شاگردانش، ایمان می‌آوردند. در سرتاسر اناجیل می‌بینیم شاگردانی که با عیسا راه می‌رفتند، از او گریختند. اما پس از آن، بازگشتند تا او را جلال دهند. درست همان‌طور که عیسا به زندگی آنها و کلامشان نیاز داشت تا او را به ما شهادت دهند، اکنون نوبت ماست تا عیسا را برای دیگران آشکار سازیم. این گفته بدین معناست که دیگران به عیسا به واسطه شما ایمان خواهند آورد.

درست همان‌طور که  
پیش از تولد طبیعی  
انسان، درد زایمان و  
تلاشی سخت امری  
حتمی است، پیش از  
رسیدن به رویای ابدیت  
نیز، جنگی موقتی و  
زودگذر در جریان  
خواهد بود.

چه طور چنین اتفاقی رخ می‌دهد؟ این کار از طریق جلال خدا رخ می‌دهد. یک تعریف بسیار محدود از جلال خداوند، "کاملیت خدا" است. خدا به طور کامل پسر یگانه‌اش را داد، و عیسا نیز زندگی‌اش را تا به غایت آن بخشید. هرگز هیچ بخشی از این بخشش، کم نبود. هیچ چیزی کنار گذاشته نشده بود. آنها در اتحاد کامل با یکدیگر در "قصد و فعل"، این کار را به انجام رساندند. هدف دعای عیسا برای ما این است که ما نیز یکدل و هم‌فکر شده، تا زمین یکبار دیگر جلال پدر و پسر را توسط روح القدس در عروس خود (کلیسا) شاهد باشیم.

با کمال تأسف و وقتی این آیات را در یوحنا ۱۷ می‌خواندم، دریافتم که عیسا همچنان باید منتظر جواب دعایش بماند... چون ما قطعاً، هنوز "یک" نشده‌ایم! همه ما منحصر به فرد هستیم، بنابراین می‌توانیم به شکلی متفاوت از یکدیگر ببینیم، بشنویم، حس کنیم، و ببوییم. کلماتی که در پرستش به کار می‌بریم و نحوه تجلی آن می‌تواند متفاوت باشد، اما اگر زندگی ما به عنوان یک بدن، قصد دارد به نهایت توانمندی و غایت کار و وظیفه خود دست یابد، "باید یک شویم!" در ترجمه دیگری از یوحنا ۱۷: ۲۳ می‌خوانیم:

"من در آنان و تو در من. آنگاه آنان در این یگانگی، بالغ خواهند شد و برای جهان بی‌ایمان گواهی خواهند بود که تو مرا فرستاده‌ای و ایشان را همان‌گونه دوست داشته‌ای که مرا دوست داشتی."<sup>۷۵</sup>

اگر ما با یکدیگر متحد شویم، دنیا این فرصت را خواهد داشت تا به عیسا ایمان آورد، اما اگر ما دچار تفرقه شده و از یکدیگر جدا باشیم، این شانس

از ما روی برمی گرداند! رفتارهای فعلی فرهنگ‌ها و جوامع مسیحی موجب شده است که ساکنان زمین [دنیای بی‌ایمان]، باورهای ما را زیر سوال ببرند. آیا ما به همان شیوه‌های عمل می‌کنیم که خدا پسرش را فرستاد تا دنیای گمشده را نجات بخشد، یا رفتار ما به گونه‌ای است که نشان می‌دهد ما تافته‌ای جداافتاده هستیم؟ آیا ما باور داریم که خدا آنها را به همان اندازه و شکلی که عیسا را دوست داشت، دوست دارد؟ آیا برایمان سخت است که تصور کنیم پدر، ما را به همان اندازه‌ای دوست دارد که پسر آسمانی‌اش را دوست داشت؟ من باورم دارم که اکنون زمان آن است که ما مطابق جواب دعای عیسا عمل کنیم. زمانی که این تصویر "یک شدن قلب و فکر" دیده می‌شود، آنگاه چنین چیزی اتفاق می‌افتد:

"ای پدر، می‌خواهم آنها را که به من بخشیده‌ای، با من باشند، همانجا که من هستم، تا جلال مرا بنگرند، جلالی که تو به من بخشیده‌ای؛ زیرا پیش از آغاز جهان مرا دوست میداشتی."

(یوحنا ۱۷: ۲۴)

آیا متوجه هستید که شما، هدیه پدر به پسرش هستید؟ درست مانند این است که پدر می‌گوید: "بیا اینجا عیسا، این را در گوشه قلب خود پنهان کن. او [عروس/کلیسا] گنجینه‌ای است که تو بعداً آن را از زمین بیرون خواهی کشیدی!" این یگانگی، یک راز است. چه‌طور ممکن است ما با او باشیم، در حالی که هنوز بر روی زمین هستیم؟! پاسخ این است: در مسیح، همه یک می‌شویم. دنیای بی‌ایمان، به دنبال گواهی از مسیح در ماست. من شک دارم تا زمانی که ما شگفتی در مسیح‌بودنمان را درنیابیم، آنها چیزی در ما ببینند. این مکاشفه، زمانی رخ می‌دهد که ما از خودمان روی برمی‌گردانیم و به او چشم می‌دوزیم.

رساله افسسیان این راز را به بهترین شکل، توضیح می‌دهد:

"در او، ما به واسطه خون وی رهایی یافته‌ایم، که این همان آموزش گناهان است، که آن را به اندازه غنای فیض خود، همراه با حکمت و فهم کامل، به فراوانی به ما بخشیده است. او راز اراده خود را به ما شناسانید، بنا بر قصد نیکوی خود که در مسیح نمایان ساخت، به جهت اداره امور کمال‌دوران. و آن اراده این است که همه چیز را، خواه آنچه در آسمان و خواه آنچه بر زمین است، در یکی یعنی مسیح گرد آورد."

(افسسیان ۱: ۷-۱۰)

کتاب مقدس یک بار دیگر این مطلب را روشن می‌سازد که خدا هیچ چیزی را مضایقه نکرده است. او به بهایی گزاف ما را بازخريد نمود، کاملاً بخشید و فیض خود را به فراوانی به ما عطا نمود تا با حکمت و بصیرت آن، راز اراده و خواست او را که در مسیح از پیش مقرر فرمود، بشناسیم؛ خواست و

اراده‌ای که بر اساس آن آسمان و زمین را در عیسیای مسیح با یکدیگر متحد ساخت. عیسا در زمان مقرر خود آمد، و ما اکنون در زمان‌های آخر بر زمین گام برمی‌داریم. چه اتفاقی می‌افتد اگر ما یک قلب، یک صدا، یک رویا، یک هدف، یک نام، یک پادشاهی، و یک تعهد برای جلال عیسا داشته باشیم؟! در چنین شرایطی ما یک بار دیگر در مسیری قدم خواهیم نهاد که زمین خسته و درمانده‌ی ما برای لحظه‌ای آسمان را نظاره خواهد کرد، و به نوعی زندگی ما نمونه‌ای از آسمان بر زمین خواهد بود.

صلح، به خودی خود رخ نمی‌دهد. صلح، ثمره تلاش پسران و دختران خداست!

”خوشا به حال صلح‌جویان(صلح دهندگان)،

زیرا آنان فرزندان خدا خوانده خواهند شد.“

(متا ۵: ۹)

تفرقه و جدایی بدون هیچ‌گونه تلاش یا کمکی از جانب ما رخ می‌دهد. تفرقه، سیر طبیعی این دنیا از زمانی است که انسان سقوط نمود. اتحاد و صلح، مستلزم حکمتی آگاهانه، هدفمند و استراتژیک است. ما باید عملکرد آسمان را داشته باشیم و بر طبق آن عمل نماییم تا بتوانیم در برابر فرهنگ غالب جهان خود، ایستادگی کنیم.

تفرقه، هرگز عیسا را جلال نمی‌دهد. نفاق و جدایی، قلب‌ها، خانه‌ها، صداها، رویاها، مقاصد و قلمروهای ما را از هم جدا می‌سازد. تفرقه، اشکال گوناگونی دارد، نظیر: غرور، خشم، دشمنی، ستیزه‌جویی، تهمت، شایعه‌پراکنی، بدگویی، نزاع، تلخی و رنجش، جادوگری، و بت‌پرستی (غلاطیان ۵: ۱۹-۲۱ را ببینید). زمانی که ما بر اساس نفس یا غرایز حیوانی خود زندگی می‌کنیم، اجازه می‌دهیم این اعمال ناشایست وارد دنیای ما شوند. هرچند تفرقه‌گرایی، جلوه‌های گوناگونی دارد، اما در تمامی حالت‌هایش، هدفی واحد را دنبال می‌کند، و آن چیزی نیست جز تخریب ما!

”اما اگر در دل خود حسد تلخ و جاه‌طلبی دارید، به خود مبالید و خلاف حقیقت سخن مگویید. چنین حکمتی از بالا نازل نمی‌شود، بلکه زمینی و نفسانی و شیطانی است. زیرا هر جا حسد و جاه‌طلبی باشد، در آنجا آشوب و هرگونه کردار زشت نیز خواهد بود.“

(یعقوب ۳: ۱۴-۱۶)

یکی از اهداف خدا این است که ببیند عروس‌اش - یعنی کلیسا - متحد شده است، و به این درک رسیده است که خدا نسبت به تمایلات عروس‌اش آنقدر غیرت دارد که می‌خواهد آنها منحصرأ از آن او باشند. این جمله به این معناست که ما باید بعضی مواقع برای یک شدن بجنگیم. عیسا بر مرگ،

قبر، و جهنم غلبه کرد تا بتواند با ما یک شده، و ما نیز با یکدیگر یک گردیم. برخی از مستحکم‌ترین روابط، زمانی ساخته می‌شوند که همانند آهن با آهن برخورد می‌کنند و در نتیجه این اصطکاک، هر دو تیزتر می‌شوند. اغلب به محض آن که آگاهانه تصمیم می‌گیرید در اتحاد گام بردارید، با بیشترین مقاومت در برابر اتحاد مواجه می‌شوید.

اصول شمشیرزنی  
وسوسه و اغوای شمشیر،  
آن قدر مقاومت‌ناپذیر بود  
که تنها در قرن شانزدهم،  
مردان شجاعی که در اثر دوئل کشته  
شدند،  
(نبرد با شمشیر برای دفاع از شرافت)  
بیشتر از مردانی بود که در جنگ  
کشته شدند (حدوداً ۴۰۰۰ نفر).

هر بار که شما پرچمی می‌دارید که تحت لوای آن بسیاری می‌ایستند و بسیاری قدرت می‌یابند، می‌بینید که "نفاق" تلاش می‌کند در میان همراهان شما با زدن ساز مخالف جدایی بیافکند. من بارها و بارها، چه در دوستی‌ها و چه در کلیساهای، این ماجرا را شاهد بوده‌ام. توجه ما از این که چرا باید با یکدیگر و در اتحاد گام برداریم، منحرف شده و به این سمت کشیده می‌شود که چگونه نیازهای ما در این اتحاد برطرف نمی‌شود.

"اگر در حال عبور از جهنم هستید، به رفتن ادامه دهید!"

-وینستون چرچیل<sup>۷۶</sup>

هیچ وقت در جهنم، اردو نزنید، بلکه در آن به سفر خود ادامه داده و پیش بروید. نمونه این موضوع را می‌توان در ازدواج دید. درباره شما نمی‌دانم، اما من و "جان" در دوران پیش از ازدواج و در طی قرارهایمان، هرگز با هم جنگی نداشتیم. اما پس از آن که ازدواج کردیم و در پیشگاه خدا عهد یگانگی بستیم، سد شکست و آب پشت سد، رها شد. نه تنها در ازدواج، جنگ و دعوا وجود دارد، بلکه تمام بخش‌های پیمان زناشویی آماج حملات هستند. آنچه را که خدا تعریف می‌کند، ما نباید دوباره تعریف کنیم، و آنچه را که او می‌پيوند، ما نباید جدا کنیم. طلاق، زمانی شایع شد که نسلی تصمیم گرفتند اگر احساس می‌کنند دیگر هم را دوست ندارند، ترک کردن یا خیانت به یکدیگر مجاز است. حملات می‌تواند چه از درون و چه از بیرون، ازدواج‌ها را تهدید نماید. نمی‌توانم به شما بگویم که چند بار من و "جان" شوکه شدیم وقتی شنیدیم زوج‌هایی که به ظاهر هیچ جنگ و دعوایی در ازدواج‌هایشان نبود، در آستانه جدایی از یکدیگر قرار گرفتند. ما یاد گرفته‌ایم که برخی مواقع، فقدان درگیری در ازدواج، به این معناست که شما برای ازدواجتان



نمی‌جنگید. زمان‌هایی وجود دارد که شما باید برای "یک شدن" بجنگید. همان‌طور که اکنون می‌دانید، منشأ "اژدها"ها در داستان‌های اساطیری و افسانه‌ای نیست. وقتی صحبت از اژدها می‌کنیم، مقصودمان شیطان است؛ کهن‌عامل مرگ روحانی! شایعه‌پراکنی، رقابت، چشم‌وهم‌چشمی، مقایسه، و کلماتی که تخم نفاق را می‌کارند، زبان اژدها هستند.

درست همان‌طور که "زن" در کتاب مکاشفه مُعرف اسرائیل، مریم مقدس، زنان، و عروس [کلیسا] است، اژدها نیز معرف مار باغ عدن، شیطان، هیولا، دیو، و هر آن چیزی است که به دنبال دگرگون ساختن کلام خدا و چهره الهی او به نفع مقاصد پلید خویش است. اژدها، حيله‌گری خبیث و بدسرشت است که از روح ضد مسیح نیرو می‌گیرد.

پیش از آن که آدم و حوا بتوانند فرمان خدا را برای بارور و کثیر شدن در عدن، به انجام رسانند، مار به آنها حمله کرد. او نه تنها آنها را از هم جدا ساخت، بلکه هر آنچه را نیز که تحت مالکیت و حکمرانی آنان بود، از هم جدا نمود و از امنیت و طبیعتی که خدا در باغ نشانده بود، دور ساخت.

"هیچ ناحیه بی‌طرفی در کل گیتی وجود ندارد.

هر وجب این خاک، و هر کسری از ثانیه آن، مورد ادعای خداست،

و شیطان نیز بر ضد آن، دعوی می‌آورد."

—سی. اس. لوییس<sup>۷۷</sup>

او هنوز در سایه کابوس‌های شبانه ما می‌خزد و منتظر است تا به تمام کسانی که جرات دارند به فراسوی واقعیت بنگرند و رویایی داشته باشند، حمله‌ور شود. شیطان، عامدانه هر کسی را که امیدوار است با رویا دیدن در تاریکی، برخاسته و به میان روشنایی گام بگذارد، خوار می‌شمارد، مایوس می‌سازد و به تفرقه می‌کشاند.

عزیزان من! اگر جرأت رویا دیدن دارید، باید برای مبارزه به قدر کافی جسور و شجاع باشید!

از جایگاه یک قهرمان به سراسر زندگی خود بنگرید و شجاعانه به فراسوی انسان‌ها و دردها بنگرید. چند بار ماری را دیده‌اید که در میان سایه‌ها چنبره زده و خود را پنهان ساخته تا در زمان مناسب به رویاها و امیدهای شما حمله‌ور گردد؟!

شاید زمانی که دختر کوچکی بودید، اژدها با سخنان آتشین خود، امیدهای شما را به خاکستر بدل کرد؟! شاید آن قدر کلمات را پیچاند تا تصور کنید که افکار او، افکار شماست! آیا کسی به شما گفته بود که زشت، چاق، لاغر، کودن، بچه‌مَثبت، قدکوتاه یا قدبلندید؟! شاید محبت والدینتان به تنفر بدل گشت و خانه و سرپناه سابقتان به پوسته‌ای خالی بدل شد که دیگر شبیه

خانه نبود. شاید کسی سوار بر بالهای اژدها در تاریکی شب به سراغتان آمد، شما را لمس کرد و کاری کرد که احساس شرمساری و ناپاکی کنید! شاید وقتی که مار شرم، به سمت شما خزید، چنین گفته باشد: "تو، این را از من می‌خواهی. تو، به دنبال این هستی! تو، کسی هستی که مرا به این کار واداشتی!"

این واژه‌های ابتدایی سرزنش‌آمیز، به شکلی غریب از زمان "آدم" تا به حال، زنان را احاطه کرده است. زمانی که یک "محافظ" در حفاظت کردن، شکست می‌خورد، ساده‌ترین راه این است که به جای پذیرش شکست خود، تقصیر را گردن دیگری بیندازد. درست است که مار، "حوا" را اغفال نمود، اما "آدم" باشکوه و پرابهت، مورد اغفال قرار نگرفت بلکه او خود، با میل و اراده‌اش آنچه را که از آن منع شده بود، گرفت و خورد. او می‌خواست خودش خدا شود، بدون آن که تحت حکمرانی خدا باشد. حتا امروزه اگر مردی بکارت زن یا دختری را بدزد، ساده‌تر آن است که به جای پذیرش این حقیقت که مرد قصد داشته بکارت دختر را دزدیده و او را از آن خود سازد، تقصیر را به گردن اغواگری زن یا "حوا"ها بیندازیم.

آیا با گذشت هزاره‌ها، مردان دست از سرزنش زنان برداشته‌اند؟! خیر. آیا زنان دست از سرزنش مردان کشیده‌اند؟! خیر. عیسا آمد تا یک بار و برای همیشه "سرزنش" را بردارد. سرزنش، همیشه نوعی انحراف از چیزی است که واقعا در جریان است. هر دردی که انسان‌ها مُسبب آن هستند، فقط سایه عروسک‌های خیمه‌شب‌بازی‌ای هستند که کسی در پشت پرده، آنها را به بازی می‌گیرد. ما با جسم و خون، کشتی نمی‌گیریم. اژدهایی در تاریکی خود را پنهان ساخته است که دوست دارد اعمال، ادراک و احساسات فرزندان خدا را منحرف سازد. هم مردان و هم زنان، هدف و طعمه آن مار دزد هستند. او می‌خواهد حق فرزندی ما را بدزد و توانایی ما برای به شباهت خپا درآمدن و ثمرآوردن را تخریب نماید. "دزد نمی‌آید جز برای دزدیدن و کشتن و نابود کردن." (یوحنا ۱۰: ۱۰)

وقتی صحبت از دزد به میان می‌آید، مرگ و تباهی نیز بلافاصله با آن همراه می‌شود. آدم و حوا، چیزی را گرفتند که قرار نبود آن را داشته باشند و بدین ترتیب مرگ، بلافاصله وارد باغ جاودانی ما شد، و زمین نیز به تبع آن دچار نابودی و تباهی گردید.

"پس، همان‌گونه که گناه به واسطه یک انسان وارد جهان شد، و به واسطه گناه، مرگ آمد، و بدین سان مرگ دامنگیر همه آدمیان گردید، از آنجا که همه گناه کردند."

(رومیان ۵: ۱۲)

عیسا ما را خوانده تا شخصا رشد کرده و در مشارکت با یکدیگر آنچه را که به واسطه دزدی، مرگ و نابودی از دست داده‌ایم، دوباره احیا نماییم.

وقتی ما آگاهانه با یکدیگر متحد می شویم و در توانایی های فردی خود رشد کرده و شکوفا می گردیم، می توانیم یک بار دیگر شبیه باغ باشکوهی گردیم که خود خداوند و سرورمان، صاحب آن است.

"در آن روز، خداوند به شمشیر خود،  
 به شمشیر سهمگین، عظیم و نیرومند خود،  
 لویاتان را جزا خواهد داد،  
 لویاتان، آن مار تیزرو را،  
 آن مار تابیده بر گرد خویش را؛  
 آری او اژدهای دریا را خواهد کشت.  
 در آن روز، در وصف آن تاکستان دلپذیر بسرایید:  
 من، یهوه، نگهدارنده آن هستم،  
 و پیوسته آبیاری اش می کنم.  
 شب و روز، آن را پاس می دارم،  
 تا کسی بدان ضرر نرساند."  
 (اشعیا ۲۷: ۱-۳)

در حالی که خدای قادر متعال ما می جنگد، ما نیز شکوفا شده و رشد می کنیم. وقتی ما به عنوان قوم او، شکوفا می شویم، خدای ما ضربه مرگ آور خود را به دشمن وارد می کند. جنگ هایی که در آسمان در جریان است، بر زمین دیده می شود، و جنگ های زمین، از چشم آسمان پنهان نمی مانند. ما زمانی شکوفا می شویم که با "یکدیگر" و همچنین با "مقصود و هدف آسمان"، متحد شده و یک گردیم.

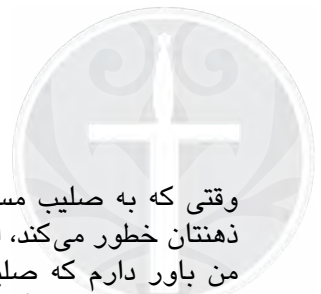
عزیزان من! مهمترین و قدرتمندترین کار قهرمانانه ای که می توانید انجام دهید، ثمر آوردن است. خداوند، بارها و بارها در سرتاسر کتاب مقدس، قوم خود را به عنوان باغ، مزرعه، و تاکستان خطاب نموده است. شما شبیه باغی هستید که او غرس نموده است. درختان، به آنچه که اطرافشان کاشته شده، حمله ور نمی شوند و با خود تصور نمی کنند که زیبایی گل هایی که در زیر سایه شان شکفته شده اند، از عظمت و قدرت آنها خواهد کاست. پس بگذارید ریشه هایتان، ژرف تر شده و از نادیدنی ها، قدرتتان را تأمین نماید، و هرگز اجازه ندهید سایه اژدها، نور و روشنایی آینده را کم فروغ نماید.



## فصل پنجم

# صلیب، همچون یک شمشیر

"خون، با کاری که انجام داده‌ایم، سر و کار دارد،  
در حالی که صلیب، با آنچه که هستیم، در ارتباط است.  
خون، گناهان ما را پاک می‌کند، در حالی که صلیب،  
مستقیماً ریشه ظرفیت گناه کردن ما را له می‌کند."  
-واچمن نی<sup>۷۸</sup>



وقتی که به صلیب مسیح فکر می‌کنید، بدون شک واژه‌های گوناگونی به ذهنتان خطور می‌کند، اما قطعاً "شمشیر" یکی از آنها نیست. با این وجود، من باور دارم که صلیب، این قدرت را دارد تا در حین سفر ما از میان تغییرات فصول زندگی، با هر یک از ما به شکلی متفاوت صحبت کند. پس بیایید لحظه‌ای درنگ کنیم و بیاندیشیم که صلیب برای ما چه معنایی دارد. در طول ایام عید پاک، من پرسشی را در شبکه‌های اجتماعی خودم مطرح کردم و از مخاطبانم پرسیدم: "در یک کلمه بگویید که صلیب برای شما چه معنایی دارد؟"

سیل پاسخ‌ها به سمت من سرازیر شد. اگر بخواهم واژه‌ها را جمع‌بندی کنم، بر اساس پاسخ‌ها صلیب را می‌توان چنین توصیف کرد: محبت (بیشترین میزان پاسخ با اختلاف زیاد نسبت به پاسخ‌های دیگر)، فیض، رهایی، بخشش، و بازخرید. تمامی اینها به نوعی معرف عیسا، حیات، رحمت، قربانی، و حسی از قدردانی بود. و در میان این واژه‌ها که به عنوان نمونه ذکر کردم، معانی زیبایی دیگری نیز یافت می‌شد.

ابتدا اجازه دهید که خیلی سریع بگویم هیچ تک‌واژه‌ای که بتواند به طور کامل و فراگیر، صلیب را تعریف نماید، وجود ندارد. صلیب، پلی است که بر روی شکاف عظیم میان آسمان و زمین قرار گرفته تا خدا را با بشریت آشتی دهد و آنچه را که به ظاهر، شکستی وحشتناک محسوب می‌شد، به

یک پیروزی بی نظیر و بزرگ تبدیل نماید. این امید به تغییر، در طول اعصار گسترش یافته است. هیچ پیروزی دیگری آن قدر چشمگیر نیست که حتا به گرد پای پیروزی صلیب برسد و بتواند به طور همزمان، تاریخ تاریک بشریت را روشن نموده، و تشعشعات خود را بر آینده بشر نیز بتاباند. بنابراین شک دارم که گستره و معنای همه آنچه را که بر صلیب رخ داده، بتوان با واژگان زمینی مان به طور کامل توصیف نمود. نکته دیگر این است که پیروزی صلیب، بی‌زمان و ابدی است.

لحظه‌ای چشمانتان را ببندید و صلیبی چوبین را تصور کنید. می‌خواهم ببینید که آنچه زمانی درخت زیبای زنده‌ای بود، اکنون به ابزاری بی‌جان برای مرگ تبدیل شده است. این چوب بی‌جان عاری از شاخ و برگ، به شکلی زمخت و بی‌هیبت تراشیده شده است. این قطعات بی‌قواره، به صورت دستی به هم وصل شده‌اند تا به شکل یک صلیب چوبی درآیند، و وقتی بر پا می‌شود، به شکلی عجیب همانند شمشیری به نظر می‌رسد که از نوک خود به درون زمین فرورفته است.

اکنون عیسا را تصور کنید، "کلمه" را که جسم پوشید و پسر پر جلال خدا را با بدنی برهنه و کوفته، که بر لبه این شمشیر زشت و هولناک آویخته شده است. میخ‌های ۲۰ سانتی، دستان او را بر حفاظ صلیبی این شمشیر، مهار کرده‌اند و پشت سر سرور ما، دسته چوبی این شمشیر قرار دارد. شاید در آسمان، صلیب و شمشیر با هم تفاوتی ندارند و یکی هستند.

درست همان‌طور که آدم، میوه درخت ممنوعه را دزدید و موجب شد همه به واسطه او بمیرند، عیسا بر درختی بی‌برمرد و خود، میوه آن درخت شد تا همه در او حیات یابند.

اخیرا که رساله عبرانیان را مطالعه می‌کردم، با واژه‌پردازی‌های آشنایی برخوردار نمودم که عمق معنایی تازه‌ای را در سفر اکتشافی کوتاهم به درون دنیای شمشیرها باز می‌کرد.

"هنگامی که خدا به ابراهیم وعده داد، چون بزرگتری از خودش نبود تا به او سوگند خورد، پس به خود سوگند خورد..."<sup>۷۹</sup>

به همین سان، چون خدا خواست تغییرناپذیر بودن قصد خود را بر وارثان وعده‌ها هر چه آشکارتر سازد، آن را با سوگند تضمین کرد، تا به واسطه دو امر تغییرناپذیر، که ممکن نیست خدا درباره آنها دروغ بگوید، ما از دلگرمی بسیار برخوردار شویم، ما که گریخته‌ایم تا امیدی را که پیش روی ما قرار داده شده است، به چنگ گیریم."

(عبرانیان ۶: ۱۳ و ۱۷-۱۸)

۷۹ نویسنده از ترجمه MSG استفاده نموده است و توضیحات خود را با استناد به آن، بسط می‌دهد. در بخشی از آیه ۱۳، در ترجمه MSG چنین آمده: "وقتی خدا عهد خود را با ابراهیم بست، آن را تا به انتها با به میان کشیدن تمام اعتبار و نام خود تایید نمود." عبارت به کار رفته برای تأیید کامل آن وعده، به صورت "he backed it to the hilt" آمده است. این عبارت موردنظر نویسنده بوده و در ادامه، آن را توضیح داده است.

در حین خواندن این آیات، ناگهان تصویری واضح و زنده به ذهنم خطور نمود. من دیگر صلیب را همانند یک درخت یا دار تنومند مرگ ندیدم، بلکه آن را همچون شمشیری چوبین دیدم که نوک تیز خود را در میان زمین درهم شکسته و نابسامان ما فرو کرده بود. بدن عیسا را دیدم که در طول لبه این شمشیر کشیده شده بود. بازوان ناتوان او در دو سوی حفاظ صلیبی آن شمشیر، گشوده شده بود؛ گویی که در میانه آن کشمکش با مرگ، با آغوشی باز به همه ما خوش آمد می‌گفت.

چیزی که باعث شد درک تازه‌ای از عبارت "تا به انتها"<sup>۸۰</sup> پیدا کنم، مطالعه‌ام روی شمشیرها و واژه‌شناسی مربوط به شمشیربازی بود. پیش از تحقیقاتم، تنها فکر می‌کردم که این عبارت، معنایی ضمنی دارد، و بیانگر معانی‌ای چون: "تا ته ماجرا"، "کاملاً" و "چیزی کم نگذاشتن" است. اما حال درمی‌یابم که یک معنای تحت‌اللفظی نیز وجود دارد، زیرا عبارت به کار رفته در این آیه، یعنی دسته شمشیر، ارجاع به ساختار و آناتومی شمشیر دارد.<sup>۸۱</sup>

دسته شمشیر، همان‌طور که در تصویر ابتدای کتاب آمده، بخشی است که از انتهای تیغه شروع می‌شود و شامل حفاظ صلیبی، دسته و قبه می‌باشد. همگی اینها در ترکیب با یکدیگر، "دسته شمشیر"<sup>۸۲</sup> را می‌سازند.

وقتی یک شمشیر تا دسته‌اش در بدن حریف فرو می‌رود، قربانی، شانس اندکی برای فرار از مرگ دارد. تیغه شمشیر تنها زمانی به غلاف خود بازمی‌گردد که رقیب یا دشمن، احساس می‌کند پیروزی‌اش قطعی است. فروکردن شمشیر تا دسته‌اش، حرکتی بیرحمانه و دردآور است که توسط هم‌وردی ستیزه‌جو انجام می‌شود که از درد قربانیان خود و تماس نزدیک با آنها لذت می‌برد. حمله‌کننده، از آنجایی که به نزدیکترین فاصله با رقیبش رسیده، از پیروزی خود اطمینان دارد. دیگر هیچ فاصله ایمنی میان او و دشمنانش وجود ندارد.

خداوند از طریق تقدیم پسرش عیسا از صلیب به عنوان شمشیری استفاده کرد تا دشمنی میان خدا و انسان را بکشد.

خداوند بر روی صلیب، به بالاترین شکل ممکن، به وعده خود نسبت به ابراهیم عمل نمود.

## چه کسی مسئول مصلوب شدن عیسا بود؟

اغلب شنیده‌ام مردم می‌گویند که شیطان، سرور پرجلال ما را مصلوب کرد. اما مثلی که در ادامه می‌آید، زاویه غم‌انگیز دیگری را نشان می‌دهد. این مثال

<sup>۸۰</sup> "to the hilt"

<sup>۸۱</sup> واژه‌ی "hilt" دسته و قبضه شمشیر است.

<sup>۸۲</sup> hilt

با داستانی درباره صاحب ملکی آغاز می‌شود که تاکستانی را غرس می‌کند، دُر آن را حصار می‌کشد و در آن چرخستی می‌کند و در نهایت برجی بنا می‌کند. سپس تاکستان خود را به تعدادی باغبان اجاره می‌دهد و خود به سفر می‌رود. زمانی که فصل برداشت محصول فرامی‌رسد، تعدادی از خادمان خود را نزد باغبانان می‌فرستد تا میوه زمین او را تحویل بگیرند. اما باغبانان یکی از غلامان را می‌زنند، دیگری را می‌کشند و سومی را سنگسار می‌کنند. بنابراین آن ارباب، غلامان دیگری می‌فرستد، ولی باغبانان همان رفتار را با آنها می‌کنند. صاحب ملک سرانجام پسر خود را می‌فرستد با این امید که باغبانان، پسر او را حرمت داشته و محصول او را تحویل می‌دهند. حال ببینید که بازیگران این داستان، چه کسانی هستند؟!

“اما هنگامی که باغبانان پسر را دیدند، به یکدیگر گفتند: این وارث است. بیایید او را بکشیم و میراثش را تصاحب کنیم. پس او را گرفتند و از تاکستان بیرون افکندند، و کشتند. با این اوصاف، وقتی صاحب تاکستان بیاید با این باغبانان چه خواهد کرد؟ پاسخ دادند: آن افراد بی‌رحم را با بی‌رحمی تمام نابود خواهد ساخت و تاکستان را به باغبانان دیگر اجاره خواهد داد تا میوه آن را در فصلش به او بدهند.

آنگاه عیسا به آنان گفت: آیا تا به حال در کتب مقدس نخوانده‌اید که،

سنگی که معماران رد کردند،

مهمترین سنگ بنا شده است.

خداوند چنین کرده

و در نظر ما شگفت می‌نماید؟

پس شما را می‌گویم که پادشاهی خدا از شما گرفته و به قومی داده خواهد شد که میوه آن را بدهند. هر که بر آن سنگ افتد، خرد خواهد شد، و هرگاه آن سنگ بر کسی افتد، او را درهم خواهد شکست.

چون سران کاهنان و فریسیان مَثَل‌های عیسا را شنیدند، دریافتند که درباره آنها سخن می‌گوید. (متا ۲۱: ۳۸-۴۵)

در این مَثَل، خدای پدر همان صاحب ملک است و انبیا و پادشاهان عهد عتیق، خادمانی هستند که او فرستاد. عیسا، پسر است، و کاهنان و فریسیان، باغبانان می‌باشند.

بعدها وقتی این حوادث در حال وقوع بودند، عیسا به یاد شاگردانش انداخت که چه چیزی در حال رخ دادن است:

“می‌دانید که دو روز دیگر، عید پَسَخ فرامی‌رسد و پسر انسان را تسلیم خواهند کرد تا بر صلیب شود. پس سران کاهنان و مشایخ قوم در کاخ کاهن اعظم که قیافا نام داشت، گرد آمدند و شُور کردند که چگونه با حیه، عیسا را دستگیر کنند و به قتل رسانند.”

(متا ۲۶: ۲-۴)



اشعیا و داوود، نبوت کرده بودند که قوم برگزیده خدا، پسر یگانه او را خواهند کشت. رهبران مذهبی، فکر می‌کردند که با کشتن پسر خدا، میراث او را خواهند ربود.

"اما هیچ یک از حکمرانان عصر حاضر این حکمت را درک نکردند، زیرا اگر آن را درک کرده بودند، خداوند جلال را بر صلیب نمی‌کردند."

(اول قرن‌تینان ۲: ۸)

حاکمان آن عصر، چه چیزی را نمی‌دیدند و درک نمی‌کردند؟! آنها نمی‌توانستند قدرتِ پیروزی‌بخش و دگرگون‌کننده صلیب را ببینند.

این رهبران منتخب، می‌توانستند هر کسی باشند؛ از رهبران مذهبی و قدرت‌های سیاسی زمان عیسا گرفته تا خود شاهزاده تاریکی؛ اوپی که با نجوهای افتراآمیزش و با کمک شبکه نوکران شیطانی خود، پرده‌گردان این نمایش بود.

مطمئن هستم که شیطان امیدوار بود که قتل یگانه پسر خدا، آن هم به دست کسانی که خدا آنان را "برگزیده" می‌نامد، خشم خدا را بر ضد ما برمی‌انگیزاند. از همه اینها گذشته، دزدیدن میوه ممنوعه و تمایل برای برابری با خدا، موجب تبعید آدم از باغ عدن گردیده بود. پس آیا به نظر شما شیطان حق نداشت فکر کند که قتل پسر خدا، می‌توانست به معنای پایان کار همگی ما باشد؟!

پولس رسول در سرآغاز بیان خردمندانه و با بصیرت خود در اول قرن‌تینان ۲: ۸، تفاوت میان حکمت روح و حکمت انسان را مطرح می‌سازد:

"اما در عین حال، ما در میان بالغان به بیان حکمت می‌پردازیم، اما نه حکمتی که متعلق به عصر حاضر یا حکمرانان این عصر باشد که محکوم به زوال‌اند، بلکه حکمت خدا را بیان می‌کنیم که در رازی نهان بود و خدا آن را پیش از آغاز زمان، برای جلال ما مقرر فرمود." (اول قرن‌تینان ۲: ۶-۷)

حکمت خدا، پیش از آن که حماقت ما خود را نشان دهد، در کار بود. پیش از آن که زمان آغاز گردد، خدا به ما فکر می‌کرد. صلیب، با حکمتی ابدی، در میان پارچه‌ای آسمانی و رازآلود، دوخته شده بود. این ارائه باشکوه عشق خداوند، خود را به شکلی تدریجی افشا و آشکار نمود.

فقط فکرش را بکنید عیسا، برّه ما بود که پیش از گوسفندان، خلق شد. او منجی زمین ما بود که پیش از جهان، پدیدار گشت. اگر اینها کافی نیست، باید بگویم که ما پیش از آفرینش جهان، "در او" برگزیده شدیم تا مقدس و بی‌عیب گردیم.

"زیرا پیش از آفرینش جهان، ما را در وی برگزید تا در حضورش مقدس و بی‌عیب باشیم."  
(افسیان ۱: ۴)

پیش از آن که باغ عدن کاشته شود، ما در او [عیسا] کاشته شدیم. پیش از آن که آدم و حوا، از باغ عدن بیرون گذاشته شوند، ما در امنیت، در او پنهان گشتیم. پیش از آن که گناهان ما همچون مخملی سرخ شوند، خدا آنها را شست تا همچون برف، سپید گردند.

من فکر نمی‌کنم که حکمرانان آن عصر، بالاخص از برخاستن عیسا از مردگان، شگفت زده شده باشند. آنها برخاستن از مردگان را پیشتر دیده بودند<sup>۸۲</sup> و عیسا به هر یک از آنان گفته بود که سه روز پس از مرگ خود، برخواید خاست. من فکر می‌کنم شیطان می‌دانست که "رستاخیز"، بخشی از نقشه است، اما آنچه که شیطان و دیگر حکمرانان درک نکرده بودند، این بود که وقتی عیسا از قبر قیام می‌کند، ما نیز با او قیام خواهیم کرد! کتاب مقدس به ما می‌گوید:

"با مسیح بر صلیب شده‌ام و دیگر من نیستم که زندگی می‌کنم، بلکه مسیح است که در من زندگی می‌کند؛ و این زندگی که اکنون در جسم می‌کنم، با ایمان به پسر خداست که مرا محبت کرد و جان خود را به خاطر من داد."

(غلاطیان ۲: ۲۰)

او نه تنها جریمه گناهان ما را پرداخت، بلکه همه چیز خود را به ما بخشید؛ ما حیات او، نام او، کلام او، اقتدار او، و وعده‌های او را داریم. همگی ما زمانی حیات یافتیم که مسیح مصلوب شد، اما این هم مهم نیست، زیرا حتی پیش از آغاز زمان، در او برگزیده شده بودیم. از پیش مقرر شده بود که فرزندان خدا گردیم. درست همان‌طور که در آدم، همه گناه کرده‌ایم، در مسیح، همه بخشیده می‌شویم. حیات پنهان شده ما در مسیح، رازی است که او پیوسته می‌خواهد آن را آشکار سازد.

می‌بینید که صلیب، همواره بخشی از نقشه بود. صلیب، نقشه جایگزینی نبود که به خاطر گناه آدم و حوا و شکست آنها اجرایی شود. صلیب، همیشه آماده استفاده بود. هر روزی که عیسا زندگی کرد، برای بیان قلب، اراده و سرشت پدر به ساکنان گمشده زمین بود: "زیرا در اوست که زندگی و حرکت و هستی داریم؛ چنان که برخی از شاعران خود شما نیز

**حکمت خدا، پیش  
از آن که حماقت  
ما خود را نشان  
دهد، در کار بود.**

گفته‌اند که از نسل اویمیم." (اعمال ۱۷: ۲۸)

او حیات ما، خالق ما و کسی است که ما را تبدیل می‌کند. من می‌توانم با مطالعه روی هر یک از واژگان این آیه، معنای آن را بسط داده و مفهوم "در او بودن" را کمی روشن‌تر نمایم. به خاطر او ما دیگر در "آدم" وجود نداریم، اکنون ما در "مسیح" زندگی می‌کنیم، و همان‌طور که در زمین با او

راه می‌رویم، با او نیز می‌نشینیم [در جای‌های آسمانی].  
مرگ عیسا، غافل‌گیرکننده نبود، اما ظاهراً پیامد آن، شوک آور بود. اگرچه عیسا بارها، هم به شاگردان نزدیکش، و هم به منتقدان خشمگین خود گفته بود که او رنج کشیده و خواهد مُرد و پس از سه روز، از مرگ قیام خواهد کرد، اما انگار آنها نمی‌توانستند آنچه را که او می‌گفت، بشنوند.

"از آن پس عیسا به آگاه ساختن شاگردان خود از این حقیقت آغاز کرد که لازم است به اورشلیم برود و در آنجا از مشایخ و سران کاهنان و علمای دین آزار بسیار ببیند و کشته شود و در روز سوم برخیزد." (متا ۱۶: ۱۲)

این یکی از آن مواردی نبود که عیسا به مثل‌ها سخن می‌گفت تا تنها "آنانی که گوش دارند، بتوانند بشنوند" (متا ۱۳: ۱۰-۱۷ را ببینید). عیسا کاملاً آشکارا و به کرات به شاگردانش می‌گفت که در آینده‌ای نزدیک، با قصد قبلی به اورشلیم سفر خواهد کرد؛ جایی که رهبران قومش، او را رد خواهند کرد. نتیجه این مجموعه حوادث، رنج و مرگی وحشتناک بود که درنهایت، رستاخیز را در پی داشت. همان‌طور که می‌دانید، پطرس عیسا را به کناری کشید و او را به خاطر آنچه گفته بود، سرزنش نمود.

"اما پطرس او را به کناری برد و سرزنش‌کنان گفت: دور از تو، سَرورم! مباد که چنین چیزی هرگز بر تو واقع شود. عیسا روی برگردانیده، به او گفت: دور شو از من، ای شیطان! تو مانع راه منی، زیرا افکار تو انسانی است نه الهی."

(متا ۱۶: ۲۲-۲۳)

در این گفت‌وگو اتفاقات زیادی رخ می‌دهد: نخست این که، آیا به نظر کمی عجیب نمی‌آید که در مکالمه‌ای که پطرس، عیسا را "سَرورم" خطاب می‌کند، عیسا به پطرس نگاه کرده و با "شیطان" صحبت می‌کند؟!

مورد بعدی این است که تلاش پطرس برای اطمینان از ایمنی و حفاظت از رهبر محبوب‌اش، درواقع نوعی دعوت به فرار از مرگ، و فریب اوست. مورد آخر این که شیطان و انسان هر دو از زوایای مشترکی به این اتفاق نگاه می‌کردند.

برای آن که مطلب را روشن‌تر کنم، اجازه دهید از معادلات ریاضی استفاده کنم. چراکه از قرار معلوم، آسمان و زمین معادلات خود را به شیوه‌ای کاملاً متفاوت حل می‌کنند.

- بر اساس قوانین زمین (یعنی شیطان و انسان) معادله زیر صحیح می‌باشد:

طرشدگی + رنج + مرگ = از دست دادن قدرت، و شکست.

- بر اساس قوانین آسمان (عیسا و خدا) معادله زیر صحیح می‌باشد:

طردشدگی + رنج + مرگ = نهایتِ قدرت، و پیروزی.

اگرچه عیسا این مطلب را کاملاً توضیح داده بود، اما چون بسیار غیرمنطقی و غیرعقلانی به نظر می‌رسید، نتیجه‌اش غیرقابل پیش‌بینی بود. این پیروزی، تنها پیروزی عیسا نبود، زیرا پیروزی او از آن ما نیز شد. زندگی پطرس نمونه بارز قدرت این تغییر است و هیچ جای دیگری نمی‌توان تا به این اندازه مشهود، آن را دید. آن باجگیر سابق، مُنکر مسیح، کسی که صدایش هم‌آوای شیطان گشت، تبدیل به کسی شد که شجاعانه در برابر کسانی که قصد داشتند او را به زانو درآورند، می‌ایستد.

"پس قوم اسرائیل، جملگی به یقین بدانند که خدا این عیسا را که شما بر صلیب کشیدید، خداوند و مسیح ساخته است. چون این را شنیدند، دل‌ریش گشته، به پطرس و سایر رسولان گفتند: ای برادران، چه کنیم؟ پطرس بدیشان گفت: توبه کنید و هر یک از شما به نام عیسا مسیح برای آمرزش گناهان خود تعمیم گیرید که عطای روح‌القدس را خواهید یافت."

(اعمال ۲: ۳۶-۳۸)

ما "در مسیح" نجات یافته، بخشیده شده، شفا یافته، مورد محبت قرار گرفته، فیض یافته، قدرت یافته و احیا شده‌ایم. خدا "در مسیح" دستان ما را پیش از سقوط گرفت. راز و شگفتی این حقیقت، خود را پیوسته آشکار خواهد ساخت. تنها ابدیت است که درخشش صلیب را به طور کامل هویدا خواهد نمود.

پیش از آن که یک دشمن، یک باغ، یک مرد، یک زن و یک مار وجود داشته باشند، یک پاسخ و راه حل وجود داشت. پیش از آن که جنگی وجود داشته باشد، یک پیروزی وجود داشت. پیش از آن که حتا طرح یک بازی ریخته شود، صلیب به عنوان عامل تغییر جهت بازی، وجود داشت. صلیب، وسیله‌ای بود برای تسهیل هدفی که عیسا برای آن به دنیا آمده بود. صلیب، درخت مرگ و چوبه داری بود که همگی ما را به زندگی

بازگرداند. خدا "در مسیح" پیش از آن که پایمان بلغزد و به زمین بیفتیم، ما را بلند کرد. او پیش از آن که راهمان را گم کنیم، برایمان راهی مهیا نمود. او مدتها پیش از آن که حتا او را بشناسیم، ما را شناخت و محبت نمود. خدا ما را پیش از آن که دریابیم برهنه‌ایم، پوشانید. و ما را پیش از آن که بدانیم خرد و شکسته‌ایم، یکپارچه و کامل ساخت. بخشنده همه حیات، صلیب را به

### اصول شمشیرزنی

خشم و ترس،

احساساتی هستند که برای

شمشیرباز،

بیش از همه زیان‌آورند.

درخت حیات تبدیل نمود.

چرا ابزاری همچون صلیب؟! من در طول زندگی خود دریافته‌ام که خدا اجازه می‌دهد ستمکاری، تباهی و بدکرداری انسان، عمق تشنگی و نیاز ما را به او آشکار سازد. شاید مطالعه‌ام در ارتباط با مبارزه با شمشیر، یکی از آن دلایل بی‌شمار را برایم آشکار ساخته است.

## کروز

در مطالعاتم با عبارتی جذاب برخورد کردم که در شمشیربازی کلاسیک یا مبارزه با شمشیر، به کار می‌رود. این حرکت، "کروز" نامیده می‌شود که واژه‌ای است فرانسوی و به معنای "برخورد شمشیرها" است. این حرکت، بر اساس اهرم کردن حمله تهاجمی حریف، و برگرداندن ضربه به خود او، عمل می‌کند و به این ترتیب، حریف را خلع سلاح می‌نماید.

در اینجا، توصیفی از این حرکت را نقل قول می‌کنم: "کروز، بر اساس اصول علم مکانیک عمل می‌کند؛ اضافه کردن عضله به معادله، تعادل همه چیز را به هم ریخته و توانایی شما برای ضربه زدن با نوک شمشیر به جای درست را از بین می‌برد. کروز، به طور خاص در برابر شمشیربازی که روش تهاجمی دارد، بسیار موثر است. زیرا انرژی حریف را بی‌اثر ساخته و نیروی عضلانی و حمله او را به سمت خودش برمی‌گرداند."

وقتی شمشیربازی، تبدیل به یک ورزش شد و از ایتالیا و فرانسه وارد انگلستان گردید، انگلیسی‌ها نام این حرکت را به شکل خلاصه شده، "صلیب"<sup>۸۴</sup> نامیدند. جالب نیست؟! چه اتفاقی روی صلیب افتاد؟! تیغه شمشیر یا نیزه‌ای، پهلوی منجی شگفت‌انگیز ما را شکافت. اما او همزمان روی صلیب، عداوت و دشمنی تمام اعصار را بر خود گرفت. تمام آنچه که ویران شده بود و تمام آن دشمنی، روی صلیب احیا شده و به آشتی بدل گشت.

خداوند روی  
صلیب، همه آنچه  
را که خودش بود،  
برای همه آنچه که  
ما می‌توانستیم  
باشیم، اهرم کرد.

قدرت "کروز" یا همان "صلیب"، از نیروی اهرمی آن ناشی می‌شود. وقتی این شیوه به شکلی درست اجرا شود، و فرد بدون درنگ و معطلی آن را به کار برد، حریف شما با تیغه شمشیرتان برخورد می‌کند. این حرکتی است که نیاز به دستانی نیرومند ندارد، درواقع بهترین روش اجرای آن زمانی است که به آرام‌ترین شکل ممکن، به شمشیر حریف ضربه می‌زنید.

خداوند روی صلیب، همه آنچه را که خودش بود، برای همه آنچه که ما

می‌توانستیم باشیم، اهرم کرد. نزدیک به سه قرن پیش از تولد مسیح، ریاضیدان بزرگ یونانی "ارشمیدس"<sup>۸۵</sup> فرضیه‌ای درخشان درباره قدرت اهرم عنوان نمود. او گفت: "به من یک اهرم بدهید، من با آن جهان را جابه‌جا خواهم کرد!"

یکی از معادلات مشهور برای اهرم‌ها چنین است:  
حرکت = نیرو × فاصله افقی.

صلیب در یک لحظه، پلی شد بر روی فاصله غیرقابل اندازه‌گیری‌ای که بین خدا و بشریت وجود داشت و بر هر نیروی دشمنی، فائق آمد.

صلیب، اهرم خدا بود و زمین، در لحظه‌ای که عیسا جانش را برای نجات جهان داد، تکیه‌گاه آن شد. عیسا در هنگام این انتقال الاهی، بدون هیچ‌گونه مقاومتی خود را به عنوان قربانی تقدیم نمود. او جانش را به خدا تسلیم کرد، و بدنش را به دشمنانش!

"نام عیسا، اهرمی است که جهان را بلند می‌کند!"

-نویسنده ناشناس

درست همان‌طور که نام عیسا، جهان را همچون اهرمی بالا می‌برد، صلیب مسیح نیز اهرمی است که دنیا را نجات می‌بخشد.

در نهایت، شمشیربازی مبارزه قدرت نیست، بلکه نبرد مهارت، دقت و مقاومتی راهبردی و استراتژیک است. عیسا، صلیب را تاب آورد و نیروی همه گناهان ما را تحمل نمود تا مقصود خود را آشکار سازد: "از همین رو پسر خدا ظهور کرد تا کارهای ابلیس را باطل سازد." (اول یوحنا ۳: ۸)

خداوند پر جلال ما، عیسا - آن پسر قادر متعال - خود را بر جهان ما ظاهر ساخت تا بتواند پادشاهی‌ای را که شیطان ساخته بود، نابود کرده و خلع سلاح نماید. عیسا، "عمانوییل" است؛ یعنی "خدا با ماست". او هرچند "نادیدنی" است، اما "مغلوب ناشدنی" است. هرچند به نظر می‌رسد که او ناپدید شده است، اما در واقع، او تسلط و استیلائی خود را فزونی بخشیده است. زیرا حضور او، همه ما را در برمی‌گیرد (به نوعی او اکنون با همه ماست). او پیش از صعود خود، به خاطر آن که به شباهت انسان ظاهر شده بود، دارای محدودیت‌های انسانی بود، اما اکنون او ما را به واسطه روح خود (روح القدس) در بر گرفته است (متا ۲۸: ۲۰ را ببینید).

من باور دارم که مسیح می‌خواهد ما کار او را انجام دهیم؛ و درست همان‌طور که او، پدر را به ما نشان می‌داد، ما نیز باید پسر را جلال دهیم. هر عملی که ما انجام می‌دهیم، باید در خدمت نزدیک کردن دیگران به او باشد.

"اما اکنون در مسیح عیسا، شما که زمانی دور بودید، به واسطه خون"

مسیح نزدیک آورده شده‌اید. زیرا او خود صلح و سلامت ماست، که این دو گروه را یکی ساخته است. او در بدن خود دیوار جدایی را که باعث دشمنی بود فرو ریخته، شریعت را با قوانین و مقرراتش باطل ساخت، بدین قصد که از آن دو یک انسان نو آفریده، صلح و سلامت پدید آورد و هر دو گروه را در یک بدن با خدا آشتی دهد، به واسطه صلیب خود که بر آن دشمنی را کشت."

(افسیان ۲: ۱۳-۱۶)

صلیب، هر اثری از دشمنی میان انسان و خدا را ریشه‌کن کرد و از طریق خون عیسا و بدن پاره‌پاره او ما را در خود یک ساخت. مردان و زنان در مسیح، یک بدن هستند. در مسیح، یهودی و غیریهودی به یک تاک پیوند خورده‌اند. در مسیح، مقدسان عهد عتیق و عهد جدید با هم تبدیل به ابر شاهدان می‌شوند.

هنگامی که این آیات را در افسسیان می‌خواندم، وجودم از عظمت قدرت و عمق زیبایی‌شان به لرزه می‌افتاد. همه آنچه که با اطاعت و سرسپردگی عیسا به انجام رسیده بود، مرا به حیرت و احترام وامی‌داشت. عیسا برای ما راهی مهیا نمود تا در حالی که در جهان هستیم، متعلق به آن نباشیم. زیرا ما از میان این زمین، "در او" گذر می‌کنیم.

تمام نیکویی‌ای که در باغ عدن از ما گرفته شد، "در او" احیا گردید. همان قدر که زندگی در باغ عدن می‌توانست شگفت‌انگیز باشد، زندگی ما "در او" به مراتب بهتر از آن است. او ما را با چیزی ارزشمندتر از یک برگ انجیر یا پوست بره‌ای مرده پوشانید. او ما را ملبس به پارسایی خود نمود و از درون، ما را دگرگون ساخت. ما صرفاً یک اسکلت استخوانی از استخوان‌های او نیستیم، بلکه او ما را لایه لایه با گوشت و پوست خود ساخته است. او قلب‌های سخت ما را بیرون کشید و به ما قلب‌هایی تازه بخشید که از تبار خودش بود. سپس ما را با همان روحی پُر ساخت که مسیح را از مرگان برخیزانید تا بتواند هر بخش فاسد و رو به زوالی را در زندگی ما احیا کرده و نجات بخشد.

"و اگر روح او که عیسا را از مردگان برخیزانید در شما ساکن باشد، او که مسیح را از مردگان برخیزانید، حتا به بدن‌های فانی شما نیز حیات خواهد بخشید. او این را به واسطه روح خود انجام خواهد داد که در شما ساکن است."

(رومیان ۸: ۱۱)

او شبیه ما شد تا ما بتوانیم شبیه او گردیم. در او رازی عظیم، خود را برملا ساخت و همگی ما به نوعی، "یک" شدیم.

"من ایشان را یک دل خواهم بخشید، و روحی تازه در اندرونشان خواهم

نهاد. دل سنگی را از پیکرشان به در خواهم آورد و دل گوشتین بدیشان خواهم بخشید، تا در فرایض من سلوک کنند و قوانین مرا نگاه داشته، آنها را به جا آورند. آنگاه قوم من خواهند بود، و من خدای ایشان خواهم بود."

(حزقیال ۱۱: ۱۹-۲۰)

بسیاری در مسیح، در یک قلب شریک هستند. "در او"، مرد و زن "یک" می‌شوند. به واسطه قربانی او، مسیح و عروس‌اش (کلیسا) "یک" شده‌اند. "در او" تمامی کسانی که جدا شده بودند، می‌توانند با هم متحد شوند. قربانی اطاعت مطلق مسیحمان، همگی ما را به طور کامل نجات بخشید. صلیب، قدرت دارد تا تمام کسانی که آن را پذیرا می‌شوند، با یکدیگر متحد سازد.

در مسیح، آنانی که دور افتاده، گمشده و آواره‌اند، نزدیک می‌شوند.

## بُزِ بَلاگردان<sup>۸۶</sup>

آیا می‌دانستید که در دوران عتیق، زمانی که هارون کاهن بود، دو بز را به عنوان قربانی تقدیمی به مذبح برد؟! یکی از آنها به عنوان قربانی برای گناه کشته شد، و دیگری را به عنوان "بز بلاگردان (عزازیل)"<sup>۸۷</sup> تخصیص داد و کشته نشد. کاهن، تمام گناهان و تقصیرات قوم خدا را بر سر بز می‌گذاشت و به او منتقل می‌کرد. سپس بز را رها می‌کردند. این بز نیز همانند قائن، علامتی داشت و محکوم بود تا در شرمساری [به خاطر گناهان قوم]، در بیابان سرگردان باشد (لاویان ۱۶: ۱۰ را ببینید).

این بز، اکنون دیگر به گروهی تعلق نداشت و نمی‌توانست عضوی از یک گله باشد. چوپانان، حق نداشتند برای او علوفه یا آخوری اختصاص دهند. اگر این "بز بلاگردان" نزدیک کسی می‌شد، آن فرد می‌بایست از آن بز می‌گریخت. این بز ناچار بود به تنهایی و در وحشت، شب را سپری کند و بزهای دیگری نبودند که در سرما، او را گرم کنند. در هنگام روز، او در گرمای بیابان لم‌یزرع، سرگردان بود. این بز بلاگردان، مابقی روزهای عمرش را صرف جست‌وجو برای آب و غذا و فرار از حیوانات درنده می‌کرد.

آیا تا به حال احساس شباهت به "بز بلاگردان" کرده‌اید؟ شاید شما هم کسی هستید که تمام تقصیرات را به گردن‌اش انداخته‌اند، او را سرزنش و رد کرده‌اند، تنها و بی‌کس مانده‌اید و دیگران از شما روی‌گردان‌اند. شاید شما هم در حالی که بار گناه و تقصیر بر گردنتان است، در بیابان سرگردان شده‌اید! شاید شما هم، اکنون هر شب در خلوت و تنهایی خود در حالی که

۸۶ Scapegoat. یا بز طلیعه، که در مفهوم عام آن، معنای "بلاگردان" را دارد و به نوعی مُعرف کسی است که قربانی دیگران می‌شود، یا گناه را بر گردن او می‌اندازند.

۸۷ لاویان ۱۶: ۸ را ببینید.



در ترس و سرما می‌لرزید، به خواب می‌روید! آیا تلاش کرده‌اید که از این "جداافتادگی" خارج شده و به جمعی نزدیک شوید، ولی آنها به شما اجازه ورود نداده باشند؟! آیا خانواده‌تان شما را سرزنش کرده و از خود رانده است؟! آیا مجبور شده‌اید از حلقه دوستان‌تان خارج شوید، یا دیگر اجازه ورود به ساختمان کلیسای‌تان را نداشته باشید؟!

مهم نیست! در عیسا، جایی برای شما مهیا شده است. همگی ما گناهکاریم، اما او بی‌لکه و بی‌عیب است. دیگر نیازی به هیچ بز قربانی و بلاگردانی نیست، زیرا عیسا تمام گناهان ما را بر خود گرفت. خون مسیح، همه کسانی را که سرگردان شده بودند، به نزد خود آورده و گرد هم جمع ساخت، و هر شرم باقی‌مانده‌ای را که سعی می‌کرد ما را منزوی کرده و همچون بز قربانی نگاه دارد، پاک ساخت.

حتا او وقتی مُرد، می‌توانست ما را داوری نماید، اما به جای آن گفت: "ای پدر، اینان را ببخش، زیرا نمی‌دانند چه می‌کنند." (لوقا ۲۳: ۳۴) با این واژگان، خدای پدر در پسرش، روال نکوهش و ملامت را که از زمان آدم و حوا برقرار شده و در جریان بود، ابطال نمود. خون پسر آدم - هابیل، فریاد عدالت‌خواهی سر داد و برادرش را یک "قاتل" نامید، اما خون عیسا، برادران خود را "بخشوده شده" نامید. به همین دلیل است که کتاب مقدس می‌گوید خون عیسا از چیزی بهتر سخن می‌گوید: "به کلیسای نخست‌زادگانی که نام‌هایشان در آسمان نوشته شده است. به خدا نزدیک شده‌اید، به خدایی که داور همه آدمیان است، و به روح‌های پارسایانی که کامل شده‌اند، و به عیسا که واسطه عهدی جدید است، و به خون پاشیده‌ای که نیکوتر از خون هابیل سخن می‌گوید." (عبرانیان ۱۲: ۲۳-۲۴) این سخن بهتر، عبارت: "ای پدر، اینان را ببخش" بود. او انتخاب کرد تا نشان و داغ تباهی و مرگی را که ما سزاوارش بودیم، بر خود زند.

"حال آن که رنج‌های ما بود که او بر خود گرفت،

و دردهای ما بود که حمل کرد،

اما او را از جانب خدا مضروب، و از دست او مصدوم و مبتلا پنداشتیم.

حال آن که به سبب نافرمانی‌های ما بدنش سوراخ شد،

و به جهت تقصیرهای ما له گشت؛

تأدیبی که ما را سلامتی بخشید بر او آمد، و به زخم‌های او ما شفا

می‌یابیم.

همه ما چون گوسفندان گمراه شده بودیم،

و هر یک از ما به راه خود رفته بود،

اما خداوند تقصیر جمیع ما را بر وی نهاد."

(اشعیا ۳۵: ۴-۶)

عیسا کاری نکرد که شایسته تنبیه و تأدیب باشد، و ما کاری نکردیم که شایسته قربانی او باشیم. او طرد شد، به او خیانت کردند، او را زدند، تاج خار بر سرش نهادند، تازیانه‌اش زدند، بر او ستم روا داشتند و در آخر، او را مصلوب نمودند.

تنها یک خدا که محبت است، روح خود را به کسانی می‌بخشد که از قتل پسرش توبه کرده‌اند. آنها که عیسا را بر صلیب کردند، فکر می‌کردند که این صلیب، پایان عیساست، و هیچ تصویری نداشتند که این شروعی برای آنهاست. صلیب، شمشیر محبت است.

من پس از سه دهه مطالعه کتاب مقدس، بعضی مواقع به خودم شک می‌کنم که آیا تا به حال حقیقت شگفت‌انگیز و حیرت‌آور صلیب را درک کرده‌ام یا نه؟! صلیب، صرفاً نماد قدرت نیست، بلکه معیار و میزانی است برای تمامی قدرت! آنچه که برای مسیح مرگ بود، برای ما تبدیل به حیاتی وافر گردید.

عیسای ما، کلام خداست و وعده تبدیل ناشدنی خدای پدر بود، هست و خواهد بود. "عیسا مسیح دیروز و امروز و تا ابد همان است." (عبرانیان ۱۳: ۸)

\*\*\*

صلیب، تضمین نهایی برای همه وعده‌های خداست. صلیب، شمشیری است که آخرین دشمنی باقیمانده بین آسمان و زمین را از بین بُرد؛ درست همان‌طور که به یقین شمشیری است که از طریق کلام خدا ما را تغییر می‌دهد. صلیب، حتا پیش از آن که دریابید دیگر امیدی ندارید، امید شما بود، و پیش از آن که دریابید مشکلی دارید، پاسخ شما! صلیب، در حالی که بازگوکننده باور خدا به ماست، نمادی از امانت و وفاداری او نیز می‌باشد. از طریق صلیب است که ما تجهیز می‌شویم تا در او راه رویم.

بخش دوم

تجهیز شده



## فصل ششم

# تبدیل به یک سلحشور شوید

"جنگ و درگیری، ما را قدرتمند می‌سازد.  
جنگ با شریر، به ما قدرت می‌دهد که حتی بیشتر نیز با او بجنگیم."  
-اوسی دیویس<sup>۸۸</sup>



من باور دارم که خدا دخترانش را بیدار ساخته تا چیزی بیشتر از یک سرباز باشند. او ما را خوانده تا جنگاوران باشیم. بنابراین من در این فصل از برخی از عبارات‌های نظامی استفاده خواهم کرد. اما لطفاً این موضوع را درک کنید که وقتی تفاوت طبیعت یک "سرباز" با یک "سلحشور و جنگاور" را نشان می‌دهم، به هیچ وجه مقصودم اشاره به مردان و زنانی نیست که به عنوان سربازان به کشورهای ما خدمت می‌کنند.

هنگامی که در میان کتاب‌های مربوط به اصول شمشیربازی و نبرد با شمشیر به جست‌وجو مشغول بودم، بلافاصله دریافتم که انگیزه‌های زیادی برای سلاح به دست گرفتن و شرکت در نبرد وجود دارد.

تروریست‌های خشمگینی وجود دارند که به روش‌های مخفیانه و با نابکاری و خشونت از روی درماندگی و به دلایلی بیمارگونه به جنگ می‌پردازند. مزدورانی وجود دارند که عاشق جنگ هستند، آن قدر زیاد که برای جنگیدن به هیچ دلیل شخصی‌ای نیاز ندارند، و وفاداری و تعهدشان تنها نسبت به مشتریانی است که به آنها پول بیشتری می‌پردازند. در نقطه مقابل این طیف، سربازانی هستند که استخدام شده‌اند و تحت فرمان یک ارتش خدمت می‌کنند.

اما در انتها، کسانی هستند که سلحشورند. "سلحشوری"، یک روش زندگی است، و در بسیاری از نبردها، آنها ناچارند با دشمنی نادیده بجنگند. همه سلحشوران و جنگاوران باید در چیزی مهارت داشته باشند که سامورایی‌های قدیم به آن "روش سلحشوری" می‌گفتند. نوعی روی‌کرد به زندگی که پذیرای "آزادی بدون ترس" است. من فکر نمی‌کنم بتوان مفهومی

بهتر از این عبارت برای توصیف خودمان پیدا کرد. اگر ما این واژه‌ها را به شکل دیگری مرتب کنیم، وضعیت یک اسیر را می‌توانیم توصیف نماییم، یعنی: "ترس بدون آزادی!"

با تأسف، "ترس بدون آزادی" برای بسیاری، امری عادی و نرمال شده است. اما ما به عنوان دختران جنگاور این فرصت را داریم تا زندگی خود را بدهیم و حیات خدا را به دست آوریم. این بدین معناست که ما آزاد هستیم تا راه باریک "آزادی بدون ترس" را برگزینیم، زیرا خداوند ما، حساب بین مرگ و زندگی را روی صلیب تسویه نمود.

این موقعیت، مختص یک سلحشور است. سامورایی‌ها برای شمشیر خود نامی انتخاب می‌کردند، زیرا باور داشتند که هر شمشیر، روحی دارد که با دست یافتن به آن، قدرتش را تصاحب خواهیم کرد. این عمل، به تدریج به پرستش شمشیر تبدیل شد. اما ما برخلاف آنان، به شمشیری دارای روح نیازی نداریم، زیرا ما "شمشیر روح خدا" را داریم! بر طبق فرمان کلام خدا، ما از نام عیسا استفاده می‌کنیم و هنگامی که کلام او را برتر از خواسته خود قرار می‌دهیم، با زندگی خود او را پرستش می‌نماییم.

تروریست‌ها بر اساس ترس‌شان عمل می‌کنند، و انگیزه مزدوران، طمع و زیاده‌خواهی‌شان است. و حتا سربازان داوطلب، باید از فرمانده خود اطاعت کنند. اما سلحشوران، حق انتخاب دارند. وقتی که یک سرباز تبدیل به یک سلحشور می‌شود، شرافت و شجاعت، نقطه سرنوشت‌ساز زندگی او می‌گردد.

عزیزان من، مطمئن هستم که شما تشخیص داده‌اید که در عصر درگیری‌ها، جنگ‌ها و تحولات شدید به دنیا آمده‌اید. جنگ‌ها در هر جبهه‌ای در جریان‌اند. متأسفانه این حملات، دامنه وسیعی پیدا کرده است؛ سوءاستفاده شنیع جنسی از کودکان و رها کردن آنان از جایی که می‌بایست آشیانه و سرپناهی امن برایشان باشد، منجر به این شده که آنان به شبکه‌های قاچاق انسان وارد شوند که با هدف استفاده ابزاری و سکس در جهان گسترش یافته و بیست و هفت میلیون نفر را در چنگال‌های خود گرفتار کرده است. علاوه بر این وحشت‌های پنهان، ما در عصری زندگی می‌کنیم که تهدیدها علنی شده‌اند.

ما در کنار ملت‌هایی زندگی می‌کنیم که یکدیگر را با تهدید پیوسته به جنگ با ماشین‌های کشتار جمعی به چالش می‌کشاند.



به خاطر این رفتارهای خشونت‌بار در جبهه‌های بی‌شمار، و از آنجا که بسیاری در آن درگیرند و بسیاری تهدید می‌شوند، ما نمی‌توانیم جنگ خود را صرفاً محدود به جنگ‌هایی نماییم که هرازگاهی سر راه‌مان بروز پیدا می‌کنند. هدف ما باید پیروزی در هر نبردی باشد، تا بتوانیم در نهایت جنگ را به شکلی باشکوه به نفع خود پایان دهیم. برای نیل به این هدف، ما نیازمند داشتن استراتژی، برنامه‌ریزی، فراست، الهام و شهود، رویا، حکمت، صبر، پافشاری، سرسختی، صدایی واحد، و تلاشی مشترک و هماهنگ هستیم.

برای روشن شدن این موضوع، یک بازی کامپیوتری را تصور کنید. چه بر سر شما می‌آید اگر تنها هدفتان بُردن همان مرحله‌ای که در آن بازی می‌کنید، باشد؟! آنطور که من دریافته‌ام، یک بازیکنان با چنین نگرشی، نمی‌تواند خیلی خوب پیش رفته و به مراحل بالاتر برسد. لطفاً در نظر داشته باشید که من در این نوع بازی‌ها، کلاً مهارتی ندارم، اما پسرانم، به سطح استادی رسیده‌اند. با نگاه به بازی آنها متوجه شدم که هدف آنها در بازی این نیست که تنها یک مرحله را به سرعت به پایان برسانند، یا از میان موانع پیش روی خود فرار کنند. در هر مرحله، همیشه چیزی برای برداشتن و یاد گرفتن وجود دارد که شما در مرحله بعدی قطعاً به آن نیاز پیدا خواهید کرد.

من می‌دیدم که پسرانم تا چه اندازه با استفاده از ترفندهای مختلف و به خطر انداختن خود، تلاش می‌کند وسیله‌ای را که در آن مرحله از بازی پنهان شده، با گذراندن آن مرحله به دست آورد. هر یک از این وسایل یا ابزارها در بازی، ارزش منحصر به فرد خود را دارند، اما نیاز به آنها معمولاً فوری نیست. بازیکنان اغلب، آنها را به خاطر ارزشی که در آینده و یا در مراحل بعدی بازی دارند، جمع‌آوری می‌کنند.

بیباید از این مثال خارج شده و دوباره به دنیای واقعی خود بازگردیم. هرگز نباید شک کنید که آنچه اکنون به نظر کوچک، بی‌اهمیت و ناچیز به نظر می‌رسد، ممکن است در آینده راهی را به رویتان بگشاید و یا حتی شما را در مسیرتان تقویت نماید.

در اینجا به این موضوع می‌پردازیم که چرا چیزهای کوچک، بسیار حیاتی هستند. تنها اعمال ما نیستند که با ما به سوی آینده پیش می‌روند، بلکه درس‌هایی که در هر مرحله از سفر زندگی می‌آموزیم نیز به همان اندازه با ما به سمت آینده همراه می‌شوند.

باید درک کنید هر بار که تصمیم گرفتید رازی را در خود نگه دارید و آن را برملا نسازید، یا هر عمل وفادارانه - اما نادیدنی‌ای که در مراحل قبلی زندگی خود انجام دادید، از شما در مرحله بعدی محافظت خواهند کرد.

سلحشوران با دوراندیشی و آینده‌نگری در مسیر زندگی حرکت می‌کنند و می‌دانند که در هر چالشی، یک فرصت برای رشد مهارت و نیرومند شدن وجود دارد.

"آنچه از آن دفاع می‌کنیم، نه مزرعه‌ای با چند هکتار زمین، بلکه یک آرمان است.

فرقی نمی‌کند دشمن را به تدریج شکست دهیم، یا در یک نبرد بزرگ. نتیجه، یکی است."

-توماس پاین<sup>89</sup>

جنگ نباید هرگز به خاطر پلشتی‌ها باشد، بلکه باید به خاطر اصول اخلاقی باشد. انقلابیون آمریکا، سلاح به دست گرفتند تا علیه ناعدالتی عصر خود بجنگند. این جنگی سخت و وحشیانه بود که هزاران سرباز و جنگاور در هر دو سوی میدان نبرد، کشته شدند. اما این، آن جنگی نیست که ما درگیر آن هستیم. جنگ ما به خاطر ناعدالتی نیست، بلکه جنگ ما نبرد خدا علیه شیطان است. در نهایت، شما بخشی از نبردی باستانی میان ظلمت و نور هستید.

## هدف مورد نظر دشمن

برگردیم به مطالعه کتاب مقدس؛ جایی که برای نخستین بار واژه "سلحشور" به کار رفته است. این واژه، همراه صفاتی نظیر: قهرمان، بزرگ، و نیرومند به کار می‌رود. "کوش، نمرود را آورد که سلحشوری را در جهان آغاز کرد (یا شروع کرد به سلحشوری نیرومند شدن)." (پیدایش ۱۰: ۸)

عنوان یا لقب "نخستین... در زمین"<sup>۹۰</sup>، به ما اجازه می‌دهد تا بدانیم سلحشوران قهرمان، از قبل در آسمان وجود داشته‌اند، اما نمرود، نخستین انسانی بود که در زمین، سلحشوری را آغاز کرد. دنیای مشکل‌دار ما، نمونه‌ای سقوط کرده و سایه‌ای از آسمان پر جلال و پرابهت است. بنابراین نباید از این مسأله غافلگیر شویم که جنگ‌هایی که مدتها پیش در آسمان در جریان بود، به زمین نیز تسری یافت. ما نمونه چنین جنگی را در کتاب مکاشفه می‌بینیم:

"و ناگهان جنگی در آسمان درگرفت. میکائیل و فرشتگانش با اژدها جنگیدند و اژدها و فرشتگانش در برابر آنان به پیکار ایستادند، اما شکست خوردند و پایگاه خود را در آسمان از دست دادند."

(مکاشفه ۷: ۲۱-۸)

در این بخش نام یکی از برجسته‌ترین جنگاوران و سلحشوران آسمان افشا می‌شود؛ یعنی فرشته مُقَرَّب درگاه خدا - میکائیل. در این جنگ اژدها و نیروهای او، نه تنها شکست می‌خورند، بلکه پایگاه خود را نیز از دست داده و به ناچار جابه جا می‌شوند. حال آن جنگ باستانی، به مکان دیگری انتقال یافته و اژدها، خشم خود را علیه دختران خدا برافروخته است.



"پس شادی کنید ای آسمان‌ها و ای ساکنان آنها!

اما وای بر تو ای زمین، و وای بر تو ای دریا، که ایلیس با خشم بسیار بر شما فرود آمده است، زیرا که می‌داند فرصت چندانی ندارد.

و چون اژدها دید که به زمین فروافکنده شده است، به تعقیب آن زن پرداخت که فرزند نکور زاده بود. اما دو بال آن عقاب بزرگ به آن زن داده شد تا به جایگاهی در بیابان پرواز کند که برای او مهیا شده بود و در آنجا، دور از دسترس آن مار، زمانی و زمان‌ها و نیم زمانی از او نگهداری شود. آنگاه مار از دهان خود آبی بسان رود جاری ساخت تا در پی آن زن روان شود و سیلاب او را با خود ببرد." (مکاشفه ۱۲: ۱۲-۱۵)

در اینجا نمادهای نبوتی بسیاری یافت می‌شود و من قصد ندارم بگویم همه آنها را درک می‌کنم. برای درک این آیات، هم باید آنها را از نظر لغوی معنا کرد، و هم مفهوم روحانی آن را تفسیر نمود، اما در عین حال، با وجود این که این آیات کاملاً در رمز و راز پیچیده شده، یک حقیقت مسلم را اعلام می‌کند؛ این "شیطان-اژدها-مار" به شکلی خستگی‌ناپذیر و تسلیم ناشدنی، به دنبال هلاک ساختن و نابودی آن "زن" است. مفسران کتاب مقدس باور دارند که در این آیات، "زن" معرف اسرائیل است. در ادامه آیات می‌بینیم که اژدها، جنگ خود را متوجه فرزندان آن زن می‌سازد.

"آنگاه اژدها به زن خشم برد و عزم آن کرد تا با دیگر فرزندان او بجنگد؛ یعنی با آنان که احکام خدا را اطاعت می‌کنند و شهادت عیسا را نگاه می‌دارند."

(مکاشفه ۱۲: ۱۷)

اشتباه نکنید، شیطان به دنبال سست کردن پایه‌های قدرت خداوند و نابودی فرزندان اوست. "کلیسا"، واژه‌ای مؤنث محسوب می‌شود که در عین حال هم شامل جنس مذکر می‌شود و هم جنس مؤنث. اما دشمنی و خشم شدید شیطان، بارها و بارها علیه زن خود را نمایان می‌سازد. این خشم را نخستین بار نسبت به "حوا" می‌بینیم، سپس "سارا"، بعد از آن "اسرائیل"، و در آخر "مریم". اکنون حملات زهرآلود او، "عروس" [کلیسا] را هدف قرار داده است. تنفر او نسبت به زن، سابقه‌ای دیرینه دارد. و برای آسیب زدن به یک زن، هیچ راهی مطمئن‌تر از حمله به فرزندان او نیست. اکنون سوال این است که فرزندان "زن" چه کسانی هستند؟! پاسخ روشن است؛ "همه" کسانی که احکام خدا را اطاعت می‌کنند و شهادت عیسا را نگاه می‌دارند. آیا این شامل شما هم می‌شود؟!

عزیزان من، شما اکنون می‌دانید که یک "هدف" هستید! پس باید تصمیم بگیرید که یک قهرمان سلحشور شوید.

## نخستین سلحشور

دومین جایی که عبارت جنگاور یا سلحشور در کتاب مقدس ذکر شده، مکاشفه‌ای از خدای قادر متعال است. "خداوند جنگاور است؛ نام او یهوه است." (خروج ۱۵: ۳)

یهوه، پدر متعال و مقدس ما، نخستین جنگاور یا سلحشور است. سرور همه ما، یک پدر نیمه‌وقت - "سرباز نیمه‌وقت" نیست. خدای قادر متعال ما، همزمان هر دوی اینهاست. او پدر جنگاور متعال ماست، و ما دختران او هستیم؛ استخوانی از استخوان‌هایش و گوشتی از گوشت او. بنابراین، این موضوع ثابت می‌کند که جنگاوری و سلحشوری در "دی.ان.ای" تک تک ما وجود دارد.

من می‌خواهم همگی ما بتوانیم با گام‌هایی استوار و با آگاهی کامل به پیش برویم. شما در آن واحد، هم دختر [خدا] هستید، هم یک جنگاور! نام‌هایی شاعرانه‌تر نیز به این لقب ما داده شده است. نظیر: "شهزادگان سلحشور" یا "دختران جنگاور!" من تمامی این عناوین را دوست دارم. شما هم راحت باشید و یکی از این عناوین را که احساس می‌کنید برایتان مناسب‌تر است، انتخاب نمایید. می‌خواهم برایتان دختری جنگاور را بر اساس مقایسه و تفاوت‌های بین یک جنگاور و سرباز ترسیم کنم تا ببینید چنین دختری چگونه به نظر می‌رسد.

نخستین تفاوت، در روشی است که هر کدام بر اساس آن نقش خود را آغاز می‌کنند. جنگاوران یا سلحشوران، "خوانده" می‌شوند، اما سربازان، "استخدام" می‌شوند. شما می‌توانید بدون آن که حتا داوطلب شده باشید، یک جنگاور شوید. نیازهای لحظه‌ای، جنگاوران را به پیشروی فرا می‌خواند و قلب‌هایشان را برای جنگ صدا می‌زند. به اطرافتان نگاه کنید، آیا دلیلی پیدا نمی‌کنید؟ جنگاوران، استخدام نمی‌شوند تا بخشی از چیزی باشند، بلکه یک الزام و نیرویی درونی در آنها وجود دارد که برانگیزاننده آنهاست.

شما یک شهروند غیرنظامی نیستید که جذب یا استخدام ارتش شوید تا به جنگی که در یک سرزمین دوردست در جریان است، اعزام شوید. هیچ سازمان و ارگانی نمی‌تواند به شما رتبه یا درجه‌ای بدهد، زیرا شما دختران و شاهزادگان پادشاه هستید، و برای هدفی خاص برگزیده شده‌اید. هیچ موضوع غیرشخصی در این جنگ وجود ندارد، این یک جنگ تمام‌عیار علیه خانواده شماست.

"تا پادشاه شیفته زیباییات شود. در برابرش سر فرود آر، چه او سرور  
توست."

(مزمور ۵۴: ۱۱)

در طول مطالعاتم در ارتباط با شمشیر و شمشیربازی، یک مضمون، بسیار برجسته است و همواره تکرار می‌شود: "احترام گذاشتن". در آیه بالا، واژه "تا" که در آغاز آیه آمده است، نشان‌دهنده این معناست که ما می‌توانیم به پادشاه اجازه ندهیم تا از زیبایی ما لذت برده و از آن بهره‌مند گردد. من باور دارم که مهمترین روش برای مانع شدن پادشاه از دسترسی به زیبایی ما، "بی‌عصمت ساختن" و "لکه‌دار کردن دامن" خودمان است. متأسفانه ما در عصری زندگی می‌کنیم که بی‌عصمتی و رسوایی نه تنها شیوع یافته، بلکه از آن تجلیل هم می‌شود.

فرهنگ معاصر ما، بیشتر مایل است زنان را تشویق کند تا به جای آن که بدن‌هایشان را با حُجَب و حیا، شایستگی و اعتدال حرمت نهند، آن را با بی‌حیایی، گستاخی، کارهای نکوهیده، چاقی، پرخوری، و دیگر اختلالات تغذیه‌ای بی‌حرمت سازند. آنچه که زمانی پرهیزکاری، پاکدامنی، صداقت، نیکنامی، و ارزش‌های والای انسانی محسوب می‌شد، دیگر در دنیای موسیقی و فرهنگ عامه ما مورد تجلیل قرار نمی‌گیرد. شما در موسیقی‌های امروز، بیشتر رقص‌های شهوانی، لوازم گرانیقیمت، ماشین‌های لوکس، و زنانی را می‌بینید که برای پول نقد، در کلوب‌های تفریحی دور مردان جمع می‌شوند. ظاهراً در این دنیای جعلی و ساختگی خوانندگان رپ، نخوت و تکبر، هرزگی، بی‌حیایی، بی‌اخلاقی و حرص و آز مورد احترام است.

اغواگری، جایگزین زیبایی شده است، و قدرت این ظواهر کاملاً جعلی و ساختگی، بیشتر از حکمت و شعور، مورد تکریم قرار گرفته و پاداش می‌گیرد. حماقت دیگر نیاز ندارد از بیرون، زنگ در خانه ما را بزند، چراکه پیغام‌ها و موسیقی‌اش به سادگی راه خود را به درون خانه‌های ما باز کرده‌اند.

همسرم همیشه می‌گوید: احترام در قلب ما آغاز می‌شود و مسیر خود را از درون ما به بیرون پیدا می‌کند، و درنهایت خود را در اعمال ما نشان می‌دهد. من نیز به همین ترتیب باور دارم که راه دختران جنگاور، از درون قلبشان آغاز می‌گردد. بنابراین، یک دختر جنگجو، غیورانه با حفاظت از "فکرش"، "قلب" خود را محافظت می‌کند. این بدان معناست که ما باید به همان اندازه که حواس ما به آنچه می‌بینیم و انجام می‌دهیم باشد، باید مراقب آنچه که می‌شنویم و می‌گوییم نیز باشیم. این ریسمان تحریف‌شده از بی‌حرمتی، می‌خواهد خود را به تارو پود زندگی ما بیافد و تمام آنچه را که زیبایی به حساب می‌آید، خدشه‌دار سازد.

پادشاه جنگاور ما، زیباست.

تصویر او، غیرقابل قیاس است.

تمام گستره خلقت، تنها ذره‌ای از زیبایی او را بازمی‌تاباند.

اقیانوس‌های عظیم، آسمان‌های بلند و کوه‌های جادویی، مُعرف قدرت و

زیبایی وصف ناپذیر عظمت او هستند.

هر موجود زنده‌ای از گیاهان گرفته تا حیوانات، مکاشفه‌ای از این واقعیت هستند که خدای ما زیباست.

او با محبت، پسران و دخترانش را آفرید تا بیش از سایر مخلوقات، عظمت، جلال و زیبایی او را نشان دهند.  
ما شاهکار او هستیم!

به همین دلیل است که وقتی ما به شکلی رفتار می‌کنیم که حق او را برای سلطنت و حکمرانی بر زندگی‌مان نادیده گرفته و بی‌حرمت می‌سازیم، موضوع تا به این حد، تأسف بار و غم‌انگیز می‌شود. وقتی ما با تکریم چیزهای دیگر، او را حرمت نمی‌نهمیم، بازتاب تصویر او در زندگی‌مان مخدوش می‌شود. این در حالی است که جهان می‌داند قرار است ما مورد محبت بوده و دوست‌داشتنی باشیم.

ما به عنوان دختران، به شباهت پدر هستیم. وقتی می‌گوییم او را با تمام قلبمان دوست داریم، این دوست داشتن باید با تمام توان و فکر ما نیز همراه باشد، اما وقتی مشورت کلام او را عمداً با ناطاعتی خود خوار می‌شمریم، زیبایی متقاعدکننده قدرت دگرگون‌کننده روح‌القدس در زندگی‌هایمان، برای دنیایی که تشنه دیدن احیای ملت‌هاست، مخدوش می‌گردد.

من در تحقیقات خود یاد گرفتم که هیچ راهی برای جداساختن یک جنگاور حقیقی از افتخار و احترام وجود ندارد، زیرا جنگاوران همواره به چیزی بالاتر از خودشان احترام می‌گذارند. سامورایی‌های قدرتمند، این اصل را در زندگی خود به کار می‌بستند و شوالیه‌های قرون وسطا، مشق جوانمردی می‌کردند. افتخار به این معنا بود که آنان می‌بایست خود را به دستورالعمل‌های سختگیرانه‌ای مقید می‌کردند که مستلزم انضباط و تعهد بود. شوالیه‌ها خود را متعهد به وفاداری نسبت به سلطنت پادشاهان زمینی می‌ساختند. آنان به عوض وفاداریشان، صاحب "زمین"، و "عنوان" می‌شدند. این اغلب بدین معنا بود که آنان در میدان نبرد، جان خود را از دست می‌دادند.

ما پادشاهی زمینی و فناپذیر را خدمت نمی‌کنیم که عدالتش بر اساس مقیاس‌های زمینی است. ما، پادشاهان، خود خداوند است. روزی حکمت، رحمت و عدالت او تا ابد ملت‌ها را شگفت‌زده خواهد ساخت.<sup>۹۱</sup> این پادشاه ماست؛ کسی که ارزش‌اش فراتر از مقیاس‌های انسانی است و عظمت او را با واژه‌های انسانی‌مان نمی‌توانیم توصیف کنیم.

پادشاه هوشمند ما پیشتر می‌دانست که ما در انجام دستورالعمل‌های سخت اخلاقی شکست می‌خوریم و هیچ یک از ما قادر نبودیم به آن جایگاه افتخار و احترام دست یابیم. پس به جای آن، او ما را به فرزندخواندگی پذیرفت

۹۱ به احتمال زیاد نویسنده، به سلطنت هزارساله عیسی مسیح اشاره می‌کند. (مترجم)

و افتخار نام خود را به ما بخشید. او می‌دانست که ما قادر نیستیم راه خود را پیدا کنیم، پس با فرستادن فرزندش به جهان ما، راه‌های باشکوه و سلطنتی خود را به ما آموخت. پادشاه و پدر شگفت‌انگیز ما، حیات خود را به ما بخشید تا بتوانیم از محکومیت قطعی مرگ، رهایی یابیم، و ما را در پادشاهی‌اش شریک ساخت؛ پادشاهی‌ای که اکنون در میان ماست و به ما امکان دسترسی به اقتدار و قدرتش را می‌بخشد.

اگر قرار بود تنها یک ملت به دلیلی در مسیر افتخار باشد، آن ملت می‌بایست ما [قوم خدا] باشیم. پس چرا تا به این اندازه رسوایی، بدنامی و بی‌احترامی در میان قوم خداوند وجود دارد؟! آیا ما به جای آن که جنگاورانی مشتاق و پرشور باشیم، تبدیل به سربازانی خسته و مأیوس گشته‌ایم؟! صادقانه بگویم که من پاسخی برای این سوالات ندارم. اما باور دارم که ما می‌توانیم پاسخی برای این مشکل باشیم. ما قدرت داریم که چه به صورت انفرادی و چه به صورت گروهی، این روند را تغییر دهیم. "سربازان" تعلیم می‌گیرند، اما "جنگاوران"، آبدیده می‌شوند.

## تبدیل به یک جنگاور شوید!

آیا آماده‌اید تا به چیزی فراتر از یک سرباز تبدیل شوید؟! اگر چنین است، لطفا درک کنید که فرآیند آماده‌سازی یک جنگاور، کاملاً متفاوت با دوره سربازی است. همه سربازان تعلیم می‌گیرند، اما شما به عنوان یک جنگاور، علاوه بر تعلیم یافتن، باید آبدیده نیز بشوید. به شما هشدار می‌دهم که فرآیند آبدیده شدن به هیچ وجه خوشایند و سریع نیست. (در این رابطه، در فصل بعدی بیشتر صحبت خواهیم کرد.)

هر سربازی قادر است آنچه را که دشمنش انجام می‌دهد، دیده و حرکات او را گزارش دهد. هیچ بصیرتی برای دیدن آنچه که مشهود و آشکار است، لازم نمی‌باشد. اما در طرف مقابل، جنگجویان، رهبرانی هستند که علاوه بر آنچه دیدنی است، آنچه را که خدا در عالم نادیدنی انجام می‌دهد، با چشم دل و بصیرت دریافت می‌کنند. یک "سرباز" شاید بگوید: "نگاه کنید! اطراف ما را هرج و

### اصول شمشیرزنی

شمشیربازی بد، احساسی، غیرقابل تکرار، وحشیانه، و آسیب‌رسان،

صرفاً در پی نتیجه و پراز حرکات بدون امتیاز است.

مرج و مشکلات فراگرفته است!" اما یک "جنگجو"، نگران مُغاک‌های پیشرو، مشکلاتی که او را احاطه کرده‌اند، و دشمن به ظاهر نیرومند خود نیست؛ چراکه می‌داند خدا کنترل همه چیز را در دست دارد و ارتش او از قبل برای ضدحمله به حالت "آماده‌باش" درآمده است.

در کتاب مقدس، یک مثال عالی در این راستا وجود دارد؛ جایی که پادشاه آرامیان، لشکر سربازان خود را به جنگ علیه نبی جنگاوری به نام "الیسع" گسیل داشت. مهم نبود که پادشاه آرام چه تدارکی دیده و چگونه با دقت فراوان، سربازان خود را مخفیانه برای حمله در کمین نشانده است، زیرا الیسع نبی، بصیرت روحانی داشت و پادشاه اسرائیل را از قبل نسبت به نقشه او باخبر ساخت. پادشاه آرامی که از این امر به خشم آمده بود، تصمیم گرفت الیسع را دستگیر نماید. شب‌هنگام این پادشاه خشمگین، سرتاسر شهر "دوتان" را محاصره نمود؛ جایی که الیسع نبی در آن ساکن بود. وقتی صبح زود خادم الیسع از خواب برخاست، از آنچه می‌دید در حیرت فرو رفت. او شرایط را برای الیسع توضیح داد و گفت که آنان سپاهییان عظیم هستند که با اسبان و ارابه‌ها شهر را محاصره کرده و آماده حمله می‌باشند، و هیچ جای فراری باقی نگذاشته‌اند. خادم الیسع نیز مانند یک سرباز خوب و کارآموده، موقعیت دشمن را گزارش داد. اما اکنون پاسخ الیسع به عنوان یک جنگاور را به این خبر ببینید:

*"الیسع پاسخ داد: مترس، زیرا آنان که با ما می‌آیند از کسانی که با ایشان‌اند، بیشترند. و دعا کرد و گفت: ای خداوند، چشمان او را بگشا تا ببیند. پس خداوند چشمان خادم را گشود و او نگریست و دید که کوه‌ها پوشیده از اسبان و ارابه‌های آتشی است که الیسع را دربرگرفته بودند."*

(دوم پادشاهان ۶: ۱۶-۱۷)

ترس، کور است. اما همیشه نسبت به آنچه ما می‌دانیم و می‌بینیم، کسان بیشتری در کنارمان وجود دارند. یک دختر جنگاور باید این کلمات تشویق‌آمیز را در سینه خود حفظ کند:

*"در برابر همه اینها چه می‌توانیم گفت؟ اگر خدا با ماست، کیست که بتواند بر ضد ما باشد!" (رومیان ۱: ۱۳)*

این آیه از کلام، هم پرسشی را مطرح می‌کند و هم به آن پاسخ می‌دهد. زیرا اوایی که در ماست [عیسا]، بزرگتر از اوایی است که در جهان است [شیطان] (اول یوحنا ۴: ۴ را ببینید). بعضی مواقع، این اطمینان و پشتگرمی همچون اردوگاهی از ارابه‌های آتشین خود را نمایان می‌سازد و در مواقع دیگر، همچون امیدی خاموش‌ناشدنی در درون ما شعله‌ور می‌گردد.

جنگاوران، با حکمی جاودانی و درونی برانگیخته می‌شوند. آنان از درون خود به دستورات و اکش نشان می‌دهند، و این بدین معناست که آنان تمامی

آنچه را که در توان دارند، می‌دهند. طغیانی در واکنش آنان وجود دارد، آنها با تمام وجود خود وارد رزمگاه می‌شوند، زیرا فرزندان باید بیش از خادمان استخدام‌شده، انجام وظیفه کنند. سربازان، دستورات را کلمه به کلمه اجرا می‌کنند، اما خیلی از مواقع این دستورات از قلب بی‌اشتیاق فرمانده‌شان صادر می‌شود. یادمان باشد که "حرف" می‌کشد، اما "روح" می‌داند که چگونه به ما حیات بخشد.

"مردان خدا نباید بیش از حد تابع قوانین و مقررات باشند."

— رالف والدو امرسون<sup>۹۲</sup>

بباید بازگردیم به داستان نبی جنگاورمان — الیشع. ما می‌بینیم که خدا در پاسخ به دعای الیشع، دشمن را کور کرد، و الیشع تمام لشکر دشمن را به نزد پادشاه اسرائیل آورد. پادشاه از این که می‌دید دشمنانش را دم در خانه‌اش به او تحویل داده‌اند، از فرط شادی از خودبی‌خود شد. او از الیشع درخواست کرد تا به او اجازه دهد دشمنانش را بکشد، اما الیشع پاسخ داد:

"ایشان را مکُش. مگر تو مردانی را که به شمشیر و کمان خویش به اسارت می‌گیری، می‌کشی؟ به آنها خوراک و آب بده تا بخورند و بنوشند، و سپس نزد سرورشان بازگردند."

(دوم پادشاهان ۶: ۲۲)

لشکر آرامیان از آن پس دیگر به اسرائیل حمله نکردند. یک سرباز باید همه را بکشد، در حالی که یک جنگاور، دشمنان خود را خوراک می‌دهد. کشتار هرگز باعث پایان یافتن حملات نمی‌گردد، بلکه باعث افزایش تنش شده و به جنگی مملو از تنفر تبدیل می‌گردد. عملکرد الیشع، نمونه‌ای از کلمات مسیح هستند، آن هم پیش از آن که گفته شده باشند (لوقا ۱: ۲۷ را ببینید). این روح خدا بود که نبی جنگاور خودش را هدایت می‌کرد. حتا پادشاه برای یافتن یک استراتژی جنگی به الیشع نگاه می‌کرد. واقعیت این است آن هنگام که سربازان از فرامین دستور می‌گیرند، با آن برانگیخته می‌شوند و می‌کشند، در همان زمان در نقطه مقابل، جنگاوران هستند که رهبری می‌کنند و همچون الیشع، دیگران را به شکلی مقاومت‌ناپذیر با انگیزه‌ها و دلایل خود همراه می‌سازند.

سربازان، یک ذهنیت وظیفه‌گرا دارند. آنان می‌دانند که تنها برای مدتی به خدمت سربازی فراخوانده شده‌اند و هرگز قصد ندارند بیشتر یا کمتر از آنچه از آنان خواسته شده، انجام دهند. آنان این موقعیت و جایگاه را به دست می‌آورند، اما این مقام و جایگاه، ماندگار نیست. آنان خدمت می‌کنند تا سرانجام بازنشسته شوند، در حالی که جنگاوران، هرگز بازنشسته نمی‌شوند. جنگاوری، ویژگی یا خصیصه‌ای است که فرد در تمام طول زندگی‌اش آن را با خود به همراه دارد.

داوود پادشاه، در سرتاسر زندگی اش یک جنگاور بود. او نخستین نبرد خود را در مبارزه با یک شیر و یک خرس برنده شد:

"اما داوود به شائول گفت: کار خدمتگزارت چوپانی گله پدرش بوده است. هرگاه شیر یا خرسی آمده و بره‌ای را از گله ربوده، من از پی‌اش رفته‌ام و ضربتی بر آن وارد آورده، بزّه را از دهان‌اش رهانیده‌ام. و اگر بر ضد من برخاسته، ریش‌اش را گرفته و آن را زده و کشته‌ام."

(اول سموئیل ۱۷: ۳۴-۳۵)

داوود، در خلوت و بدون شاهد، در این نبردها جنگید و پیروز شد. تنها شاهدان او گوسفندان، ستارگان و خدا بودند. برادرانش احتمالا وقوع این درگیری با خرس و شیر را زیر سوال برده بودند. شاید شما هم در خلوت خودتان، نبردهایی داشته‌اید. شاید شما هم پیروزی‌هایی کسب کرده‌اید که هیچ کس از آن آگاه نبوده تا مورد تجلیل قرارشان دهد. شاید شما هم مانند داوود، تنها بودید و هیچ کس باور ندارد چنین جنگ‌هایی در زندگی‌تان رخ داده است. صبور باشید! خدا هرگز این پیروزی‌های در خلوت را بی‌پاداش نمی‌گذارد. روزی در زمین یا آسمان وجود خواهد داشت که این پیروزی‌ها جشن گرفته می‌شوند. این روز برای داوود، زمانی فرارسید که او خودش را در برابر عموم، با کشتن "جولیات" اثبات نمود.

"آنگاه داوود به آن فلسطینی گفت: تو با شمشیر و نیزه و زوبین نزد من می‌آیی، اما من به نام خداوند لشکرها، خدای سپاهیان اسرائیل که او را به چالش کشیده‌ای، نزدت می‌آیم. امروز خداوند تو را به دست من تسلیم خواهد کرد، و من تو را زده، سرت را از تن جدا خواهم کرد و لاشه‌های لشکر فلسطینیان را امروز به مرغان هوا و وحوش زمین خواهم داد، تا تمامی جهان بدانند که در اسرائیل خدایی هست."

(اول سموئیل ۱۷: ۴۵-۴۶)

آیا نمی‌توانید ببینید که داوود می‌دود، و مراحل را یک به یک با سرعت پشت‌سر می‌گذارد و بدون ترس با قدرت نام خداوند خود، به پیش می‌راند؟ اما برای من این سوال پیش می‌آید که اگر داوود تصمیم نمی‌گرفت آن شیر و خرس را بکشد، چه اتفاقی می‌افتاد؟! اگر او با خودش چنین فکر می‌کرد که ارزش ندارد جانش را به خاطر یک گوسفند به خطر اندازد، چه می‌شد؟! یک سرباز احتمالا تصمیم می‌گیرد که جان خود را حفظ کند و ببیند در آینده چه اتفاقی می‌افتد، اما برای یک جنگاور، آینده، همین اکنون است. هرگز تصور نکنید آنچه که برای دیگران انجام می‌دهید، یا آنچه که در خلوت خود به انجام می‌رسانید، بی‌اهمیت است. این کارها بیش از آن که ما تصورش را بکنیم، به حساب می‌آیند. خدا نظاره می‌کند که ما چگونه برای چیزی که منفعتی برایمان ندارد، می‌جنگیم تا بتواند چیزهای بیشتر و بزرگتری به ما ببخشد.



یک جنگاور، زمانی که ضرورت غلبه بر ناراستی‌ها و ناعدالتی‌ها را می‌بیند، معطل نمی‌کند. قلب یک جنگاور است که او را برای نجات یک برّه، تا دهان شیر می‌کشد. جنگ‌هایی که ما در خلوت خود پیروز می‌شویم، ما را در موقعیتی قرار می‌دهند که بتوانیم غول‌ها را در برابر عموم بکشیم.

من باور دارم که بزرگترین لحظات جنگاوری داوود، در داستان زندگی کسانی نهفته است که او با سلحشوری‌اش اجازه داد آنها زنده بمانند. برای من بزرگترین پیروزی‌های او در دورانی نیست که زنان برایش می‌سرودند: "و داوود ده هزاران خود را کشته است!" (اول سموئیل ۱۸: ۷ را ببینید.) عظمت حقیقی او به عنوان یک جنگجو، در تعدادی بسیار کمتر از این "ده هزاران"، خود را نمایان می‌سازد، یعنی تنها در سه مورد. داوود خودش را به عنوان یک جنگاور حقیقی زمانی به اثبات رسانید که از کشتن شائول در دفاع از خود امتناع ورزید، و همچنین زمانی که "نابال"<sup>۹۳</sup> و "شمعی"<sup>۹۴</sup> را که هر دو به او تهمت زده بودند، نکشت. داوود، با بخشیدن جان آنان و ایجاد شرایط برای داوری الاهی، خودش را به عنوان یک پادشاه به اثبات رسانید.

دختران جنگاور  
راستین، از خداوند  
می‌ترسند، پس  
با خوشی از او  
اطاعت کرده و او را  
می‌پرستند.

جنگاوران می‌دانند شمشیری که در دستان آنان است، برای عدالت می‌باشد، نه داوری. یک سرباز، همه این افراد را می‌کشد. این کاری است که سربازان می‌کنند، چراکه آنان تعلیم گرفته‌اند جان دیگران را بگیرند. اما جنگاوران کاری بزرگتر انجام می‌دهند. آنان برای برقرار ساختن میراثی، جان دیگران را می‌گیرند یا آن را می‌بخشند. جنگاوران، مطابق اراده خدا می‌جنگند، در حالی که سربازان برای اراده و خواست دیگران می‌جنگند.

شائول، پادشاه مردم بود و در عین حال سرباز آنان. سربازان، ارتش را خدمت می‌کنند، که در واقع صدای عموم مردم است. او زمانی که اجازه داد مردم او را برانگیزانند و به خواسته خود مجبورش سازند، به این مقام و موقعیت دست یافت، اما در همان زمان و با این کار، میراثی را که خدا برقرار ساخته بود، از دست داد.

"آنگاه شائول به سموئیل گفت: گناه کردم، زیرا فرمان خداوند و سخنان تو را زیر پا نهادم، چون که از مردم ترسیدم و سخنان ایشان را شنیدم."

(اول سموئیل ۱۵: ۲۴)

شما لاجرم به کسی که از او می‌ترسید، خدمت می‌کنید. جنگاوران، از خدا اطاعت می‌کنند!

۹۳ اول سموئیل ۲۵ را ببینید.

۹۴ دوم سموئیل ۱۶: ۵ - ۱۴ را ببینید.

”زیرا خداوند متعال، مهیب است،  
پادشاه بزرگ، بر تمامی جهان“  
(مزمور ۴۷: ۲)

دختران جنگاور راستین، از خداوند می‌ترسند، پس با خوشی از او اطاعت کرده و او را می‌پرستند. سربازان از انسان می‌ترسند و به ناچار از انسان اطاعت می‌کنند، در حالی که تمامی جنگاوران می‌دانند در نهایت به خدایی نادیدنی پاسخگو هستند که خالق آسمان و زمین است.

## پسر جنگاور شائول

شائول، پادشاهی که سرشت "سربازی" در او بود، پسری "جنگاور" به نام یوناتان داشت که نمونه‌ای عالی برای پیروی از خداوند و وفاداری است. با نگاه به زندگی او، می‌توانیم دریابیم که وقتی ما زندگیمان را با قصد و اراده خدا همسو می‌سازیم، او چه کاری می‌تواند در زندگی ما انجام دهد؟ من در اینجا داستان را برایتان نقل می‌کنم، اما لطفاً این آیات را طوری بخوانید که انگار تا به حال آن را خوانده‌اید.

فلسطینیان و اسرائیلیان برای مدتی طولانی با یکدیگر اختلاف داشتند و در ناسازگاری به سر می‌بردند، و حال جنگی در شرف وقوع بود. فلسطینیان، اسرائیلیان را خلع سلاح کرده بودند، سرزمین‌هایشان را مورد تاخت و تاز قرار داده بودند و با حملاتی که تدارکات آنان را هدف قرار می‌داد، و با به ستوه آوردن مداوم مردم از طریق تاکتیک‌های جنگ چریکی، توجه اسرائیلیان را منحرف ساخته بودند. به علاوه، برای آنکه اسرائیلیان را از سلاح‌داری سازند، مطمئن شده بودند که هیچ آهنگری در اسرائیل یافت نمی‌شود تا بتواند سلاح جدیدی بسازد.

”بنابراین در روز نبرد، در دست هیچ یک از افرادی که همراه شائول و یوناتان بودند، شمشیر یا نیزه یافت نمی‌شد، و تنها شائول و پسرش یوناتان شمشیر و نیزه داشتند.“

(اول سموئیل ۱۳: ۲۲)

شائول و یوناتان رهبری سپاهی را بر عهده داشتند که تجهیزات چندانی برای مقابله با دشمن در اختیارشان نبود. از میان ششصد مرد، تنها دو نفر بودند که شمشیر داشتند. شائول با شمشیری که در دستش بود، در پشت جبهه باقی ماند و به یک غار عقب‌نشینی کرد. در حالی که یوناتان و سلاح‌دارش، مخفیانه به سمت اردوگاه دشمن حرکت کردند.

”یوناتان به جوانی که سلاحش را حمل می‌کرد، گفت: بیا تا به قراول این

ختنه‌ناشدگان برآییم. شاید که خداوند برای ما عمل کند، زیرا هیچ چیز نمی‌تواند خداوند را از نجات بخشیدن به دست افراد کثیر یا قلیل بازدارد. سلاح‌دارش به او گفت: هرچه در دلت هست، انجام بده. پیش برو! اینک من در هر آنچه بخواهی با تو هستم."

(اول سموئیل ۱۴: ۶-۷)

آیا متوجه نگرش و رفتار شجاعانه یوناتان شدید؟! او می‌دانست که موضوع، او یا شمشیرش نیست. واقعیت این بود که سلاح‌دارش هیچ سلاحی نداشت تا بتواند اثری در این نبرد بگذارد! نتیجه کاملاً به توانایی خداوند وابسته بود. یوناتان می‌دانست که هیچ چیز قادر نیست مانع شود تا خداوند کسی را نجات دهد. سلاح‌دار می‌بایست به گفته‌های یوناتان ایمان داشته باشد، زیرا پاسخی که داد بسیار قاطعانه بود: "یوناتان، برویم حتماً بیش از آنچه گفتی را به انجام رسانیم! آنچه را که در قلبت زبانه می‌کشد، و هر آنچه را که جرأت رویاپردازی‌اش را داری، به انجام رسان! نه تنها با تو هستم - همچنان که می‌بینی در کنارت حاضریم - بلکه در قلب و روح نیز با تو همراه هستیم!"

می‌بینیم که ناگهان با گفتن این جملات، برقی در چشمانشان می‌درخشد، و شور و توانی مضاعف در رفتارشان نمود پیدا می‌کند. وقتی دو جنگاور با شجاعت، در توافق و همدلی، وفاداری خداوند و سرسپردگی خودشان را به یک هدف اعلام می‌نمایند، چیزی قدرتمند شکل می‌گیرد. یوناتان می‌دانست که باید به سرعت اقدام کند، اما در عین حال می‌دانست که نیازمند یک استراتژی است. یوناتان نقشه‌ای طرح نمود. سپس اجازه داد خداوند، نتیجه را انتخاب کند. احتمالاً چیزی شبیه این بود: "خداوندا، ما قصد داریم از محل اختفای خود خارج شویم و موقعیت خود را به دشمن نشان دهیم. اگر آنان ما را تعقیب کردند، ما خواهیم گریخت، اما اگر آنان ما را دعوت کردند تا نزدشان رویم، آنگاه خواهیم دانست که تو آنان را به دست ما تسلیم خواهی کرد."

همان‌طور که نقشه کشیده بودند، خودشان را به دشمن نشان دادند و سربازان فلسطینی برای گوشمالی دادن، آنان را به اردوگاه خود دعوت کردند. اما دعوت دشمن برای گوشمالی آنان، در واقع دعوت خداوند به یک پیروزی بزرگ برای قوم اسرائیل بود. یوناتان و همراهش بدون لحظه‌ای درنگ، قدم به میدان گذاشتند.

"پس قراولان به آواز بلند به یوناتان و سلاح‌دارش گفتند: نزد ما برآیید تا درسی به شما بدهیم. یوناتان به سلاح‌دار خود گفت: از پی من بیا، زیرا خداوند آنان را به دست اسرائیل تسلیم کرده است. آنگاه یوناتان به دست و پای خود بالا رفت، و سلاح‌دارش نیز از پی او. فلسطینیان در برابر یوناتان نقش زمین می‌شدند، و سلاح‌دارش از پی او ایشان را می‌کشت. بدین سان، یوناتان و سلاح‌دارش در نخستین کشتار خود نزدیک به بیست تن را در زمینی حدود نیم جریب کشتند. آنگاه وحشت و لرز بر اردوگاه، در صحرا و بر تمامی لشکر مستولی شد؛ قراولان و حتماً مهاجمان بر خود

لرزیدند. زمین نیز به لرزه درآمد و وحشت و لرزی عظیم واقع شد."  
(اول سموئیل ۱۴: ۱۲-۱۵)

شما چه فکر می‌کنید؟! دشمن زمانی که دو جنگاور وارد عمل شدند، به وحشت افتاد. چیزی در این حرکت قاطعانه وجود داشت که دشمن را زمین‌گیر نمود. دشمن همواره وقتی تلاش‌هایش برای ترساندن ما بی‌اثر شده و عقیم می‌ماند، شکست خورده و کاملاً تار و مار می‌گردد.

سربازانی که لحظاتی پیش رَجَز می‌خواندند، وقتی زمین زیر پای یوناتان و سلاح‌دارش به لرزه افتاد، ترس و وحشت وجودشان را فراگرفت. آیا اکنون زمان آن نیست که ما نیز به خدا گزینه‌هایی ارائه دهیم و از مخفیگاه‌هایمان خارج شویم؟!

اما بیایید قصه را یک بار دیگر به عقب بازگردانیم. چه می‌شد اگر یوناتان اردوگاه پدرش را ترک نکرده بود و به سمت پایگاه فلسطینیان روانه نمی‌شد؟! چه می‌شد اگر هرگز آن کلمات جسورانه ایمان را بر زبان نمی‌آورد و به خدا آن پیشنهاد را نمی‌داد و آن معامله را نمی‌کرد؟! شاید او و سلاح‌دارش فقط آنقدر از کوه بالا می‌رفتند که بتوانند به جای مواجهه با دشمن، آنها را شمارش نمایند. پس از این کار، حتما سرشان را پایین می‌انداختند، حساب کتاب می‌کردند و به این نتیجه می‌رسیدند که تعداد نفرات دشمن، ده برابر آنان است و بدین ترتیب، خودشان را خوار و خفیف می‌شمردند. این درک تازه از موقعیتشان، موجب می‌شد دزدکی به اردوگاهشان بازگردند. اما وقتی شما مکاشفه‌ای از کسی دارید که همراه شما می‌جنگد [خدای لشگرها]، دیگر نیازی به شمارش دشمنان ندارید! اما یوناتان و سلاح‌دارش به جای بازگشتن به اردوگاه و دادن گزارش، به پیش رفتند و تاریخ‌ساز شدند.

در اینجا نکته مهمی وجود دارد که نمی‌خواهم آن را فراموش کنید: "دختران سربازان" می‌توانند جنگاور شوند. من اهمیت نمی‌دهم که نسل شما پشت در پشت سرباز بوده‌اند، چراکه درون شما، روح یک جنگاور سکنا گزیده است. شما نیز درست بسان یوناتان باید دریابید که محدود به "آنچه که هست"، نیستید! چشمان خود را برافرازید و قلبتان را به روی تمام آنچه که باید باشید، بگشایید. سپس چیزی را فراتر از شرایط خود تشخیص خواهید داد، و برای لحظه‌ای آن چیزی را خواهید دید که خدا می‌خواهد انجام دهد. اگر به قدر کافی شجاع باشید تا آنچه را که دیگر کارایی ندارد (نظیر اردوگاه شائول در غار)، پشت سر بگذارید، در جایی که اصلاً انتظارش را ندارید (اردوگاه دشمن)، پیروز خواهید شد. اکنون زمان آن است که خطر کنید و راه دیگری را بیابید.

جنگاوران هرگز تصور نمی‌کنند برای شغلی استخدام شده‌اند، چراکه می‌دانند خوانده شده‌اند تا دنیای خود را تغییر دهند.

## شنیدنِ خواندگی

با توجه به الگوهای تاریخی، ما در دورانی منحصربه‌فرد از زمین راه می‌رویم؛ دورانی که نسلی قهرمان در حال ظهور است، آن هم در مشارکت مادران و پدرانی که آرزوی این نسل را می‌کشند. می‌توانم ببینم که اقتصاد، فرهنگ، اخلاقیات، مذهب و شرایط جوئی و آب و هوایی زمین بر شما، همچون رَجَمی در حال زایمان فشار می‌آورد. اجازه ندهید که فشارهای پیرامونتان شما را افسرده، نگران و یا پریشان سازد. اجازه ندهید دشمن، این تصور را ایجاد کند که شما را برای یک گوشمالی به اردوگاه خود دعوت کرده است! فشارهایی که از هر سو به شما وارد می‌شود، بخشی از نقشه الهی برای شکل دادن و تبدیل شما به شخصیتی عمیق و مستحکم است. شما از این رَجَم که بسان کوره‌ای برای آبدیده کردن ماست، با نفسی عمیق و نیرومند بیرون خواهید آمد:

”به شمال خواهم گفت: رهائش کن،  
و به جنوب که: نگاهشان مدار.  
پسرانم را از دوردست‌ها بیاورید.  
و دخترانم را از چهارگوشه زمین؛  
یعنی هر که را به نام من خوانده می‌شود  
و او را برای جلال خویش آفریده،  
و سرشته و ساخته‌ام.”

(اشعیا ۴۴: ۶-۷)

خدا در حال شکل دادن و ساختن قومی برای جلال خود می‌باشد. فشارها می‌توانند نام ما را از "سرباز" به "جنگاور" و از "خدمتگزار" به "دختر" تبدیل نمایند. این بخشی از فرآیند آبدیده شدن ماست. فشارهای بیرونی، همواره فرصتی برای تغییر شکل درونی ما هستند. و زمانی که خداوند به ما نگریسته و می‌بیند که آماده هستیم، بادها را می‌فرستد و ما را به نام خود، به پیش فرامی‌خواند.

جنگاوران آموخته‌اند که چگونه به نخواستگاری که از اعماق وجودشان آنان را فرامی‌خواند، اعتماد کنند، در حالی که سربازان، برای پاسخ به صداهایی که آنان را احاطه کرده، خود را تحت فشار می‌بینند و آن را همچون باری سنگین بر شانه‌های خود حس می‌کنند. فرآیند فشار برای سربازان و جنگاوران به دو شکل متفاوت است. سربازان به هنگام فشار، دو گزینه احتمالی پیش روی خود دارند: یا تحمل کنند، یا پا به فرار بگذارند. آنان کاری می‌کنند تا فشار را تعدیل کرده و خود را تسکین دهند. برای مثال، می‌خورند، می‌نوشند، می‌دوند، حمله می‌کنند، غارت می‌کنند، خرید می‌کنند، و یا هر کار دیگری که ذهن آنان را از درگیری خلاص کند. به همین دلیل است که سربازان تحت فشارهای ظالمانه و پیوسته، با خشونت و بیرحمی مقابله به مثل می‌کنند.

آنان تحت هر شرایطی که به سر می‌برند، آن شرایط راه خود را به درون آنان باز کرده و آنان مطابق همان، از خود واکنش نشان می‌دهند.

”خدا حیاتی به ما نمی‌بخشد که در آن پیوسته پیروز باشیم، بلکه همچنان که در مسیر پیروزی پیش می‌رویم، به ما حیات می‌بخشد.“  
-اوسوالد چمبرز<sup>۹۰</sup>

جنگاوران اجازه می‌دهند فشارهای پیرامونشان، سطح فشار درونشان را افزایش دهد تا با یکدیگر به تعادل برسند. آنان همواره به دنبال راه‌هایی برای حمله متقابل یا خنثا ساختن اقدامات دشمن هستند. جنگاوران با نبردهای زندگی آبدیده می‌شوند، در حالی که سربازان، تنها برای دوره‌ای از زندگیشان می‌جنگند. من درک می‌کنم که سرباز بودن برای یک دوره محدود، بهتر از ترسو بودن در تمام طول زندگی است. اما ترس و جبن برای یک دختر جنگاور، هرگز یک گزینه محسوب نمی‌شود.

## حکایت دو پادشاه

درست همان‌طور که تفاوت زندگی "جنگاوران" و "سربازان" را بررسی کردیم، اکنون بیایید دو پادشاه را با هم مقایسه نماییم: نخستین پادشاه اسرائیل یعنی "شائول" و آخرین پادشاه اسرائیل که همانا پادشاه ابدی ما یعنی عیسی مسیح است.

شائول، پادشاه-سرباز اسرائیل، هم به عنوان پادشاه و هم به عنوان نجات‌دهنده قوم مسح شد، زیرا اسرائیلیان می‌خواستند شبیه اقوام دیگر باشند. آنان پادشاهی می‌خواستند که متعلق به خودشان باشد. یک مقام تشریفاتی و دست‌نشانده که بتوانند به آن ببالند.

آنان به جای سرسپردگی به خدای قادر متعال نادیدنی، ابدی و شکست‌ناپذیر، کسی را می‌خواستند که بتوانند او را ببینند و لمس‌اش کنند. آنها می‌خواستند به جای پادشاه آسمان که برایشان می‌جنگید، قهرمانی انسانی داشته باشند که بتواند آنان را در جنگ‌هایشان رهبری کند. خدا با برگزیدن جوانی غیرمعمول به نام شائول، به درخواست آنها پاسخ داد.

”و چون شائول در میان قوم ایستاد، سر و گردنی از دیگران بلندتر بود. و سموئیل به تمامی قوم گفت: آیا مردی را که خداوند برگزیده است، می‌بینید؟ در میان تمامی قوم کسی همانند او نیست. و تمامی قوم فریاد برآوردند: زنده باد پادشاه!“

(اول سموئیل ۱۰: ۲۳-۲۴)

شائول در میان قوم خود، یک فرد برجسته و مطرح بود. او از همه آنها یک سر و گردن بلندتر بود. اما او نه تنها قدرتمند بود، بلکه فردی بسیار نیکو هم به نظر می‌رسید.

خداوند، حکومت شائول را با یک نمایش قدرت رهایی‌بخش تثبیت نمود. اما متأسفانه اندکی پس از این نمایش قدرت، شائول مرتکب اشتباه مهلکی شد. سموئیل به شائول فرمان داده بود تا با فلسطینیان در جنگ مواجه شود، اما شائول می‌بایست منتظر می‌ماند و نباید تا زمانی که سموئیل از جانب اسراییل، قربانی تخصیص یافته برای جنگ را نگذرانده بود، با دشمنانش درگیر می‌شد. شائول لشکر کوچکش را در "جلجال" برای مقابله با لشکر فلسطینیان که از شماره خارج بودند، گرد آورده بود.

در مدتی که شائول منتظر بود، سپاه دشمن رو به فزونی گذاشت. این امر موجب شد که سربازان وحشت‌زده شائول، پُست‌های خود را ترک کرده و خود را در غارها، گودال‌ها و چاه‌های آب پنهان کنند و حتا برخی از آنان خود را به رودخانه زده و گریختند. تا آن جایی که تنها ششصد نفر برای شائول باقی ماند. شائول به جای آن که چشمان خود را بلند کرده و از منظرگاه خدای جنگاور به فلسطینیان و شرایطش بنگرد (من باور دارم خداوند همه آن فلسطینیان را آنجا حاضر ساخته بود تا شائول بتواند همه آنان را از صحنه روزگار محو سازد)، اجازه داد تا این شرایط او را در برگیرد، و تصمیم گرفت تا به خیال خود کاری انجام دهد. او به جای آن که مردانش را تشویق کند و به آنها یادآوری کند که خدا می‌تواند "به دست افراد کثیر یا قلیل نجات بخشد"<sup>۶۶</sup>، اجازه داد ترس آنان، او را به ناطاعتی برانگیزاند.

*"آنگاه شائول به سموئیل گفت: گناه کردم، زیرا فرمان خداوند و سخنان تو را زیر پا نهادم، چون که از مردم ترسیدم و سخن ایشان را شنیدم."*

(اول سموئیل ۱۵: ۲۴)

شما در نهایت، به آنچه که از آن می‌ترسید، خدمت کرده و از آن اطاعت می‌کنید. خدا شائول را یک سر و گردن بالاتر از قوم قرار داده بود تا قوم بتوانند نگاه خود را به او بدوزند و چشم امیدشان به او باشد، اما او در عوض، خود را به سطح آنان تنزل داد. شائول رنج کشید و به خاطر تکرار ناطاعتی‌هایش سلطنت خود را از دست داد. متأسفانه شائول رهبری نامطمئن بود که ارزش خود را بر اساس آنچه دیگران درباره‌اش می‌گفتند، می‌سنجید.

لغزش و سقوط شائول، با ناطاعتی شروع شد و در دوره‌هایی از تاریکی و افسردگی توان فرسا، اوج گرفت و موجب خودیروانگری و در دوره‌هایی، روح وحشیگری شد. شائول در حالی مُرد که در ترس از آنچه دیگران ممکن

بود با او بکنند، زندگی می‌کرد.

شائول، زخم خورده از تیرها و احاطه شده توسط لشکر دشمن، تلاش کرد خود اداره امور را به دست گیرد و برای اجتناب از شکنجه شدن به دست دشمنان، در حالی که می‌ترسید، با انداختن خود بر روی تیغه شمشیری که وارونه بر زمین نهاده بود، به زندگی‌اش خاتمه داد. شائول، شمشیر خود را در واکنش به ترس از نیام برکشید. تنها ترسی که به یک پادشاه جرأت و شهامت می‌بخشد، ترس خداوند است.

“آنگاه شائول به سلاح‌دار خود گفت: شمشیرت را بگیر و بر من فرود آر، مبادا این نامختونان آمده، استهزایم کنند. اما سلاح‌دار او نخواست چنین کند، زیرا بسیار می‌ترسید. پس شائول شمشیر خود را برگرفته، خویشتن را بر آن افکند.”

(اول تواریخ ۱۰: ۴)

وقتی سلاح‌دار از درخواست شائول، سر باز زد، شائول جان خود را گرفت. آیا هیچ عملی وجود دارد که فرجام آن برای بیان ناامیدی و استیصال، بزرگتر از خودکشی باشد؟! زمانی که سپاهیان اسراییل شنیدند که پادشاه‌شان و پسرانش مرده‌اند، آن اندک امیدی را نیز که برایشان باقی مانده بود، از دست دادند و شهرهایشان را رها کرده و دشمن، خانه‌ها و زمین‌های آنان را تصرف نمود.

اما در مقابل، عیسا را می‌بینیم که از طریق رنجی که متحمل شد، اطاعت را آموخت و پادشاهی‌اش را به دست آورد.

“هرچند پسر بود، با رنجی که کشید اطاعت را آموخت. و چون کامل شد، همه آنان را که از او اطاعت می‌کنند، منشأ نجات ابدی گشت.”

(عبرانیان ۵: ۸-۹)

بیاید تفاوت این دو پادشاه جنگاور را در مواجهه با دشمن ظالم خود و همچنین مرگ بررسی کنیم.

شائول برای اجتناب از بدرفتاری دشمنانش، زندگی خود را با دستان خویش خاتمه داد. اما در مقابل، عیسا در حالی که می‌دانست دشمنانش با او چه می‌کنند، دستان خود را از شرایطش کنار کشید و خود را به دشمنانش تسلیم نمود.

شائول خود را به روی شمشیرش انداخت تا از رنج کشیدن، اجتناب کند. در حالی که عیسا اجازه داد بر صلیب کشیده شود تا رنج‌های ما را بر خود گیرد. خودکشی شائول، دشمنانش را فریب داد. قربانی عیسا، مرگ را فریب داد. شما ترجیح می‌دهید کدامیک را فریب دهید؟! کدام یک بزرگتر است: پیروزی بر دشمنانتان یا ظفر بر دشمن تمامی جانها!؟

مرگ شائول، قومش را بی‌پناه ساخت و با این کار، آنان را ترک کرد، اما مرگ



عیسا، تمام کسانی را که گمشده بودند، بازگرداند و ما را به فرزندخواندگی خود پذیرفت. پادشاه جنگاور ما -عیسا- تمامی این کارها را برای ما انجام داد؛ آن هم زمانی که ما او را نپذیرفتیم و از خود ندانستیم. شائول زندگی کرد تا مورد پذیرش قومش قرار گیرد، در حالی که عیسا مُرد تا ما مورد پذیرش خدا قرار گیریم.

شاهمان عیسا، که پدرش خدا بود، توسط یحیا تعمید گرفت، از روح القدس پُر شد و توسط خاصان اش، رد شد. عیسا اجازه داد دشمنان ددمنش اش او را احاطه کنند، و گذاشت به باد تمسخرش گیرند، و فراسوی آنچه که مرسوم بود، او را شکنجه دهند. عیسا بازجویی‌ها، شهادت‌های دروغین، تحقیر در برابر عموم و آزمایش‌های گوناگون را تاب آورد و در نهایت، توسط کسانی به مرگ محکوم شد که آمده بود تا به آنان حیات بخشند.

اما با این همه، او ساکت باقی ماند. عیسا با خود شمشیری حمل نمی‌کرد. کلام او، شمشیر دولبه روح بود که عیسا آن را در غلاف محبت نگاه می‌داشت. عیسا تمام این کارها را برای کسانی کرد که او را رد کردند.

با بررسی صلیب از نگاه یک جنگاور، آموختم که اسلحه‌ای بزرگتر از جانی که قربانی می‌شود، نیست!

مأموریت منجی ما، خودکشی نبود. او یکی از غیوران متعصب مذهبی با بمبی انتحاری بسته به خود نبود تا ببیند چه تعداد جان را می‌تواند با مرگ خود بستاند. او برای فرار از رنج‌های زمینی یا فریب دشمن ظالم نمرد. عیسا بی‌دفاع بود؛ بَرّه‌ای ساکت که هیولای پرهیاهوی مرگ را فریب داد.

هیچ کس جان عیسا را نگرفت. او زندگی خود را داد و با مرگ خود، زندگی ما را نجات بخشید. او رهایی و آرامش را رد کرد تا بتواند هر دو را به

### اصول شمشیرزنی

جاده رسیدن به شمشیرزنی دو

بخش دارد:

نخست، تمرین صبر

و دیگری، ممارست و تکرار.

ما بیخشد.

پادشاه جنگاورمان، هنگامی که دشمنانش به قصد او می‌آمدند، برایشان دعا کرد. عیسا به جای جنگیدن، خود را تسلیم بیرحمی آنان نمود. او به جای آن که خود را بر روی شمشیر پطرس بیاندازد و جان خود را بستاند، صلیبش را حمل کرد. و وقتی عیسا به تپه‌ای رسید که مقرر شده بود تا بر آن بمیرد، بر شمشیر صلیب، دراز کشید و اجازه داد دستانش را بر روی دسته آن شمشیر

[صلیب] میخکوب کنند. سپس سربازان رومی، آن شمشیر چوبین تحمل‌ناپذیر را بلند کردند و نوک آن را همچون ریشه درختی قاتل در زمین کاشتند.

”ثمره مشقت جان خویش را خواهد دید و سیر خواهد شد.  
خادم پارسای من به معرفت خود سبب پارسا شمرده شدن بسیاری خواهد گشت،

زیرا گناهان ایشان را بر خویشان حمل خواهد کرد.  
بنابراین من نیز او را در میان بزرگان نصیب خواهم داد،  
و غنیمت را با زورآوران تقسیم خواهد کرد.  
زیرا جان خویش را به کام مرگ ریخت،  
و از خطاکاران شمرده شد؛  
او گناهان بسیاری را بر دوش کشید،  
و برای خطاکاران شفاعت می‌کند.”

(اشعیا ۵۳: ۱۱-۱۲)

این حقیقت که عیسا خود را در برابر مرگ عریان ساخت، به این معناست که او می‌توانست خود را از مرگ پنهان سازد. اشعیا، چرایی‌ای که در پس صلیب وجود دارد را آشکار می‌سازد. عیسا می‌دانست که تنها راه برای پیروزی، تسلیم شدن به قدرت مطلق و اراده پدرش می‌باشد، و من و شما، پاداش این سرسپردگی خواهیم بود! عیسا، شکنجه و شرم را تاب آورد تا پیروزی او در ما آشکار گردد. به واسطه رنج و درد او، ما پارسایی را تجربه کردیم. ما ثمره پیروزی او هستیم.

\*\*\*

خدا همواره فیض و قدرتی را که برای انجام اراده او نیاز داریم، به ما می‌بخشد. جنگاوران، از فرمانده خود اطاعت می‌کنند، و وقتی شکست می‌خورند (همانند همه ما)، دیگران را مقصر نمی‌دانند. عیسا، تقصیرهای ما را بر خود گرفت و از اراده پدر تبعیت نمود.

عزیزان من، شما دختران یک پادشاه جنگاور پیروز هستید! شمشیر جنگاورانه‌ای که در دستان شماست، بیانگر افتخار، پرهیزگاری، زیبایی، دلیری، وفاداری و آزادی از ترس است. ما در فصل بعد خواهیم آموخت که چگونه از این شمشیر به شکلی هدفمند استفاده نماییم.

”هرگز هیچ فرد مقدس سالم یا نرمالی، رنج را بر نمی‌گزیند،  
او تنها اراده خدا را انتخاب می‌کند، همان‌گونه که عیسا کرد.  
اگرچه این، تنها به معنای رنج کشیدن باشد.”

—اسوالد چمبرز<sup>۹۷</sup>—

## فصل هفتم

# ساختن شمشیر

"زمان‌های سخت، قهرمانان را خلق نمی‌کنند،  
اما در دوران‌های سخت است که قهرمان درون ما، آشکار می‌شود."  
-باب رایلی<sup>۹۸</sup>

فرآیند ساختن یک شمشیر، تا حد زیادی مشابه فرآیند ساختن یک زندگی است. آتش، آب و فشار، ابزارهای مورد نیاز برای پالایش فلز، آبدیده کردن فولاد و خلق شمشیر می‌باشند. در فرآیند ساختن یک شمشیر، فشار معمولاً بلافاصله پس از گرم کردن فلز به کار می‌رود. فشار زمانی بهترین کارکرد خود را دارد که فلز موردنظر، نرم و انعطاف پذیر شده باشد. چراکه اگر سخت باشد، خواهد شکست. در پروسه ساختن یک شمشیر، به دفعات شاهد فرایند چکش زدن هستیم.

داستان مورد علاقه من در ارتباط با ساختن یک شمشیر، در کتاب حماسی "استیفن لاوهده"<sup>۹۹</sup> به نام "اربابان جنگ نین"<sup>۱۰۰</sup> وجود دارد. دشمنی سفاک و پلید، به سرزمینی حمله ور می‌شود، و برای مقابله با این دشمن انتقام جوی بیرحم، شمشیری از نور لازم است. هیچ راهی وجود ندارد که بتوانم به طور خلاصه حق مطلب را در توصیف ساخته شدن یک شمشیر چنان که در کتاب "لاوهده" آمده، ادا کنم. اما به همین اندازه بسنده می‌کنم که بگویم شالوده این شمشیر، با استفاده از قطعات مختلف فلزی نظیر فولاد، و ترکیب و تبدیل آنها به کلیتی واحد و یکپارچه، ساخته شده است. فرآیند ساخته شدن شمشیر، در اصل تفاوتی با در هم بافتن قطعات مختلف فلز ندارد. فلزی که سخت، شکننده و انعطاف ناپذیر است، در اثر گرما، به قدر کافی برای به هم تابیدن و گره خوردن با قطعات دیگر، نرم و انعطاف پذیر می‌شود. در نتیجه فشار

Bob riley ۹۸

Stephen Lawhead ۹۹

The Warlords of Nin ۱۰۰

بر روی این قطعات مذاب درهم بافته شده، آنها به کلیتی یکپارچه تبدیل می‌گردند.

سپس این قطعات فلزی درهم بافته شده، درون یک کوره نوب فلزات گذاشته می‌شوند تا حرارت ببینند. پس از این کار، آن را سرد کرده و مجدداً چکش کاری می‌کنند. این مرحله، به فرآیند "حرارت دادن" معروف است. پس از این مرحله، برای آن که تیغه شمشیر را آماده اتصال به قبضه آن نمایند، مجدداً فلز را چکش کاری کرده، شکل داده، و در نهایت آن را صیقل می‌دهند. در این مرحله هم برای آن که دسته را به تیغه وصل کنند، مجدداً این دو بخش فلزی را حرارت داده و فرآیند چکش کاری و شکل دادن را از نو تکرار می‌کنند.

خدا نیز به همین ترتیب از عناصر آتش و آب و فشار برای پالایش دختران خود استفاده می‌کند تا بتواند ضعف‌های آنان را به قوت، و انعطاف‌ناپذیری ایشان را به انعطاف‌پذیری تبدیل نماید. خداوند، یک زندگی بی‌شکل و بی‌هدف را صیقل می‌دهد تا همچون شمشیری تیز و هدفمند به کار رود.

## آب

آب، ترکیبی از تناقضات است. از پنجره اتاق هتل، نگاهی به بیرون انداختم. در چشم انداز پیش رویم بچه‌هایی را دیدم که در حاشیه ساحل آرام و تمیز اقیانوس آرام می‌خندیدند و بازی می‌کردند. در همان زمان، در فاصله‌ای دور در افق، موج‌های تیره‌ای را دیدم که گواه جریان‌های دریایی خطرناک بودند. باید این خدای شگفت‌انگیز را دوست داشت که آب را به گونه‌ای منحصر به فرد خلق کرد که ما می‌توانیم در آن بازی کنیم، اما در همان زمان، این پتانسیل را دارد که ما را بکشد.

آب، قدرت دارد همزمان ما را هم تازه سازد و هم در خود غرق نماید. آب می‌تواند به آرامی ما را به سطح خود بالا برده و شناور سازد، یا به ژرفای خود کشیده و غرقمان کند. شما نمی‌توانید مدتی طولانی بدون آب زندگی کنید، اما در عین حال هم نمی‌توانید مدتی طولانی در آن زنده بمانید. آب قدرت دارد تا بشوید، مزارع ما را آبیاری کند، یا با یک موج سونامی، شهرهای ما را ناپدید سازد.

## آتش

سپس نوبت به عنصر آتش می‌رسد. آتش ما را دعوت می‌کند تا به نزدیکش رفته و گرم شویم، اما اگر بیش از حد نزدیک شویم، می‌سوزیم. آتش کنترل شده، برای پالایش به کار می‌رود، اما آتش کنترل نشده و عنان گسیخته، همه چیز را می‌بلعد. آتش می‌تواند راه ما را در امنیت روشن سازد، اما در

عین حال می‌تواند با گذر خود، تنها خاکستر و ویرانی بر جای بگذارد. آتش، همزمان هم دوست و هم دشمن انسان است؛ نیرویی از طبیعت است که باید مهار شود، اما هرگز نمی‌توان آن را به بازی گرفت.

توانایی ایجاد و داشتن آتش، یکی از استعدادهایی است که انسان را از قلمرو حیوانات جدا ساخت. ما انسان‌ها در طول هزاره‌های مختلف، یاد گرفتیم که حرارت شعله‌های آتش را تشدید نماییم تا بتوانیم اشیاء را به تغییر شکل واداریم. اجسام جامد تحت فشار حرارت، به مایع تبدیل می‌شوند. و ما آموختیم که حرارت کوره‌های ذوب فلزات را تا به ۳۲۷۲ درجه فارنهایت افزایش دهیم تا بتوانیم آهن را با فلزات دیگر ترکیب کرده و آلیاژهای جدیدی همچون فولاد بسازیم که محکمتر و مقاومتر بودند. این امتزاج مواد گوناگون، فلزاتی را به وجود می‌آورد که بهترین خواص و ویژگی‌های هر یک از آن مواد را در خود دارد. به محض آن که این مواد با هم ترکیب می‌شوند، دیگر تفکیک‌ناپذیر خواهند بود. وقتی آنها سرد می‌شوند، دوباره حالت سخت و جامد خود را به دست می‌آورند، اما در همین فرآیند سرد شدن، می‌توان آنها را شکل داد. آنها از سفید درخشان به تدریج به نارنجی و در آخر به خاکستری مات تغییر رنگ می‌دهند.

ما این تغییر شکل را در دمیدن درون شیشه مذاب و ساخت کریستال نیز مشاهده می‌کنیم. این ظروف زیبا و باشکوه که قابلیت نگه داشتن آب را دارند، از ذوب کردن ذرات ریز و ناپیوسته ماسه‌ها به وجود می‌آیند. آب و آتش، عناصری ملموس و آشنا هستند که در مسیر روحانی ما، اشکال مختلفی به خود می‌گیرند.

"ترس، زیرا من تو را فدیۀ داده‌ام، و تو را به نام خوانده‌ام، پس از آن من هستی."

چون از آنها بگذری، با تو خواهم بود، و چون از نهرها عبور کنی، تو را فرو خواهند گرفت.

چون از میان آتش روی، نخواهی سوخت، و شعله اش تو را نخواهد سوزانید."

(اشعیا ۴۳: ۱-۲)

دقت کنید که در این آیات، پیش از معرفی "آب" و "آتش"، به "ترس" اشاره می‌شود. ما هیچ دلیلی برای ترسیدن نداریم، زیرا نه تنها پدرمان ما را باز خرید نموده است، بلکه هر یک از ما به صورت فردی، نام خداوندمان را بر خود گرفته و فرزندخوانده او شده‌ایم. توجه به نوع جمله‌ای که اشعیا برای بیان منظور خود در این آیات برمی‌گزیند، بسیار حائز اهمیت است. این گذر کردن پویا از میان آب و آتش، با عبارت "اگر" شروع نشده است، بلکه مشخصاً از عبارت "چون" استفاده کرده است.

بعضی مواقع فکر می‌کنم که در واقع در این آیات، استفاده از عبارت "چون" به ما اطمینان خاطر بیشتری می‌بخشد. اگر این وعده به این شکل آمده بود که: "اگر از آب‌ها بگذری" یا "اگر از نهرها عبور کنی" و یا "اگر از میان آتش روی"، من می‌توانستم برای اجتناب از خطر، حواسم را جمع کنم و خودم را در معرض خطر قرار ندهم. طبیعت بشر، ید طولایی در اجتناب از گذرگاه‌هایی دارد که با "اما و اگر" همراه است. همان‌طور که اشعیا در اینجا نوشته، ما می‌دانیم در زمان‌هایی که پیش روی خود داریم، با آب و آتش به عنوان دوره‌هایی از زندگیمان به شکلی اجتناب‌ناپذیر روبه‌رو خواهیم شد و این دوره‌ها، ضرورتاً نتیجه اشتباهات ما نمی‌باشند.

باید بگویم که آب و رودخانه، و آتش و شعله‌هایش نه تنها یک بار در مسیر زندگی‌تان پدیدار می‌شوند، بلکه شما آنها را بارها و بارها و به اشکال گوناگون، تجربه خواهید کرد. اما خبر خوش این است که شما فقط قرار است از میان آنها "بگذرید". شما نباید در مسیر عبور، به دام غرغر و شکایت بیفتید، زیرا نه آب و نه آتش، هرگز جایی برای ماندن و اردو زدن در زندگی‌تان ندارند. آنها تنها فرآیندی برای موفقیت می‌باشند. در سرتاسر کتاب مقدس می‌بینیم که خدا از آب به عنوان نمادی برای "عبور" و "تحول" استفاده می‌کند. فرزندان اسرائیل، سال‌های اسارتشان را در مصر، پشت سر خود در عمق دریای سرخ جای گذاشتند، و سال‌های سرگردانی در بیابان را پیش از ورود به سرزمین وعده درون رود اردن رها کردند.

آتش نیز بیانگر و بازنمود بستن یک عهد است. خدا زمانی که نخستین عهد خود را با ابراهیم مقرر فرمود، آتشی برپا ساخت. بعدها وقتی قوم اسرائیل منحرف شده و به سخنان انبیای دروغین گوش سپرد، وقتی ایلیا آنان را به توبه فراخواند، خدا با آتش پاسخ داد. تون آتش برای فرزندان اسرائیل که از تعظیم در برابر تمثال "نوکد نصر" امتناع ورزیده بودند، پناهگاهی امن و ایمن گشت، در حالی که همان آتش کسانی را که در برابر تمثال، سر تعظیم فرود آورده بودند، بلعید!

خوشبختانه شما از قبل از میان اندکی آب و آتش عبور کرده‌اید. شاید این عبور زمانی اتفاق افتاده که واقف نبودید آن آب در زندگی‌تان وجود دارد. هر یک از ما از میان آب‌هایی آرام و ملایم عبور کرده‌ایم و به هنگام عبور از آنها، در حالی که حتماً از نظر جسمانی آگاه نبودیم، گناهانمان شسته شد. لحظاتی وجود داشته که ما در آب غوطه‌ور شده و زندگی کهنه‌مان را در آن دفن کرده‌ایم و تازه‌شده از درون آن برخاسته‌ایم، مانند همان اتفاقی که در آیین غسل تعمید می‌افتد. همچنین رودخانه‌هایی خشمگین و پرتلاطم در مسیر زندگی‌مان پدیدار شده‌اند که ما مجبور بوده‌ایم با وجود آن که ما را به وحشت انداخته و به غرق شدن تهدیدمان کرده‌اند، از میان آنها بگذریم؛ درست همانند زمان‌هایی که از میان دوره‌های سخت زندگی عبور می‌کنیم. زندگی در آب آغاز می‌شود و آب، ماده اصلی حیات است. خدای پدر،

فرآیند خلقت را زمانی شروع کرد که روح او، سطح آبها را فرو گرفت. به همین ترتیب زندگی ما نیز درون دریایی که رَحِم مادر نامیده می‌شود، آغاز می‌گردد. آب، حلالی فراگیر است که نهایت مقصودش، شستن و پاک کردن هر چیزی است. اما نقش آب برای ما، بیشتر از یک پاک کننده است. حمل آنچه که در خشکی بسیار سنگین است، در آب بسیار ساده‌تر می‌شود. آب اجازه می‌دهد که کشتی‌ها، در طول رودخانه‌ها و سرتاسر اقیانوس‌ها این بارها را به سرزمین‌های دوردست جابه‌جا کنند.

ما در اینجا از آب و آتش صحبت کردیم، زیرا آنها بخش بسیار مهمی از فرآیند شکل‌گیری جوهر و خمیره زندگی ما هستند؛ همان‌طور که نقشی اساسی در ساختن و آبدیده کردن یک شمشیر دارا هستند. هنگامی که ما درباره ساختن شمشیر صحبت می‌کنیم، می‌بینیم که این فرآیند گذر از آب و آتش، نخست در خود صاحب شمشیر رخ می‌دهد. در فرهنگ‌های باستانی و کهن، از دوران سامورایی‌ها گرفته تا شوالیه‌های قرون وسطا، پیش از آن که مردان افتخار آن را پیدا کنند که شمشیری داشته و آن را به کار برند، باید نخست تحت آموزه‌های اخلاقی قرار می‌گرفتند.

”آزادی، جنگی شخصی است که باید به تنهایی در آن شرکت کنیم؛ و کسی که از ترس‌های امروزش رویگردان می‌شود، فردا به ناچار گرفتار همان ترس‌ها خواهد شد.“

-آلیس والکر<sup>۱۱</sup>

این موضوع به نظرم خنده دار آمد که برای تعدیل خشونت و درنده‌خویی هر سامورایی، این جنگاوران تشویق می‌شدند تا طبیعت مهاجم و پرخاشگر خود را با کسب مهارت در هنرهای زنانه‌ای نظیر گل آرایی و مراسم چای تعادل بخشند. به همین ترتیب، من فکر نمی‌کنم برای ما زنان نیز اضافه کردن کمی از هنرها و آداب رزمی به زندگی‌هایمان چندان سخت باشد.

”[بنگر/هان]<sup>۱۲</sup> اینک تو را تصفیه کردم، اما نه چون نقره؛

و تو را در کوره مصیبت آزمودم.

به خاطر خودم چنین می‌کنم،

آری تنها به خاطر خودم؛

زیرا چرا باید نام من بی‌حرمت شود؟

من جلال خویش را به دیگری نخواهم داد.“

(اشعیا ۴۸: ۱۰-۱۱)

۱۰۱ Alice Walker

۱۰۲ Behold: این واژه، در ترجمه‌های فارسی به کار نرفته است، اما از آنجا که نویسنده در توضیحات خود به آن استناد کرده، به ابتدای آیه افزوده شده است.

این فرمان به "نظاره کردن [هان/بنگر]" در ابتدای آیه، دعوتی است برای نگاه کردن به چیزی از موقعیتی مناسبتر و با مجالی بیشتر. شروع آیه با واژه "بنگر"، ما را به این حقیقت رهنمون می‌شود که مردم در حالی از میان این فرآیند عبور می‌کنند که احتمالا به هیچ وجه از تصفیه شدن خود، آگاهی و اطلاعی ندارند. آنها با خود فکر می‌کنند که از میان آن واژه چهارحرفی<sup>۱۲</sup> که به دنیای زیر زمین اطلاق می‌شود، در حال گذر هستند.

خداوند به ما دیدی جدید از منظر ابدیت خود، می‌بخشد. او پالاینده نهایی زندگی ماست. به یاد داشته باشید که تصفیه، فرآیند نیکویی است، اما نیکویی، همیشه به معنای بدون درد و بدون مشکل بودن نیست. به عنوان مثال، تولد یک نوزاد همواره چیز خوبی است. اما هرگز کسی را پیدا نمی‌کنید که بدون درد، زایمان کند. این زندگی پر از کوره‌هایی است که آن را مصیبت و درد می‌نامیم. کلید موفقیت و پیروزی در این آزمایش‌ها و سختی‌ها، آگاهی از این حقیقت است که خداوند ما، کنترل و فرمان هم درجه حرارت سختی‌ها، و هم زمان سنج آن را در دستان خود دارد.

قبل از آن که پیشتر رویم، اجازه دهید واژه "مصیبت"<sup>۱۳</sup> را معنا کنیم. این واژه که در اشعیا ۴۸: ۱۰ به کار رفته است، در مجموع به معنای "رنج کشیدن" تحت فشارهای جسمانی و ذهنی، زحمات، بارها، مشکلات، درد، بداقبالی، فلاکت، اندوه و سختی‌هاست. هرچند این واژه در بخش‌هایی از کلام به بیماری ارجاع شده، اما در اکثر موارد در جایی آمده که قوم خدا شکست یا نبردی تلخ در ابعادی حماسی را تجربه کرده‌اند.

"نه تنها این، بلکه در سختی‌ها نیز فخر می‌کنیم، زیرا می‌دانیم که سختی‌ها بردباری به بار می‌آورد و بردباری، شخصیت را می‌سازد [فولاد آبدیده فضیلت انسانی را می‌سازد]<sup>۱۴</sup>، و شخصیت سبب امید می‌گردد؛ و این امید به سرافکندگی ما نمی‌انجامد، زیرا محبت خدا توسط روح‌القدس که به ما بخشیده شد، در دل‌های ما ریخته شده است."

(رومیان ۵: ۳-۵)

بیاید این موضوع را کمی جدی‌تر و عمیق‌تر بررسی نماییم. من اخیرا یک نظرسنجی در فیسبوک انجام دادم، و از مردم خواستم تا سه مورد از چالش برانگیزترین موضوعات یا مباحث مربوط به مصیبت را در عصر حاضر فهرست نمایند. در اینجا سه موردی را که بیش از سایر موارد در این رأی‌گیری به آن اشاره شده، می‌بینیم:

۱. چالش‌های روابطی با همسر، فرزندان، خواهر و برادر، رهبران، و یا

۱۰۳ احتمالا منظور نویسنده، جهنم است. (مترجم)

Affliction ۱۰۴

۱۰۵ بخش اضافه شده با توجه به تأکید نویسنده بر آن، عینا از ترجمه MSG آورده شده است.



- دوستان. این مورد چه در افراد متأهل و چه مجرد، مشترک بود.
۲. چالش‌های مالی که در نتیجه کارت اعتباری، بی‌کاری، و قرض‌هایی که در اثر خریدهای غیرمعقول، یا به خاطر درمان بیماری ایجاد شده است.
۳. چالش در پیدا کردن هدف زندگی و برقراری نظم و انضباط روزانه به منظور دستیابی به خواسته‌های قلبی.

بیاید صادق باشیم؛ مصیبت، شوخی بردار نیست! وقتی پاسخ‌های مردم را می‌خواندم، با آنها احساس همدردی می‌کردم و دلم به حالشان می‌سوخت. دو نوع مصیبت وجود دارد که ما باید از میان آنها بگذریم: مشکلات و مصیبت‌هایی که ما خود باعث آنها هستیم، و سختی‌ها و آزمایش‌هایی که خدا اجازه می‌دهد در زندگی‌مان رخ دهند. من شخصا باور ندارم که خدا مسبب مشکلات ماست، اما او از این مشکلات به عنوان فرصتی برای تصفیه و پالایش ما به منظور جلال خود استفاده می‌کند. در هر دوی این موارد -چه مشکلاتی که ما موجب هستیم و چه آنهایی که خدا اجازه وقوعشان را می‌دهد- راه حل یکسان است: مشکلات را به خدا بسپاریم! او ملجای ماست، و کلام او، هم اراده او را بر ما مکشوف می‌سازد و هم به عنوان وعده‌هایش، اسلحه‌ای است که ما در جنگ خود آن را به دست می‌گیریم. واقعیت این است که وقتی شرایط سخت می‌شود، ما حاضریم هر قدمی را برداریم.

*"این حقیقت دارد که هر روز زندگی‌مان در جنگی هستیم؛  
به ما یک زندگی بخشیده شده و تصمیم با خود ماست،  
می‌توانیم منتظر بمانیم تا شرایط، ذهن ما را شکل دهند  
یا دست به عمل بزنیم، و در این عمل، زندگی کنیم!"*

-ژنرال عمر نون. بردلی<sup>۱۰۶</sup>

درس‌هایی که ما در حین عبور از سختی‌ها می‌آموزیم، همواره تبدیل به ارزشمندترین درس‌ها می‌شوند؛ چراکه آنها اغلب، شخصی‌ترین درس‌های ما هستند.

## فشار

در ادامه، فشار به آب و آتش اضافه می‌شود. به منظور بررسی نحوه عمل فرآیند "آبدیده کردن" از نقطه نظر کتاب مقدس، قصد دارم به آیات مورد علاقه‌ام که در رساله یعقوب یافت می‌شوند، متوسل شوم.

یعقوب خطاب به ما می‌گوید: "ای برادران من، هرگاه با آزمایش‌های گوناگون روبه‌رو می‌شوید، آن را کمال شادی بینگارید!" (یعقوب ۱: ۲)

بسیار خب، من فکر می‌کنم که شما از قبل می‌دانید که آزمایش‌ها، مختص یک جنسیت خاص نیستند، اما برای آن که خواهران عزیز احساس کنند که این پند و اندرز، شامل آنان نیز می‌شود، همین آیه را از ترجمه دیگری نیز نقل قول می‌کنم:

"دوستان، هرگاه آزموده می‌شوید و چالش‌های زندگی از هر سو به سمتتان سرازیر می‌شوند، این را همچون هدیه‌ای پذیرا شوید." (یعقوب ۱: ۲)<sup>۱۰۷</sup>

آیا یعقوب، جدی است؟! آیا او مشخصاً به ما می‌گوید که سختی‌ها را کمال شادی بینگاریم و آزمایش‌ها و چالش‌هایی را که از هر سو ما را تحت فشار قرار می‌دهند، یک هدیه به حساب آوریم؟! تصور کنید که بهترین دوستان، در بدترین روز زندگیتان به شما زنگ می‌زند و پس از آن که شما با اشک و ناله او را از آزمایش‌ها و سختی‌های به خصوصی که از هر سو به سمت شما حمله‌ور شده‌اند، آگاه می‌سازید، او فریادکنان و با هیجان می‌گوید: "چه هدیه‌ای! بیا جشن بگیریم. تو با سختی‌ها احاطه شده‌ای، دوست من!"

شما در چنین شرایطی مطمئناً گوشی را قطع کرده و به دوست دیگری زنگ می‌زنید تا دست کم با شما ابراز همدردی کرده و بگوید متأسف است که روزتان تا به این حد وحشتناک بوده و برایتان دعا خواهد کرد تا فردا روز بهتری داشته باشید. شاید اینجا تضادی که بین دیدگاه انسان و دیدگاه الهی وجود دارد، بیشتر از هر جای دیگری خود را نمایان سازد. خدای ما دوست دارد تا بر هر آنچه غیرممکن به نظر می‌رسد، پیروز شود. بنابراین او هر مشکلی را که در کمین ماست و ما راه فراری از آن نداریم، "یک فرصت" می‌نامد. علاوه بر این، یعقوب برادر عیسا بود. پس باید بصیرتی داشته باشد که ما نداریم، زیرا او چنین ادامه می‌دهد: "زیرا می‌دانید گذشتن ایمان شما از بوته آزمایش‌ها، پایداری به بار می‌آورد." (یعقوب ۱: ۳)

در ترجمه دیگری از این آیه، چنین آمده: "می‌دانید که زیر فشارها، ایمانتان خود را نشان می‌دهد و چهره و ماهیت واقعی خود را نمایان می‌سازد."<sup>۱۰۸</sup>

من می‌دانم که تحت فشارها، ایمان واقعی من خود را نشان می‌دهد، و در چنین زمان‌هایی، شبیه آنچه که همیشه به نظر می‌رسد، نیستم. بار شرایط زندگی، کمر مرا خم می‌کند و من ناگهان چهره واقعی خودم را نشان می‌دهم؛ چهره‌ای که نمی‌توانم چندان به آن بیالم. من نه تنها تظاهر می‌کردم و چهره واقعی‌ام را پنهان می‌ساختم، بلکه واژه "پایداری"، به هیچ وجه توصیف مناسبی از واکنش من در برابر آزمایش‌ها و سختی‌های زندگیم نبوده است. من فکر نمی‌کنم که هدف خدا از آزمایش‌ها این باشد که مردان، برنده شوند و زنان، ناله کنند. بنابراین می‌دانستم که آن زمان، نه زمان ناله کردن، بلکه زمان شجاع بودن است.

نیروی آزمایش‌ها موجب می‌شود که نادیدنی‌ها، دیدنی شوند. تحت فشار، چیزهایی که در غیاب مشکلات پنهان مانده بودند، خود را نمایان می‌سازند.

۱۰۷ این آیه عیناً از نسخه MSG ترجمه شده است.

۱۰۸ این آیه عیناً از نسخه MSG ترجمه شده است.

خدا می‌خواهد ما چه تحت فشارها و چه زمانی که آزاد و رها هستیم، شکوفا شده و کامیاب گردیم.

زندگی، شبیه جلسه ماساژدرمانی نیست؛ جایی که شما میزان و سطح فشاری را که موجب لذتتان می‌شود، خود انتخاب می‌کنید. وقتی سختی‌ها از راه می‌رسند، هیچ کس از شما نمی‌پرسد: "دوست دارید فشار، ملایم، متوسط یا زیاد باشد؟!". دختران آبدیده

خدا، منعطف هستند. ما ظرفیت شکوفا

شدن تحت آزمایش‌های گوناگون

در هر فصلی را دارا هستیم.

من در "کلرادو" زندگی

می‌کنم؛ جایی که زمستان،

طولانی است و بهار، تقریباً

وجود ندارد. با توجه به الگوی

آب و هوایی معمول در کلرادو،

طبیعی است که پس از یک توفان

برفی، ناگهان تابستان از راه

برسد. اگر بخواهم گل‌های مختلف

را تحت این شرایط آب و هوایی پرورش

دهم، باید شرایط را تغییر دهم. من یک زمستان مصنوعی ملایم، برای

گل‌ها خلق کرده‌ام؛ به این ترتیب که پیازهای گل را در قفسه‌های یخچال قرار

می‌دهم. من این کار را با ایجاد یک بهار دروغین ادامه می‌دهم. به نحوی که

آنها را با گذاشتن زیر پنجره اتاق رختشوی خانه در زیرزمین، فریب می‌دهم

تا خارج از فصل مقرر شکوفه بیاورند. فکر می‌کنم خدا هم تقریباً چنین کاری

می‌کند، اما با روش و فرآیندی کاملاً متفاوت؛ به این ترتیب که آزمایش‌ها و

فشارهای زندگی موجب می‌شوند تا ما شکوفا شده و رشد کنیم.

یعقوب، مزایا و محاسن تحمل آزمایش‌ها را در آیه بعدی می‌ستاید: "اما

بگذارید پایداری کار خود را به کمال رساند تا بالغ و کامل شوید و چیزی

کم نداشته باشید." (یعقوب ۱: ۴)

شاید بد نباشد که این آیه را از ترجمه دیگری نیز بخوانیم تا برایمان کمی

ملموس‌تر شود:

"چون می‌دانید اگر خلوص ایمان شما در آزمایش ثابت شود، بردباری شما

بیشتر می‌شود؛ و وقتی بردباری شما کامل شود، شما انسان‌های کامل و

بی‌نقصی شده و به چیزی محتاج نخواهید بود." (یعقوب ۱: ۳-۴)<sup>۱۱</sup>

همگی ما از میان آزمایش‌ها عبور می‌کنیم، پس چرا نباید اجازه دهیم آنها اثر کامل خود را بر ما بگذارند. من یاد گرفتم که اگر زودتر از حد لازم از برخی از مسایل، خود را بیرون بکشم، این معمولا باعث می‌شود در آینده دوباره مورد آزمایش قرار بگیرم. بدن‌سازها می‌گویند وقتی شما روی مجموعه‌ای از عضلات کار می‌کنید، رشد عضله زمانی اتفاق می‌افتد که آن را تا حدی تحت فشار قرار دهید که دیگر نتوانید کاری انجام دهید و عضله از کار بیفتد. وقتی شما هر آنچه را که در توانتان است، می‌بخشید، پس از آن باید به نوعی از منبع و سرچشمه الهی که خارج از شماست، چیزی بیرون بکشید تا بتوانید تنها اندکی بیشتر از آنچه می‌توانید ببخشید را بدهید. نظیر یک کلمه محبت‌آمیز بیشتر، در آغوش گرفتن، کلام بخشش، دعا کردن برای دیگران، یا حتی گرفتن یک تماس. به عبارت دیگر، مقاوم ماندن در طول یک آزمایش، ایمان ما را آبدیده می‌کند تا در نهایت به بلوغ برسد.

برای نیل به این هدف، حکمت آسمانی لازم است. چنان که یعقوب در آیه ۵ ادامه می‌دهد: "اگر از شما کسی بی‌بهره از حکمت است، درخواست کند از خدایی که سخاوتمندانه و بدون ملامت به همه عطا می‌کند، و به وی عطا خواهد شد." و در ترجمه دیگری آمده: "اگر نمی‌دانید که چه کاری انجام دهید، نزد خداوند دعا کنید. او عاشق کمک کردن است. شما یاری او را بطلبید، و وقتی برای دریافت آن دعا می‌کنید، فکر نکنید که خداوند منتی بر شما می‌نهد و شما را ملامت می‌کند."<sup>۱۱۱</sup>

خداوند، منبع حکمت ماست. او در ارتباط با مشورت دادن، خسیس نیست، بلکه بسیار سخاوتمند است. من باور دارم که او با برنامه و نقشه قبلی ما را در موقعیتی قرار می‌دهد تا از او درخواست کمک کنیم. او آن گونه نیست که در آسمان نشسته باشد و بدون آن که خودش را درگیر مسایل ما کند، در حالی که دستش را زیر بغل زده، خطاب به عیسا بگوید: "آیا می‌توانی باور کنی؟! هنوز نتوانسته‌اند مسایلشان را حل کنند!" خیر، او عاشق لحظه‌ای است که ما او را درگیر مسایل و مشکلات خود می‌کنیم. گاه وقتی از خواب بیدار می‌شوم، حتا نمی‌دانم کجا هستم، بگذریم که حتا نمی‌دانم چه کاری انجام می‌دهم. در چنین شرایطی، از آن جایی که خدا سریع‌ترین و در دسترس‌ترین راهنما در زندگی من است، به او می‌گویم: "پدر آسمانی، امروز به حکمت تو نیاز دارم!" و او پاسخ می‌دهد: "دخترم، حواسم به تو هست!" اما به نظر می‌رسد خدا دوست دارد این دعا به شکلی خاص‌تر بیان شود.

"اما با ایمان درخواست کند و هیچ تردید به خود راه ندهد، زیرا کسی که تردید دارد، چون موج دریاست که با وزش باد به هر سو رانده می‌شود. چنین کس نپندارد که از خداوند چیزی خواهد یافت، زیرا شخصی است دو دل و در تمامی رفتار خویش ناپایدار." (یعقوب ۱: ۶-۸، هزاره نو)

"شجاعانه، باورمند و بدون لحظه‌ای درنگ و تفکر درخواست کنید. کسانی که نگران‌اند و در مورد دعایشان شک می‌کنند، شبیه موج دریا هستند که در برابر باد رانده و متلاطم می‌شوند. چنین اشخاصی گمان نکنند با این روش چیزی از خداوند خواهند یافت. آنها در دریا سرگردان می‌مانند و مسایل‌شان حل نشده باقی می‌ماند."

(یعقوب ۱: ۶-۸)<sup>۱۱۲</sup>

خدا عاشق لحظه‌ای است که ما شجاعانه دعا می‌کنیم و اجازه نمی‌دهیم شک بر آن سایه بیافکند. من دوست دارم اینطور فکر کنم که خدا ما را دعوت می‌کند به شیوه‌ای دعا کنیم تا آنچه را که در درونمان، ما را به وحشت می‌اندازد، به وحشت اندازیم! خدا در طول چند سال گذشته، من، جان<sup>۱۱۳</sup>، و تمام کارکنان موسسه بین‌المللی "پیام‌آور"<sup>۱۱۴</sup> را تحت فشار قرار داده است. در چنین شرایطی ما هیچ انتخاب دیگری نداشتیم، اما قلب و دست‌هایمان را به هم دادیم و چنان دعا کردیم که گوش‌هایمان مبهوت آن شد، و قلب‌هایمان با شنیدن دعایی که از دهانمان خارج می‌شد، به هیجان آمد.

#### خدا عاشق

لحظه‌ای است که  
ما شجاعانه دعا  
می‌کنیم و اجازه  
نمی‌دهیم شک بر  
آن سایه بیفکند

یکی از این موارد، وقتی بود که "جان" به رهبران گروه‌مان گفت که حقیقتاً حس می‌کند که خدا ما را در این چالش قرار داده که در یک دوره یک ساله، دویست و پنجاه هزار نسخه کتاب به صورت رایگان در اختیار کشورهای مختلف قرار دهیم.

من این عدد را چندین بار با خودم تکرار کردم. واقعیت این بود که ما در گذشته، بیشترین تعداد کتابی را که در طول یک سال هدیه داده بودیم، هفتاد هزار نسخه بود. دویست و پنجاه هزار نسخه، بزرگتر از حدی به نظر می‌رسید که حتا بخواهم آن را بر زبان بیاورم. پس پیشنهاد کردم درباره‌اش تجدیدنظر کنیم، و گفتم:

"فکر می‌کنی چه طور است که با صد هزار نسخه شروع کنیم؟!"

جان، بلافاصله و پیش از آن که شک من کل اتاق را پر سازد، پاسخ داد:

"لیزا، ایمان من رسیدن به دویست و پنجاه هزار نسخه است!"

ما تصمیم گرفتیم روی همین تعداد نسخه کتاب، کار کنیم. پس بلند شدیم و به شکلی دعا کردیم که در آن لحظه کاملاً غیرممکن و عجیب به نظر می‌رسید. اما صادقانه بگویم اگر به شکلی دعا نمی‌کنید که شما را به وحشت بیاندازد، دعایتان قطعاً دشمنتان را نخواهد ترساند. اما از قرار معلوم، درخواست

شجاعانه ما تنها چیزی بود که آسمان منتظر شنیدنش بود. در طول چند روز، برنامه ما و منابع مورد نیاز این پروژه مشخص شدند. کلیساهای، دوستان و حتی یک ستاره موسیقی با ما در تلاش برای رساندن این پیغام‌ها به ملل مختلف به صورت رایگان، همکاری کردند. کتاب‌ها به زبان‌های فارسی، عربی، ارمنی، اردو، چینی، ویتنامی، کامبوجی، بلغاری، اندونزیایی و بسیاری از زبان‌های دیگر ترجمه شدند. کتاب‌ها به زبان‌هایی ترجمه شدند که من حتی نمی‌دانم چگونه و به چه شکلی به دست رهبران، برادران و خواهرانی رسیدند که در کشورهای تحت جفا و در انزوا به سر می‌برند. شمشیرها شاید دولبه باشند، اما هرگز دودل و مردد نیستند. اگر تصمیم بگیریم ضربه بزنیم، باید ضربه بزنیم!

“نبرد زندگی در اکثر موارد، نبردی سخت و دشوار است، و پیروزی در آن، بدون تلاش و مبارزه، بُردی بدون افتخار است. اگر مشکلات و سختی‌ها وجود نداشته باشد، موفقیتی نیز وجود نخواهد داشت. اگر چیزی برای مبارزه وجود نداشته باشد، چیزی هم برای به دست آوردن وجود ندارد.”  
-ساموئل اسمایلز<sup>۱۱۰</sup>

پس ای عزیزان من، همه چیز به شما بستگی دارد: می‌توانید بگریزید و پنهان شوید و در حین تلاش برای فرار از سختی‌های زندگی، لعن و نفرین کنید و گریه و فریاد سر دهید و در این فرآیند مغلوب شوید، یا می‌توانید اجازه دهید مصیبت‌ها تبدیل به بوته آزمایش و کوره زندگیتان شوند تا قدرت شما را آبدیده کنند.

“چراکه انجیل ما تنها نه با کلمات، بلکه با قدرت و روح‌القدس و یقین کامل به شما رسید، چنان که نیک می‌دانید به خاطر شما چگونه در میانتان رفتار کردیم.” (اول تسالونیکیان ۱: ۵)

در پایان این بخش، دعای من برای شما این است:

“پدر آسمانی عزیز:

باشد که ما دختران تو، با قلب و هدف آسمانی تو یک شویم. باشد که زندگی‌هایمان به ظرافت در تار و پود تمام آنچه تو برای زیستن، دیدن، شنیدن، و داشتن ما می‌خواهید، تنیده شده باشد. ما را با خود یک سازا ما خود را تسلیم فرآیند تو می‌کنیم. ما را از کوره‌های آتش خود و تعمیر آب عبور ده، و ما را به شکلی بساز که هم بسیار بُرنده باشیم، و هم بسیار منعطف تا تمام اجزای زندگی ما بیانگر عشق و قدرت تو برای نجات باشد. در نام عیسا، آمین!”

در بخش بعدی، می‌آموزیم که چگونه این شمشیر را به شکلی هدفمند به کار بریم.

بخش سوم

مساج





## فصل هشتم

### شمشیر کلام

”زیرا هر چند در این دنیا به سر می‌بریم، اما به روش دنیوی  
نمی‌جنگیم.

چراکه اسلحه جنگ ما دنیوی نیست،

بلکه به نیروی الاهی قادر به انهدام دژهاست.”

(دوم قرن‌تیان ۱۰: ۳-۴)

شمشیری که به ما سپرده شده، با دست‌های ما بلند نمی‌شود، بلکه با کلام ما برافراشته می‌گردد. ما کلام خدا را همچون اسلحه‌ای به کار می‌بریم که پیش از آن که دیده شود، شنیده می‌شود. آخرین باری که جهان، شمشیر یا کلام خدا را در مقتدرانه‌ترین شکل خود دید، زمانی بود که عیسا قدم به این زمین نهاد. او به دنبال آن است که همگی ما جمعا رشد کرده و به همین اقتدار دست یابیم.

ما نیز همانند خداوند و منجی‌مان این قدرت را داریم تا با کلماتی که بر زبان می‌رانیم، شمشیر خود را به کار بریم. ما به عنوان سفیران ایمان، امید، و محبت او سخن می‌رانیم تا مردم زمین بدانند که تمامی آنها از طریق مرگ پسر خداوند با او آشتی داده شده‌اند. ما خادمان امید هستیم؛ کسانی که کلامشان، به دنیایی که با تاریکی، طعمی تند و تلخ یافته، نور و نمک می‌پاشند. کلمات، نادیدنی هستند اما اگر به شکلی ناشایست از آنها استفاده کنیم، می‌توانند مرگبار باشند.

”کلمات، اسلحه‌هایی نیرومند برای هر نوع مقصودی هستند؛

چه خوب و چه بد!”

-مانلی پی. هال<sup>۱۱۶</sup>

ما قدرت داریم کلماتی را به کار بریم که می‌توانند قلب افراد را بگشایند یا ببندند. اکنون زمان گفتن کلمات آسمان از طریق واژگان و اعمال خودمان به منظور آزاد ساختن دیگران است. زبان کهن ما، تمامی زبان‌ها را که زمانی از هم جدا شده بودند، با یکدیگر متحد می‌سازد، چراکه این زبان، کلمات خداست. تصورش را بکنید خدا زبان خودش را به ما بخشیده و ما مجبور نیستیم برای استفاده از آن، گرامر و نقطه‌گذاری آسمان را یاد بگیریم. او کلماتش را به شکلی مستحکم قالب ریخته و با دقت، ساختار هر جمله را شکل داده تا هر بخش و هر هجا، با قدرت درآمیخته و با وعده‌ها، نقطه‌گذاری شده باشد.

"تمامی کتب مقدس الهام خداست و برای تعلیم و تأدیب و اصلاح و تربیت در پارسایی سودمند است، تا مرد خدا به کمال برای هر کار نیکو تجهیز گردد."

(دوم تیموتائوس ۳: ۱۶-۱۷)

توجه کنید که کلام نمی‌گوید: "برخی" از آیات یا کتب مقدس الهام خدا بوده و مفید هستند، بلکه می‌گوید: "تمامی" کتب مقدس الهام خدا بوده و برای تأدیب، اصلاح و تربیت سودمند می‌باشند. اگر ما تنها بخش‌هایی از کلام را انتخاب و دست‌چین نماییم و سپس آنها را بر زبان رانده و بر اساس آنها زندگی کنیم، خود را برای مقابله با آنچه که در آینده در انتظار ماست، بدون آمادگی و غیرمسلح خواهیم یافت. کتاب مقدس، آینه ماست. کلام خدا قدرت دارد ما را تبدیل نماید تا راستی و حقیقت را بازتابانیم و دروغ و ناراستی را مُنکسر نماییم. خواندن و نظاره بر کلام، نه تنها باعث می‌شود روش صحبت کردن ما تغییر کند، بلکه ریشه و بنیاد واژگان ما را نیز دگرگون می‌سازد.

"او که از بالا می‌آید، برتر از همه است، اما آن که از زمین است، زمینی است و از چیزهای زمینی سخن می‌گوید."

(یوحنا ۳: ۱۳)

زبان قدرت دارد که برافرازد یا پست سازد، برکت دهد یا لعنت کند، شفا دهد یا مجروح سازد. ما می‌توانیم به شیوه این دنیا سخن بگوییم یا بر اساس الگوی آسمان! ترجمه دیگری از یوحنا ۳: ۱۳ چنین می‌گوید: "کسی که از بالا می‌آید، بالاتر از همه است و کسی که متعلق به این دنیای خاکی باشد، آدمی است زمینی و درباره امور دنیوی سخن می‌گوید، اما آن که از آسمان می‌آید، از همه بالاتر است."<sup>۱۱۷</sup>

ما همگی زمینی هستیم، اما مجدداً برای آسمان به دنیا می‌آییم [تولد تازه]. اگر من می‌فهمیدم که قرار است مابقی زندگیم را در این زمین در ایتالیا بگذرانم، منطقی بود که زبان ایتالیایی یاد بگیرم. قرار است ما تا ابد در

آسمان زندگی کنیم، پس منطقی است که اکنون زبان آسمان را یاد بگیریم. اکنون زمانی است که ما به زبان تولد دوباره خود - یعنی زبان سرزمین پدری مان سخن بگوییم.

"دل من به کلامی نیکو می جوشد؛

انشاء خود را خطاب به پادشاه می گویم؛

زبانم قلم نویسنده‌ای چیره دست است."

(مزمور ۴۵: ۱)

خدا می خواهد قدرت خود را "در" شما و "از طریق" شما نشان دهد. خدا هرگز قصد ندارد ما در همان محدودیت زبانی خود، و در نتیجه، قدرت محدود قلمرو بشری زندگی کنیم. دعا ما را دعوت می کند نوعی مداخله و شفاعت الاهی را تجربه نماییم که ما را به نقطه برتری بالا می کشاند که یک سر و گردن بالاتر از محدودیت زبان انسانی ماست.

قرار است ما تا ابد  
در آسمان زندگی  
کنیم، پس منطقی  
است که اکنون  
زبان آسمان را یاد  
بگیریم.

این بلندای جدید، به ما چشم اندازی بدیع و تازه می بخشد. وقتی ما کلام خدا را بلند می کنیم، در واقع شمشیرهایمان را بلند می کنیم: "مرگ و زندگی در قدرت زبان است." (امثال ۱۸: ۲۱)

کلمات خدا، بی عیب و نقص، زنده و درخشان هستند. کلمات خدا به شمشیرهای زنده ای تشبیه شده اند که در دستان ما قرار دارند و نور را به میان تاریکی می آورند. خداوند به فرزندان، زبان کهن، مقدس و نیرومند خود را سپرده است. این کلمات زنده باید با احترام و افتخار به کار برده شوند. وقتی کلمات مقدس او مورد سوءاستفاده قرار می گیرند یا در خشم و داوری به کار برده می شوند، تصویر ما در آینه کلام، مخدوش شده و آن را به درستی باز نمی تابانیم، و در نتیجه ی آن، نور آسمان به وسیله تاریکی نابود می شود.

من از قدیم دوست داشتم به یک زبان خارجی صحبت کنم. برایم بسیار شگفت انگیز است که بتوانم تعدادی لغت از یک زبان را بلد باشم تا وقتی به کشوری وارد می شوم، قادر باشم با مردم آنجا ارتباط برقرار کنم. من نیز مانند اغلب آمریکایی ها، یک دوره دوساله آموزش زبان های خارجی را گذرانده ام. اما آشنایی مختصرم با زبان فرانسه، به خاطر نداشتن هیچ تمرین و مکالمه ای به سرعت از بین رفت. اگر قرار بود واحد زبان ایتالیایی را برمی داشتم، باز هم در اصل ماجرا فرقی نمی کرد. تصورش را بکنید پدرم در ایالت متحده به دنیا آمده بود، اما زبان اول او، انگلیسی نبود. مادر و پدرش در جزایر سیسیل به دنیا آمده بودند، بنابراین ایتالیایی صحبت می کردند. در آن روزها، ایتالیایی ها مهاجران فقیری بودند که کاملاً نادیده گرفته می شدند. زبانشان آنها را با جامعه ایتالیایی های ساکن آمریکا، مرتبط

می ساخت، اما آنها را از انگلیسی زبانان امریکا جدا می کرد. پدرم به سرعت دریافت که لهجه اش او را از سایر بچه ها در مدرسه متمایز می سازد. و این برای او بسیار سخت بود که لهجه اش را در حالی که در خانه به یک زبان صحبت می کرد و همان روز ناچار بود در مدرسه به زبان دیگری صحبت کند، تغییر دهد. وقتی پدرم فقط ده سال داشت، مادر بزرگم بیوه شد. پدرم به عنوان پسر بزرگ خانواده مجبور بود سخت تلاش کند تا به مادرش انگلیسی یاد دهد تا او نیز بتواند از خانواده حمایت کند.

بر اساس آنچه پدرم برایم تعریف کرده، در سنین جوانی از خانه فرار کرده و نام خود را از "ونراندو" <sup>۱۱۸</sup> به "جوزف" <sup>۱۱۹</sup> تغییر می دهد و وارد نیروی دریایی می شود، و سرانجام در دانشگاه ایندیانا، به عنوان بازیکن فوتبال مشغول می شود. پس از گذراندن کالج، در یک شرکت هواپیمایی مشغول به کار می شود و با مادرم که او را در یک پرواز ملاقات کرده بود، ازدواج می کند. او سخت تلاش می کرد تا فاصله اش را با هر چیزی که او را به فقری مرتبط می ساخت که در آن بزرگ شده بود، حفظ نماید.

سالها گذشت و پدرم تاجر موفق شد. در حالی که بزرگ می شدم، مرا یک ایتالیایی بی مغز خطاب می کردند، در حالی که من اصلا نمی دانستم همشهری های ایندیانیایی من درباره چه چیزی صحبت می کنند. تمام چیزی که می دانستم این بود که وقتی با خانواده پدری ام در خانه مادر بزرگم جمع می شدیم، عموهایم با یکدیگر با صدایی بلند و هیجانی به زبانی ریتمدار و موسیقایی صحبت می کردند که من هرگز در خانه آن را نشنیده بودم. متأسفانه تنها چند عبارت و آهنگ از آن روزها در خاطرم مانده است. همیشه حسرت می خورم که ای کاش بیشتر یاد گرفته بودم. حتی حالا که به ایتالیا سفر می کنم، می توانم ریتم حرف زدن مادر بزرگم را به یاد آورم. وقتی زبان ایتالیایی را می شنوم، مثل آن است که مادر پدرم، دارد نوه اش را صدا می زند. آیا شما نیز آرزو دارید به یک زبان خارجی صحبت کنید؟! لطفا فکر نکنید منظورم تلاش کسل کننده و ملال آور برای یادگیری دستور زبان آن است، بلکه هدفم داشتن یک درک عمیق و ذاتی از آن زبان است تا بتوانید از عمق دل خود به آن زبان حرف بزنید.

شاید شما از قبل به یک زبان خارجی مسلط بوده باشید و بتوانید بسیار سلیس به آن زبان صحبت کنید. اگر چنین است، لازم نیست بگویم که این توانایی چه درهایی را به رویتان می گشاید و تا چه حد سریع قادر است میان غریبه هایی از دنیاها متفاوت، ارتباط برقرار کند. ترکیب مهیج در میان گذاشتن زبان و مقصودمان با یکدیگر، ساکنان کشورهای مختلف را به شکلی باشکوه به یکدیگر مرتبط می سازد.

وقتی ما کتاب هایمان را به زبان های دیگر ترجمه می کردیم، از این موضوع

Venerando ۱۱۸

Joseph ۱۱۹

در شگفت بودیم که پیغام‌مان از این طریق در دسترس دیگران قرار خواهد گرفت. کسانی که پیشتر در انزوا و تنهایی به سر می‌بردند، اکنون حس می‌کردند دیگر تنها نیستند. کسانی که این کتاب‌ها را دریافت می‌کردند، احساس می‌کردند نیازشان از طریق هدیه دیگران، مورد توجه قرار گرفته است. آنها نه تنها کلام خدا را به زبان خودشان دریافت می‌کردند، بلکه اکنون می‌توانستند آن را در قالب تجربیات انسانی دریافت کنند و برای نیازهای روزانه دنیای کنونی خود به کار ببرند.

وقتی کتاب "پرورش"<sup>۱۰۰</sup> را می‌نوشتیم، این ویژگی را به عنوان زبان دل معرفی کردم که در همه زنان، مشترک است. تربیت و پرورش نیز همچون زبان، به دو شیوه کلامی و غیرکلامی خود را بیان می‌کند. درست همان‌طور که زبان مادری، بیانگر خاستگاه ملی ماست، تربیت و پرورش نیز نمونه‌ای است از زبان مشترک ما. امیدوارم در این کتاب بتوانم علاوه بر اهمیتی که این دو دارند، لایه دیگری را نیز نشان دهم. می‌خواهم کمی عمیق‌تر شده و از زبانی صحبت کنم که حتی از زبان مادری یا زبان قلب مادران نیز قدرتمندتر است.

این چارچوب زبانی، قدرت دارد تا فراسوی روابط فردی نیز پیش رود. بسیاری از واژگان این زبان در خود، قدرت تغییر نادیدنی‌ها به دیدنی‌ها، و پدید آوردن "چیزی" از "هیچ" را دارند.

وقتی پدر آسمانی سخن گفت، خلقت آغاز گشت. با سخن او از دل تاریکی و خالی بی‌پایان و بی‌شکلی که در بی‌نظمی مطلق بود، نور و نظم پدیدار گردید. اگر ما قصد داریم دختران شگفت‌انگیزی باشیم که کارهای الهام‌بخش حیرت‌انگیزی برای جلال و تکریم خدای پر عظمت خود انجام دهیم، به واژگان و نام او نیازمندیم.

ما نیز همانند پدر آسمانی‌مان وقتی سخن می‌گوییم، افکار خود را آشکار می‌سازیم. وقتی خدا ما را خلق کرد، این درک عمیق را در ما نهاد تا بدانیم دریافت حیات، حمل کردن آن و سرانجام، به دنیا آوردن آن به چه معناست: "زیرا زبان از آنچه دل از آن لبریز است، سخن می‌گوید." (متی ۱۲: ۳۴) ما اغلب این آیه را به عنوان تذکری برای محافظت از دل‌مان به کار می‌بریم تا بتوانیم با گوش دادن به آنچه از دهان‌مان خارج می‌شود، قلبمان را تقویتش نموده، و دریابیم چه چیزی در آن انبار کرده‌ایم. اما من این بار می‌خواهم از منظری دیگر به این آیه بپردازم. به این آیه می‌توان به این شکل نگاه کرد: "زیرا خدا از آنچه دلش از آن لبریز بود، به کهکشان‌ها گفت که به وجود آیند."

"زیرا از آغاز آفرینش جهان، صفات نادیدنی خدا، یعنی قدرت سرمدی و الوهیت او را می‌توان با ادراک از امور جهان مخلوق، به روشنی دید. پس آنان را هیچ عذری نیست."

(رومیان ۱: ۲۰)

شما بسیار شگفت‌انگیزتر و پیچیده‌تر از اقیانوس‌ها، کوه‌ها و شیرها هستید!  
شما محبوبِ خداوند و بازتاب صفات نادیدنی او هستید.

در حین نجوای این زبان، فاصله‌های بیکرانی که وجود دارند، در چشم بر هم زدن کوتاهی می‌شوند و قلمرو زمین و آسمان، علیرغم فاصله زیادشان، به یکباره با هم متحد می‌گردند. این ما هستیم که باید به این زبان سخن بگوییم. زیرا این زبان پدر ماست. کتاب

مقدس علاوه بر این که مجموعه‌ای از کلام مکتوب خداست - که همچون شمشیر در دستان ما می‌باشد - زبانی زنده و پویا از خانه حقیقی ما در آسمان است. هر جمله، پر از آموزه‌ها، تصویرپردازی‌ها و تشبیهات ادبی هم برای سفر زمینی اکنون ما، و هم برای مکان متعالی و مقدس آینده‌ای است که در آن ساکن خواهیم شد.

اصول شمشیرزنی  
زمان‌بندی و سد کردن  
حرکات،  
حتا حملات تهاجمی‌ترین  
شمشیربازان را نیز خنثا  
می‌کند.

کلام او جایگزین همه زبان‌های آشنای ما می‌شود، زیرا کلمات او، منشأ و خاستگاه هر آن چیزی است که می‌بینیم. هر کس می‌تواند زبان پدر ما را به شکلی بی‌نقص و کامل، و بدون توجه به زبان مادری و لهجه‌اش صحبت کند. این متون کهن و نیرومند، برای هر گویش و قبیله‌ای در دسترس است.

زبان‌های گوناگون، زمانی به وجود آمدند که خدا قومی نامطیع را که زبانی مشترک داشتند، پراکنده ساخت. در زیر، گزارش کتاب مقدس از ماجرای برج بابل را می‌خوانیم:

“اما خداوند فرود آمد تا شهر و برجی را که بنی‌آدم بنا می‌کردند، ببیند. و خداوند گفت: اینک آنان قومی یگانه‌اند و ایشان را جملگی یک زبان است و این تازه آغاز کار آنهاست؛ و دیگر هیچ کاری که قصد آن بکنند، از ایشان بازداشته نخواهد شد. اکنون فرود آییم و زبان ایشان را مغشوش سازیم تا سخن یکدیگر را درنیابند. پس خداوند آنان را از آنجا بر روی تمامی زمین پراکنده ساخت و از ساختن شهر بازایستادند. از این رو آنجا را بابل نامیدند، زیرا در آنجا خداوند زبان همه جهانیان را مغشوش ساخت. از آنجا، خداوند ایشان را بر روی تمامی زمین پراکنده کرد.”

(پیدایش ۱۱: ۵-۹)

جالب توجه است که پروژه ساختمانی‌ای که غیرممکن به نظر می‌رسید، به خاطر دو عامل، ممکن شد: نخست: قومی متحد، و دوم: زبانی واحد! سعی

و تلاش آنها هر چند مورد تأیید خداوند نبود، اما موفقیت آمیز بود. نقشه و طرح‌های آنان برآمده از انگیزه‌های نامطبیعانه نسبت به فرمان خداوند در پیدایش، باب یک بود. اغتشاش زبان‌ها، نه تنها موجب توقف پیشرفت آنان گردید، بلکه باعث شد آن ملت متحد و یکپارچه، در چهارگوشه جهان، پراکنده شوند. داستان بشریت، با زبانی واحد شروع شد و من باور دارم با زبانی واحد که همانا زبان شگفت‌انگیز خدای ماست، پایان خواهد یافت.

”چون این صدا برخاست، جماعتی گرد آمده، غرق شگفتی شدند، زیرا هر یک از ایشان می‌شنید که آنان به زبان خودش سخن می‌گویند. پس حیران و بهت زده، گفتند: مگر اینها که سخن می‌گویند جملگی اهل جلیل نیستند؟ پس چگونه هر یک می‌شنویم که به زبان زادگاه ما سخن می‌گویند؟ پارت‌ها و مادها و عیلامیان، مردمان بین‌النهرین و یهودیه و کاپادوکیه و پونتوس و آسیا و فریجیه و پامفیلیه و مصر و نواحی لیبی متصل به قیروان و نیز زائران رومی (چه یهودی و چه یهودی شده)؛ و همچنین مردمان کرت و عربستان - همه می‌شنویم که اینان به زبان ما مدح اعمال عظیم خدا را می‌گویند.“

(اعمال ۲: ۶-۱۱)

وقتی صدای آسمان در زمین به گوش می‌رسد، بسیاری گرد خواهند آمد. وقتی ما حقیقتاً چیزی برای گفتن داشته باشیم، خدا راهی خواهد یافت تا آن را برای کسانی که به شنیدنش محتاج هستند، ترجمه نماید. وقتی ما خود را تسلیم او می‌کنیم تا به واسطه قدرت روح‌القدس کلام او را بر زبان آوریم، اتفاقات حیرت‌آوری رخ خواهد داد. من با تمام وجود، آرزومند این وحدت بیان برای شگفتی خدا هستم.

آیا مجذوب این حقیقت نمی‌شوید که خدا افرادی را از ناحیه‌ای (جلیل) برگزید که بی‌سواد محسوب می‌شدند، تا جلال حیرت‌آور خود را به مذهب‌یون و فرهیختگان و تحصیل‌کرده‌هایی که از تمامی نواحی در اورشلیم گرد آمده بودند، اعلام نماید؟ همه پیغام را شنیدند و حتا یک نفر نبود که آن را نفهمد. مهمتر از زبان مشترک زمینی، قدرتی است که در گفتن جمعی چیزی واحد وجود دارد. در روز پنتیکاست، اعلامیه آسمان، بر زمین خوانده شد و تمامی حاضران آن را فهمیدند.

خدای قادر متعال ما، پیروز است. محبت پر جلال و رحمت پرشکوه او بی‌حد و حصر است. عطیه‌ی رستگاری، تنها از طریق ایمان به او در دسترس است، و هر کس که او را می‌جوید، فیض و امید را خواهد یافت.

مسئله مهم در اینجا این نیست که شما به عطای صحبت به زبانها باور دارید یا خیر؛ در اینجا پرسش بزرگتری مطرح است که باید به آن پاسخ داد: آیا ما می‌خواهیم از واژگان خود به نحوی استفاده کنیم که تصویر ما را بزداید و خدا را جلال دهد؟! آیا ما با روش‌های الکن و پراشکال خود سخن می‌گوییم

یا از روش، و کلام بی‌عیب و نقص او بهره می‌جوییم؟! آیا ما اجازه می‌دهیم روح‌القدس ما را پر ساخته، و صدای متحد او گردیم؟!

من هرگز ندیده‌ام شرکت‌کنندگان، خود را در کاری به اتحاد ملزم نمایند؛ مگر آن که با هم برای هدفی والاتر، هم‌راستا شده باشند. یکپارچه ساختن خود با اهداف و زبان خداوند، موجب می‌گردد خدا نقشه‌ای تازه را آغاز نموده و قومی را پیرامون هدف و مقصود والای خود متحد سازد.

با وجود قطعات بی‌شمار و از هم گسسته شمشیر (بدن و کلام او)، و در نگاه گذرا و آنی ما، هر یک تنها نقش خود را شناخته‌ایم؛ نقشی جزئی و ناچیز! اما برای درک عملکرد یک جزء از یک مجموعه، بهتر است تصویری از کلیت آن مجموعه داشته باشیم و آن را در قالب آن کلیت، معنا کنیم.

قطعات گمشده به این معنا هستند که ما آنها را به عنوان بخش‌های پُر نشده می‌شناسیم و عملاً این بخش‌ها، آن جاهای خالی‌ای هستند که روح‌القدس و کلام خدا، آنها را پر می‌سازند. ما نبوت می‌کنیم و کلام ایمان را به کار می‌بریم، تا جوهره و ماده اصلی مورد نیاز بخش‌هایی را که هنوز ندیده‌ایم، فراهم سازیم. ما بخشی از یک کل هستیم، و خداوند همان "کل واحد" است که همگی ما در او هستیم.

سال‌های سال است که کلام خدا، به جای آن که اعلان شود، تفسیر شده است. ما عادت کرده‌ایم کلام خدا را به جای آن که به سادگی با همان قدرت، صلابت و جاودانگی‌ای که گفته و ثبت شده اعلام نماییم، ترجیح داده‌ایم آن را از صافی تجربیات انسانی، سلاقی اجتماعی، پیش‌داوری‌های رایج، تعصبات خود و مشورت‌های محدود بشری بگذرانیم. ما به جای بیان شفاف انجیل، آن را تفسیر کرده‌ایم.

ما وسوسه شده‌ایم که کلام خدا را تنها به اندازه نقش کوچک‌مان درک و تفسیر کنیم. در حالی که می‌بایست این کلام شگفت‌انگیز را در تمامیت خودش اعلان نماییم. ما برای گفتن به زبانی که آن را درک نمی‌کنیم، به ایمان نیاز داریم.

سال‌های سال است  
که کلام خدا، به  
جای آن که اعلان  
شود، تفسیر شده  
است.

"به ایمان درمی‌یابیم که کائنات به وسیله کلام خدا شکل گرفت، بدان گونه که آنچه دیده می‌شود از چیزهای دیدنی پدید نیامد."

(عبرانیان ۱۱: ۳)

خداوند جهانی را که ما می‌بینیم، با واژگانی شکل داد که آنها را نمی‌بینیم. هنگامی که همانند پدر خود عمل نموده و پژواک صدای او می‌شویم، شمشیر کلام، ماهیت اصلی خود را باز می‌یابد. وقتی ما تنها آنچه را که از ازل و به شکلی قدرتمند در آسمان شکل گرفته اعلام می‌کنیم، زمین مخلوق، آن کلمات



را بازشناخته و خود را با اراده خالق همسو می‌سازد.

وقتی ما به جای آن که زمین را با کلمات آسمان بسازیم، واژگان آسمان را از صافی زمین و تفکر زمینی مان عبور می‌دهیم، مفاهیم و معانی بسیاری در تفسیرهایمان از بین می‌روند. حکمت ما به جای آن که برگرفته از افراد روزگار خودمان باشد، باید از روزگاران کهن سرچشمه بگیرد. صادقانه می‌گوییم که همیشه فکر می‌کنم حرف‌های دوستان ایوب، تا زمانی که خدا پرده را کنار می‌زند، بسیار درخشان به نظر می‌رسید:

"کیست که مشورت را بی‌علم مخفی می‌سازد؟ لکن من به آنچه نفهمیدم تکلم نمودم.

به چیزهایی که فوق از عقل من بود و نمی‌دانستم."  
(ایوب ۲۴: ۳، ترجمه قدیمی)

در برخی از ترجمه‌ها، عبارات "در هاله ابهام فرو بردن"، "تیره کردن"، و حتی "گل‌آلود کردن" به کار رفته تا جزییات عبارت "مخفی ساختن" را بهتر توصیف نمایند. وقتی ما تلاش می‌کنیم چیزی را که قادر به درکش نیستیم، توضیح داده یا به نوعی توجیه کنیم، بر نور مشورت الاهی سایه می‌افکنیم و آن را تیره و تاریک می‌سازیم. وقتی ما بُرندگی کلمات آسمان را کند می‌سازیم، عظمت خداوند را زیر سوال می‌بریم. اگر من یکی از پسرانم را بفرستم تا به یکی از برادرانش بگوید: "مامان می‌خواهد فوراً بیای بیای طبقه پایین!"، از او توقع دارم جمله مرا عیناً به برادرش بگوید. اما وقتی چیزی را از قلم می‌اندازد یا چیزی را که من نگفته‌ام، اضافه می‌کند، ارتباط ما دچار اختلال می‌شود. مثلاً ممکن است او بگوید: "مامان می‌خواهد فوراً بیای بیای طبقه پایین و میز را بچینی!" (شاید چون او می‌خواسته برادرش میز را بچیند، مطلبی به جمله من اضافه کرده است). اگر من قصد داشتم پسرم سگ‌مان را برای هواخوری بیرون ببرد، یا صرفاً می‌خواستم با او مدتی وقت بگذرانم، به خاطر انتقال نادرست خواسته من، اوضاع به هم می‌ریزد. اگر پیغام من، به این شکل منتقل می‌شد که: "مامان می‌خواهد بیای بیای پایین!" و هیچ اشاره دیگری به فوریت و زمان انجام آن نمی‌شد، پسرم ممکن بود پاسخ دهد: "چشم!" اما بدون عامل فوریت زمانی، ممکن بود در انجام وظیفه‌اش تأخیر کند. اینها نمونه‌های کوچکی هستند که می‌توانند در مقیاس بسیار بزرگتری نیز رخ دهند.

خدا تنها کسی است که همه چیز را می‌داند. او می‌داند که ما همه چیز را نمی‌دانیم و به همین دلیل است که در امور مهم، حکمت خود را به ما می‌بخشد. اما ما نیز اغلب مانند پسرانم، علل پشت مسایل، فرمان‌های او، و نیز زمان بندی او را بی‌اهمیت می‌پنداریم.

ببینید این موضوع تا چه اندازه در فرمان و تعلیم پولس به پسر روحانی اش - تیموتائوس - صدق می‌کند:

“تو را مکلف می‌سازم که کلام را موعظه کنی و به گاه و به بی‌گاه آماده این کار باشی و با صبر بسیار و تعلیم دقیق، به اصلاح و توبیخ و تشویق بپردازی. زیرا زمانی خواهد آمد که مردم به تعلیم صحیح گوش فرانخواهند داد، بلکه بنا به میل خویش، معلمان بسیار گرد خود خواهند آورد تا آنچه را که گوش‌هایشان طالب شنیدن آن است، از آنان بشنوند؛ و از گوش فرادادن به حقیقت رویگردان شده، به سوی افسانه‌ها منحرف خواهند گشت.”

(دوم تیموتائوس ۴: ۲-۴)

ما به جای موعظه واژه‌های سبک، باید کلام نور را موعظه کنیم. من این موضوع را درک می‌کنم که دوره‌ای در گذشته وجود داشته که شمشیر کلام خدا، با نوعی شریعت‌گرایی افراطی به کار می‌رفته و بدون نور، موعظه می‌شده است. وقتی ما برنامه‌های کاری خودمان را به کلام خدا اضافه می‌کنیم، همواره درخشش آن را ضایع می‌سازیم. وقتی مردم با چیزی که برای شفا دادن آنهاست آسیب می‌بینند، از پذیرش آن و زندگی تحت نفوذ آن، سر باز زده و شانه خالی می‌کنند.

بسیاری از رهبران و خادمان برای نترساندن مردم، از گفتن برخی از حقایق کلام، طفره می‌روند و در تلاش برای جلب مخاطبان و حق‌جویانی با روحیه‌ای حساس، سعی می‌کنند با اضافه کردن زبانی فرعی به کلام خدا، آن را به شکلی عامه‌پسند ارائه دهند.<sup>۱۲۱</sup> به نظر من، شیوه آنها خیلی هم خوب است، اما زمانی دچار اشتباه می‌شویم که اجازه می‌دهیم با استفاده از این شیوه، در مورد پیغام انجیل گرفتار مسامحه‌کاری شویم.

“موجز سخن بگویید. واژه‌های کوتاه و مختصر، بهترین واژه‌ها هستند

و واژه‌های قدیمی، بهتر از همه.”

-وینستون چرچیل<sup>۱۲۲</sup>

وینستون چرچیل، سخنوری درخشان و برجسته بود که واژه‌هایش به فراسوی قلمرو روزگار خودش رسیدند؛ به حدی که ما امروز از آنها نقل قول می‌کنیم. من این طور فکر می‌کنم که این جمله توضیح می‌دهد که واژه‌های کوتاه و موجز، به روشنی حق مطلب را ادا می‌کنند، و در ضمن واژه‌های قدیمی، در گذر زمان، بهتر و کاراتر می‌شوند. تمام واژگان زمینی، در نهایت

۱۲۱ Seeker-sensitive: نوعی روش و ساختار کلیسایی در امریکاست که مبدعان آن “بیل هیبلز” و “ریک وارن” هستند. آنها در کلیساهایشان برای جذب مردم، برنامه‌های تفریحی مختلف می‌گذارند و سعی در ساده‌تر کردن مفاهیم کلام دارند.

۱۲۲ Winston Churchill

در برابر بی‌زمانیِ ابدیت، جدید محسوب می‌شوند.

یهودیان در زمان عیسا از دو زبان استفاده می‌کردند: زبان عبری که مختص معبد و مطالعه کتاب مقدس بود و زبان آرامی، که زبان رایج مردم کوچه و بازار بود. عیسا، قدرت واژه‌های مقدس و پنهان خدا را بین مردم کوچه و بازار آورد، اما اجازه نداد تقدس، درگیر عوام‌گرایی شود. بلکه او بود که عوام را با تقدس، مانوس ساخت.

آیا ما در تلاش برای جلب رضایت همه مردم اجازه می‌دهیم واژه‌هایمان پیش‌پاافتاده و عامه‌پسند شده و به این منظور از سنگینی تقدس ابدی آنها می‌کاهیم؟! اجازه دهید از زندگی خودم مثالی بزنم. من سالهاست به مخاطبانم می‌گویم که خود را از افتادن در دام‌های گذشته برهانند، زیرا با خداوند "گذشته شما، آینده شما نیست!"

"گذشته شما، آینده شما نیست!" عبارتی است که من در سال ۱۹۹۴ در دعا از خداوند یافتم. معمولا اکثر شرکت‌کنندگان در سمینارهایم، این جمله را به یادگار به خانه می‌برند. حقیقتی که در این جمله وجود دارد، این است که بخش‌هایی از زندگی، تاریخ مصرف دارند.

وقتی این جمله در راستای بخشی از کلام که تأییدی بر آن است اعلام می‌شود، قدرت تبدیل‌کنندگی بسیاری دارد. در واقع عبارت "گذشته شما، آینده شما نیست"، به نوعی خلاصه فیلیپیان ۳: ۱۳-۱۴ است:

"برادران، گمان نمی‌کنم هنوز آن را به دست آورده باشم؛ اما یک کار می‌کنم،

و آن این که آنچه در عقب است به فراموشی می‌سپارم و به سوی آنچه در پیش است خود را به جلو کشانده، برای رسیدن به خط پایان می‌کوشم، تا جایزه‌ای را به دست آورم که خدا برای آن مرا در مسیح عیسا به بالا فراخوانده است."

جمله من درست است، اما به کار بردن آن قدرت کمتری از خود حقیقت دارد. یک اصطلاح عامیانه‌ی مشتق‌شده از یک حقیقت، قدرت به مراتب کمتری از خود جمله اصلی دارد. ما می‌توانیم با فرض این که دیگر استفاده از متون مقدس در موعظه‌های ما ضرورتی ندارد، از واژگانی استفاده کنیم که از قدرت، تهی هستند. همیشه زمانی که به دنبال مفاهیم کتاب مقدس بدون استفاده از کتاب مقدس هستیم، کم می‌آوریم.

عبارت‌های کوتاه و شعارمانند را به راحتی می‌توان به یاد آورد، چون به سادگی قابل فهم هستند. در این عصر ارتباطات از طریق شبکه‌های اجتماعی، اگر مجموع‌های از کلمات به قدر کافی مختصر و مفید باشند، به سرعت ظرف چند دقیقه در سراسر جهان پخش می‌شوند. اما این واژگان در پس قدم‌هایشان، چه باقی می‌گذارند؟! آیا فیسبوک و توییتر، قدرت دگرگون

ساختن دارند؟! من امیدوارم چنین باشد، زیرا میلیون‌ها نفر زمان‌های بسیاری را در محدوده نفوذ این شبکه‌های اجتماعی صرف می‌کنند. من دعا می‌کنم نتیجه شبکه‌های اجتماعی، پدید آمدن نسلی از "حکیمان جاهل"<sup>۱۳۳</sup> نباشد که همه چیز را می‌دانند، اما هیچ کاری نمی‌کنند.

چرا دعوت به "سلاهِ" (در سکوت و ترس و احترام ماندن) به فراوانی در سرتاسر مزامیر به کار رفته است؟! "درنگ"، به "زمان" اجازه می‌دهد تا واژگان تقدیس‌شده با درخشش بی‌زمانی‌شان، به میان قلمرو هر فکر تاریکی رسوخ کنند. بدون صدای روح‌القدس، هیچ الزامی نسبت به گناه وجود ندارد، و در نهایت، هیچ مشورت حکیمانه‌ی راستینی نیز در کار نخواهد بود.

من از نوع واژه‌هایی که به کار می‌بریم تا خود را در واقعیت زمان حال بازیابیم، در شگفت می‌شوم. با "ویلیام بوث"<sup>۱۳۴</sup> - مؤسس سپاه رستگاری - مصاحبه کردند و از او پرسیدند مایه نگرانی‌اش برای کلیسای قرن آینده چیست؟ پاسخ او چنین بود:

"در پاسخ به پرسش‌تان باید بگویم به نظر من بالاترین خطری که با آن مواجه خواهیم بود، مذهب بدون روح‌القدس، مسیحیت بدون مسیح، بخشش بدون توبه، رستگاری بدون تولد تازه، سیاست بدون خدا، و بهشت بدون جهنم است!"

زمانی که این هشدار نبوتی را خواندم، قلبم تیر کشید؛ چنان بود که گویی نوک شمشیری در آن فرو رفته باشد! درد من به خاطر اشتباهات دیگران نبود، بلکه علت آن، اشتباهات خودم بود. اکنون زمان آن نیست که اردوهای مان را جدا کنیم و انگشت اتهام به سوی یکدیگر بلند کنیم. شرایط بدن مسیح [کلیسا]، بسیار سخت و بحرانی است.

اگر آنچه ما در طی دهه‌های گذشته، اعلان کرده‌ایم، پدیدآورنده این واقعیت تلخ رایج گشته است، پس باید با عزمی راسخ بنیانی جدید بر صخره محکم کلام خدا بنا نهیم.

"هستند که سخنان باطل‌شان چون ضرب شمشیر است، اما زبان حکیمان شفا می‌بخشد."

(امثال ۱۲: ۱۸)

اجازه دهیم حکمت، سخن بگوید و ما بار دیگر شاهد شفا باشیم!

## هشدارها

بسیاری از مسایل زندگی ما، با برچسب هشدار همراه‌اند، و قطعا در رابطه با واژه‌هایی که به کار می‌بریم نیز اخطارهای گوناگونی داده شده است. هشدار: مرگ و حیات در قدرت زبان (یا کلمات) است. هشدار: در سخن گفتن، کند باشید. هشدار: افکار و واژه‌ها، واقعیت وجودی و هستی شما را می‌سازند.

”مراقب افکار تان باشید، آنها واژه‌های تان می‌شوند.  
مراقب واژه‌های تان باشید، آنها تبدیل به اعمال تان می‌گردند.  
مراقب اعمال تان باشید، آنها عادات شما می‌شوند.  
مراقب عادات تان باشید، آنها شخصیت شما می‌شوند.  
مراقب شخصیت تان باشید، شخصیت تان، سرنوشت تان می‌شود!“  
-نویسنده، ناشناس

این نقل قول بسیار قدرتمند، ما را در موقعیتی قرار می‌دهد تا به شکلی زندگی کنیم که در آن پیوسته افکار، واژه‌ها، اعمال و عاداتمان را کنترل و اداره کنیم. این فرآیند تصاعدی، واقعیت دارد. اما لازم نیست در یک نظارت دایمی زندگی کنیم و پیوسته در حال سانسور و اصلاح افکارمان باشیم. به جای این کار می‌توانیم خدا را دعوت نماییم تا افکار و روش‌های ما را مطابق اصول خود تغییر دهد. و این به مراتب آسانتر از اصلاح آنها با توانایی‌های خودمان است.

”خداوند می‌فرماید: افکار من افکار شما نیست، و نه راه‌های من، راه‌های شما.“

زیرا چنان که آسمان از زمین بلندتر است، راه‌های من نیز از راه‌های شما و افکار من از افکار شما بلندتر است.  
چنان که باران و برف از آسمان می‌بارد، و دیگر بدانجا بازمی‌گردد، بلکه زمین را سیراب کرده، آن را باور و برومند می‌سازد، و برزگر را بذر و خورنده را نان می‌بخشد، همچنان خواهد بود کلام من که از دهانم صادر می‌شود. بی‌ثمر نزد من بازنخواهد گشت، بلکه آنچه را خواستم به جا خواهد آورد، و در آنچه آن را به انجامش فرستادم، کامران خواهد شد.“

(اشعیا ۵۵: ۸-۱۱)

ذهن ما در حین خواندن کلام او تازه می‌شود. در همان حینی که ذهن ما تازه می‌شود، افکار ما نیز تغییر می‌کند. این تغییرات در الگوهای فکری ما، موجب تغییر در نحوه بیان، ارتباط با خودمان، جهانمان و دیگران می‌شود. این تحول در زبان ما موجب تغییر در اعمالمان شده و ما را به اهداف آسمان برای زمین متصل می‌سازد. کلمات ما به تدریج تبدیل به پژواک اراده

و خواست پدر آسمانی مان می‌گردد، و بدین ترتیب تاکستان<sup>۱۲۰</sup>، شروع به شکوفا شدن می‌کند.

کلام زنده خدا، سرچشمه تمام قدرت و حقایق دگرگون کننده است. باید بدانیم که راستی، یک فرضیه نیست که بدان شک کنیم، بلکه کلمه یا کلام است که جسم پوشید؛ یعنی عیسا!

"عیسا به او گفت: من راه و راستی و حیات هستم؛ هیچ کس جز به واسطه من، نزد پدر نمی‌آید." (یوحنا ۱۴: ۶)

تفاوت بسیار زیادی میان "گفتن راستی" و "بودن راستی" وجود دارد! ما باید نمونه و الگوی او را دنبال کرده و راستی را زندگی نماییم. او راستی و حقیقتی بدون تاریخ انقضاست، زیرا او تا به ابد زنده است! او به عنوان حقیقت ابدی، در لحظه شما را پیش می‌برد و گفته‌های ما، تنها در نور و پویایی کلام اوست که شما را تغییر می‌دهند.

عبارت من، یعنی "گذشته شما، آینده شما نیست"، همانند دری است که نصفه و نیمه باز است، اما کلام او، دروازه‌ای است که کاملاً گشوده است. حقیقت و راستی خداوند، قدرت دارد شما را متمایز ساخته و در نور خود ببوشاند. چقدر شگفت‌انگیز است که پدر ما نه تنها به ما زبانی بخشید، بلکه عیسا مسیح را نیز بخشید تا همچون الگویی به ما نشان دهد چگونه زندگی کنیم و چه بگوییم.

"پاسخ عیسا چنین بود: آمین، آمین، به شما می‌گویم که پسر از خود کاری نمی‌تواند کرد مگر کارهایی که می‌بیند پدرش انجام می‌دهد؛ زیرا هرچه پدر می‌کند، پسر نیز می‌کند."  
(یوحنا ۵: ۱۹)

کلام خدا نه تنها زنده است، بلکه این کلام، اراده او نیز می‌باشد. من این را از کجا می‌گویم؟ زیرا عیسا اراده پدر را نشان داد و کلمه خدا در جسم انسانی گشت.

در نتیجه، وقتی عیسا به این جهان آمد، گفت:

"به قربانی و هدیه رغبت نداشتی،  
اما بدنی برای من مهیا ساختی؛  
از قربانی‌های تمام‌سوز و قربانی‌های گناه خشنود نبودی.  
آنگاه گفتم: اینک من می‌آیم،  
تا اراده تو را ای خدا به جای آورم؛  
در طومار کتاب درباره‌ام نوشته شده است."  
(عبرانیان ۱۰: ۷-۵)

در اینجا سوالی مطرح می‌شود؛ چه چیزی از ما در طومار کتاب نوشته شده است؟! بر طبق باب دوم کتاب اعمال رسولان، ما دختران خدا بخشی از این شاهکار آسمان هستیم و در این دوران، هنگامی که ریزش روح خدا را بر خودمان تجربه کنیم، دوشادوش پسران خدا نبوت خواهیم کرد. ما او را در زیر خیمه آسمانی خدمت خواهیم کرد که با عجایب و شگفتی‌ها درآمیخته و بر زمینی گام خواهیم نهاد که از آیات و نشانه‌ها لبریز شده است. در روزگار ما، هر کس که نام خدا را بخواند، نجات خواهد یافت (اعمال ۲: ۱۷-۲۱ را ببینید). این طرح شگفت‌انگیز اراده سخاوتمندانه او برای ماست.

آیا می‌خواهید اراده او را انجام دهید تا آنچه را که درباره شما نوشته شده، نظاره‌گر باشید؟! بیایید این لحظه را مغتنم شمرده و آن را با دعا مُهر کنیم:

“پدر آسمانی؛

دخترت را بنگر! من آمده‌ام تا اراده تو را به جا آورم.

باشد همچنان که من کلامت را با گفتن آن و از طریق زندگیم اعلام می‌کنم، تمام آنچه درباره من نوشته شده، در زندگیم به واقعیت بدل

شود. در نام عیسا، آمین!”





## فصل نهم

# شمشیر برداشت محصول

“آیا این سخن را نشنیده‌اید که چهار ماه بیشتر به موسم درو نمانده است؟ اما من به شما می‌گویم، چشمان خود را بگشایید و ببینید که هم‌اکنون کشتزارها آماده درو است.”

(یوحنا ۴: ۳۵)

تنها یک شمشیر، مختص آمریکای شمالی وجود دارد که در سبک آمریکایی واقعی‌اش وسیله‌ای چندمنظوره بوده که عملاً بیش از بیست کاربرد مختلف داشته است. کاربردهای مختلف این کارد بزرگ<sup>۱۳۶</sup> را می‌توان در چهار دسته اصلی خلاصه کرد که عبارتند از: تمیز کردن کوره‌راه‌ها، تغییر محیط اطراف، برداشت محصول، کشتن و دفاع از خود.

در اینجا نمونه‌هایی از کاربرد این کارد بزرگ را با هم بررسی می‌کنیم. از آنها در باز کردن کوره‌راه‌ها و حفظ و نگهداری از گذرگاه‌ها، همچنین برای ریز کردن خاک‌برگ‌ها جهت کوددهی باغ‌ها، و قطع کردن چوب‌های مورد نیاز برای تهیه آتش استفاده می‌شد. با استفاده از این کاردهای بزرگ، محیط را برای ایجاد اردوگاه تمیز می‌کردند و ضمن کوتاه کردن علف‌ها و درست کردن پرچین در بوته‌زارها، امکان وجود شرایط متنوعی را در مکان‌های اقامتی فراهم می‌آوردند. این ابزار به عنوان وسیله‌ای عالی برای هرس کردن درختان و شکل دادن به درختان مو و ایجاد تاکستان‌ها، ساختن تیرهای عمودی، چادرهای مخروطی (چادرهای سرخپوستی)، ایجاد داربست و ساخت سرپناه شناخته می‌شد. از این کارد برای چیدن برنج، نیشکر، ذرت، چاودار، ارزن، جو، گندم، جو دوسر، و تهیه علوفه برای دام‌ها و نیز شکستن نارگیل و دانه‌هایی مانند گردو و فندق استفاده می‌شد. این کارد کاملاً برای چیدن و دروی گیاهانی که محصول اصلی‌شان در بالای خاک بود و امکان رها کردن ریشه به عنوان کود، در زمین وجود داشت، ایده‌آل بود.

کابرد دیگر آنها برای محافظت و کشتن بود. هرچند در اصل برای این منظور

طراحی نشده بودند، اما به عنوان اسلحه‌ای نیرومند برای دفاع شخصی به کار گرفته می‌شدند. این کاردها قابلیت دفع حمله مهاجمان، حیوانات وحشی و کشتن مارهای سمی را داشت. همچنین برای ذبح حیوانات اهلی نیز مناسب بود.

این کاردهای بزرگ به نوعی ترکیبی از چاقو، داس، تبر و شمشیر بودند، و به خاطر استفاده‌های فراوانی که داشتند، جزوی از زندگی روزمره انسان‌ها در اکثر نقاط دنیا به شمار می‌رفتند. برایم جای شگفتی است که با وجود چنین فهرست بلندبالا و تأثیرگذاری چگونه تا به حال بدون یکی از این کاردهای بزرگ زنده مانده‌ام!

در صفحات بعد، قصد دارم بر این موضوع متمرکز شوم که وقتی ما جاده‌ها را آماده و تمیز می‌کنیم، محیطمان را تغییر می‌دهیم، و محصول را برداشت می‌کنیم، ممکن است چه اتفاقی بیفتد؟! شما می‌توانید راهتان را پیدا کنید؛ پناهگاهی بسازید و از ثمره زحماتتان بهره‌مند شوید. اما در عین حال، در طول این مسیر ممکن است با برخی مارهای سمی روبه‌رو شوید که لازم است به سرعت آنها را بکشید.



## پاکسازی و نگهداری گذرگاه‌ها<sup>۱۳۷</sup>

هیچ چیزی زیباتر و کاملتر از کلام خدا روشنگر مسیر و کوره‌راه روحانی ما نیست. با کمی پرسه و قدم زدن در میان کتاب امثال، به راحتی دروغ‌هایی را کشف خواهید کرد که در پیش و پس وجودتان پنهان شده‌اند. راه‌ها صرفاً برای به پایان رساندن، ساخته نشده‌اند. هر راه و سفری که در آن رخ می‌دهد، دربردارنده منظور و مقصودی هستند. گاهی بیش‌ازحد زود رسیدن، زیانبار است. بسیار خطرناک است که بدون رشد و بلوغ و کامل شدن شخصیتمان، به پایان مسیر برسیم. شخصیت و قوت، اغلب با ماندن در مسیر است که شکل می‌گیرند. امثال ۲۰: ۲۱ به ما هشدار می‌دهد آنچه که در شتاب به دست می‌آید، غالباً در انتها برکتی نخواهد داشت.

ما با استفاده از وسایل کارآمد و ایرودینامیک در حمل‌ونقل، تقریباً ارتباط خودمان را با مقصود و هدف جاده و راه، از دست داده‌ایم. زندگی و روابط پرثمر، با پریدن از نقطه "الف" به نقطه "ب"، آن‌هم به سریعترین شکل ممکن ساخته نمی‌شوند، بلکه با آموختن درس‌هایی شکل می‌گیرند که در طول سفر، سر راهمان قرار می‌گیرند.

۱۳۷ Path: بیشتر به معنای کوره راه، راه باریک یا گذرگاه است. هرچند در ترجمه‌های مختلف کتاب مقدس به عنوان "راه" ترجمه شده است.

در عصر ما که پیاده‌رو داریم، کوره‌راه‌ها بیشتر مُعرف گذرگاه‌های کثیف و میانرُهای داخل جنگل‌ها و مزارع می‌باشند. در روزگاران گذشته این واژه<sup>۱۳۸</sup>، بیانگر جاده‌ای بود که مردم از میان آن عبور و مرور می‌کردند و راه‌های باریک دیگری به آن متصل بود. متأسفانه ما تبدیل به افرادی شده‌ایم که از یک مکان به مکان دیگر آنقدر سریع جابه‌جا می‌شویم که از گشودن راه‌های فرعی‌ای که ما را به دیگران متصل می‌سازند، غافل می‌مانیم. هزینه‌ی این سفرهای دائمی افقی ما به اقصاء نقاط زمین، از جاده‌های عمودی ما تأمین می‌شوند.<sup>۱۳۹</sup>

اتفاقی نبود که یکی از استراتژی‌های امپراتوری روم برای غلبه و فتح جهان، ساختن پل و جاده بود. این به رومیان کمک می‌کرد ارتش خود را با سهولت به هر نقطه‌ای منتقل کرده و فرهنگ خود را صادر نمایند. پل‌ها، جاده‌ها و گذرگاه‌ها با طرح و برنامه‌ای حساب‌شده، منطقه بی‌طرف محسوب می‌شدند. اما همان‌طور که در زمان روم باستان می‌بینیم، نیروی متخاصم نیز می‌توانست به همان سادگی نیروهای متحدین از این جاده‌ها استفاده نماید. در عصر ما جاده‌های دیجیتالی، جهان را احاطه کرده‌اند. اینترنت و شبکه‌های اجتماعی همانند جاده‌ها و گذرگاه‌هایی مجازی هستند. اما در ارتباط با گذرگاه‌های شبکه‌های اجتماعی باید بسیار مراقب بود و آنها را جانشینی برای ارتباطات شخصی نساخت. بسیاری از ازدواج‌ها در معرض خطر فروپاشی قرار دارند. چراکه یکی از زوج‌ها تنها در رختخواب خود خوابیده و دیگری، عملاً با اینترنت خود ازدواج کرده است. چه کسی به دنبال دوستی است که به خاطر کنار نگذاشتن گوشی تلفن همراهش، در هیچ مکالمه‌ای شرکت نمی‌کند؟!

هر روز سفری است در مسیر زمان، حتا اگر هرگز خانه‌مان را ترک نکنیم، باز از دل زمان عبور می‌کنیم. شغل، سرنوشت، دوستی و خانواده نیز درست همانند زمان، راه‌ها و مسیر عبور خود را دارند، و ما به ناچار از میان آنها عبور می‌کنیم. علاوه بر چالش گشودن یک راه و برداشتن موانع، ضرورت حفظ و ابقای این راه‌های باز و هموار نیز وجود دارد. ما باید اطمینان داشته باشیم که دیگران به خاطر غفلت ما، در مسیر گرفتار نمی‌شوند.

بگذارید موضوع را ساده‌تر کنم. ما بر طبق مزامیر و امثال، در نهایت در طی مسیر زندگی با دو نوع راه روبه‌رو می‌شویم: یکی راهی که به نور و حیات می‌انجامد و دیگری، راهی که ما را به ورطه تاریکی و مرگ می‌کشاند. هیچ میانرُ و حد واسط دیگری وجود ندارد. انتخاب ما کاملاً روشن است؛ ما باید راه خداوند برگزینیم که به نور و حیات منتهی می‌شود. اما دوره‌هایی در زندگی ما وجود دارند که برای انتخاب

گذرگاه یا راه درست، محتاج نوری اضافی می‌باشیم.

به عنوان مثال، ما در دوران جوانی به طور طبیعی فاقد تجربه هستیم. در دوره‌هایی که درد و بحران وجود دارند، ما بینایی و بصیرت خود را از دست می‌دهیم. در دوره‌های تاریکی ممکن است راه‌مان را گم کنیم. بعضی مواقع، ورودی راه‌مان فاقد تابلوی راهنما یا بدون هرگونه چراغ و روشنایی است. لذا برای آن که مسیرمان آشکار و روشن شود، نیازمند نوری اضافی هستیم. با استناد به گفته حکیمانۀ مزمورنویس، یاد می‌گیریم که: "باز شدن کلام تو نور می‌بخشد، و ساده‌لوحان را فهم می‌گرداند." (مزمور ۱۱۹: ۱۳۰)

این مطلب به این معناست که ما در سطح نور محیط پیرامونمان، محدود نشده‌ایم. هنگامی که کلام خدا وارد قلب ما می‌شود، نه تنها راهنمای جان ماست، بلکه نور مورد نیاز برای گذر از مسیر و جاده زندگی را نیز فراهم می‌سازد. خطراتی که در تاریکی در کمین ما هستند، در نور آشکار می‌شوند.

## راه‌های کهن و جدید

خدا بیشتر از همیشه از ما می‌خواهد راه‌های تازه ایجاد کرده و گذرگاه‌های قدیمی را دوباره بگشاییم. مدت‌ها پیش قوم خدا از شاهراه تقدس جدا افتاده و راه خود را گم کرده بودند. برای عبور و شناختن مسیری که پیش روی ماست، به کلام خدا نیاز داریم. درست همان‌طور که آن کاردهای بزرگ راه ما را در میان آن طبیعت وحشی، پاک و نمایان می‌ساختند، شمشیر کلام خدا نیز قدرت دارد تا هر آنچه را که مانع ما می‌شود، ببرد.

خدا بیشتر از  
همیشه از ما  
می‌خواهد راه‌های  
تازه ایجاد کرده و  
گذرگاه‌های قدیمی  
را دوباره بگشاییم

این بدان معناست که شاید ما ناچار به عبور از گذرگاه‌هایی باشیم که صعب‌العبور به نظر می‌رسند. اما می‌توانیم با استفاده از کلام خدا آنها را پاک کرده و مسیر قدم‌هایمان را هموار و روشن سازیم. اگر شما یک مسیحی هستید، دشمن نمی‌تواند مانع ورود شما به جاده رستگاری و نجات گردد. اما صدالبته تلاش خود را خواهد کرد تا شما را از ورود به آن منصرف سازد. نور کلام خدا به ما بصیرت لازم را می‌بخشد؛ بصیرتی که ما را قادر می‌سازد:

"تو را از راه<sup>130</sup> شریران رهایی خواهد بخشید و از مردمانی که سخنان منحرف می‌گویند؛

که راه راست را ترک می‌کنند تا در راه‌های تاریک گام بردارند؛ که از عمل

۱۳۰ واژه به کار رفته در این بخش از آیه، نه به مفهوم "راه"، بلکه به معنای "روش" می‌باشد.

بد خشنوندند و از انحرافی که در شرارت است، شادمان؛ که راه‌هایشان کج است و در طریق‌های خویش گمراهند."

(امثال ۲: ۱۲-۱۵)

از این آیات می‌آموزیم که سخنان منحرف، ما را از راه راست منحرف ساخته و به راه‌های تاریک رهنمون می‌گردند، و این لعنت‌ها در نهایت، ما را از راه حیات جدا می‌سازند. این آیات سه چیز را نشان می‌دهند: "شرارت، روشی دارد. شرارت، راهی (مسیر/جاده) دارد. شرارت، زبانی دارد." این مطلب خود مدعایی است بر این که پارسایی نیز: "روشی دارد، راهی دارد، و زبانی دارد" (که البته شما از پیش می‌دانستید).

واژه "روش" ۱۳۱ به معنای "شیوه"، "عُرف"، "طرز عمل"، "تکنیک"، "راه" و "رسم"، "تدبیر جنگی"، "اسلوب" و "سبک" است. برخی از روش‌ها یا راه‌های شریر عبارتند از: "غرور، ناطاعتی، بی‌احترامی، تهمت، غیبت، دروغ، انحراف، زنا، بت‌پرستی، هرزگی، ستیزه‌جویی، انتقام‌جویی، تنفر، حسادت، جادوگری و خشم".

واژه "راه" ۱۳۲ با واژه "روش (راه)" فرق دارد. زیرا روش (راه)، طریق یا شیوه‌ای است که شما بر اساس آن سفر می‌کنید، اما راه (معیر، گذرگاه، جاده)، مسیری است که شما در طول آن پیش می‌روید. روشی که شما برای رفتن به جایی انتخاب می‌کنید، می‌تواند تفاوت‌های زیادی داشته باشد. مثلاً می‌توانید پیاده بروید یا با هواپیما سفر کنید، اما راه یا مسیرتان در کل یکی است. مثلاً از غرب به شرق می‌روید. بر اساس مضمونی که در آیات فوق وجود دارد، روش سفر در مسیر و جاده‌ی پارسایی، با گفتن حقیقت و راستی ممکن می‌شود، نه با دروغ!

واژه و مفهوم سومی که در آیات بالا وجود دارد، واژه "زبان" است. خواه این مطلب را درک کنیم، خواه آن را نفهمیم، واقعیت این است که آنچه می‌گوییم، هم روش سفر ما را تعیین خواهد کرد، هم مقصد ما را. زبان، در عین حال که قدرت دارد ما را در مسیر و طریق راستی قرار داده و پیش ببرد، می‌تواند ما را از شرارت نیز جدا سازد. به طور خلاصه می‌توان گفت که "روش (راه)"، معرف چگونگی سفر است. "راه"، مسیر و جاده‌ای است که از آن عبور می‌کنیم و انتخاب هر دوی اینها به واژه‌ها و "زبانی" بستگی دارند که به کار می‌بریم. زبان ما یا واژگانی که برمی‌گزینیم، قدرت تعیین مسیر زندگی ما را دارند.

اما وقتی شما در تلاش برای پیدا کردن راه‌تان هستید، تکلیف چیست؟ چه می‌شود اگر روی راهی قدیمی پوشیده شده باشد یا به دنبال نگهداری و

۱۳۱ Way: این واژه، در زبان انگلیسی هم مفهوم "راه" به معنای "مسیر" را دارد و هم "راه" به معنای "روش".

ابقای راهی باشید تا دیگران بتوانند راه خودشان را پیدا کنند؟ چه طور این راه‌ها را شناسایی می‌کنید؟ قبول دارم که بسیاری، به خاطر راهنمایی‌ها و هدایت‌های نادرست، راه‌شان را گم کرده‌اند. شریعت‌گرایی افراطی، بسیاری را از دینداری و ایمان واقعی دور ساخته، در حالی که در طرف مقابل، مسیر بی‌قانونی وجود دارد؛ مسیری که مسافران خود را به دام شهوت و خشم می‌افکنند. کاملاً غیرمنطقی است که بخواهیم در راه‌هایی قدم بگذاریم که دیگران را به جایی نرسانده است. ما این فرصت را داریم تا در راهی جدید گام برداریم که منجر به حیات می‌شود. (عبرانیان ۱۰: ۲۰ را ببینید)

”به جایی نروید که راه، شما را بدان می‌خواند، بلکه به جایی بروید که راهی نیست و از خود راهی به جای بگذارید!“  
-رالف والدو امرسون<sup>۱۳۳</sup>

منظورم نیست که این موضوع، ضد و نقیض به نظر می‌رسد. اما برخی مواقع، راه‌های عدالت و پارسایی، مستلزم خط‌مشی‌ای غیرمتعارف‌اند. عیسا هرگز از مسیر پارسایی و عدالت منحرف نشد، اما او همواره یک پیشرو بود. زمانی که شاگردانش را به سرتاسر زمین فرستاد تا هر ملتی را شاگرد او سازند، به آنها مأموریت داد آنان نیز روش او را دنبال کنند. پیش از صلیب، تمامی راه‌های رستگاری و نجات به معبد اورشلیم ختم می‌شد. اما پس از قیام پرشکوه او، جلجتا تبدیل به مرکزی شد که از آن معابدی از جنس جسم و خون به سرتاسر جهان گسیل شدند. هم "مارتین لوتر"<sup>۱۳۴</sup> و هم "مادر ترزا"<sup>۱۳۵</sup> مسیر معمولی‌ای را که همه از آنان توقع داشتند، ترک کردند تا راهی جدید برای دیگران از خود بر جای بگذارند.

شما با مراجعه به خداوند است که می‌توانید راهی جدید ایجاد کنید. در واقع آن قدر منتظر هدایت خداوند می‌مانید تا به جایی روید که او هم در عمل و هم در کلام خود، شما را به سوی آن هدایت می‌کند. ما کلام او را می‌خوانیم، در روش‌های او تفکر می‌کنیم، به زبان او سخن می‌گوییم و آنچه که می‌جوییم، در مقابل دیدگان‌مان گشوده می‌شود. او از طریق قدرت کلامش، در جایی که به نظر هیچ راهی وجود ندارد، راهی ایجاد می‌کند. خدای ما می‌داند که چگونه ما را در گستره بی‌مسیر بیابانی شنی، یا در میان پهنای آبی بیکران دریاها هدایت نماید.

”راه فریب را از من دور دار،  
و شریعت خویش را بر من ارزانی فرما.  
من طریق وفاداری را برگزیده‌ام،  
و قوانین تو را پیش روی خود گذارده‌ام.

خداوندا، به شهادت تو می‌چسبم؛  
مگذار سرافکننده شوم.  
در طریق فرمان‌های تو می‌دوم،  
زیرا تو دل مرا وسعت می‌بخشی."  
(مزمور ۱۱۹: ۲۹-۳۲)

### تغییر محیط

کاربرد دیگر کاردهای بزرگ، توانایی آنها در شکل دادن و ساختن محیطی جدید بود.

من و جان سال‌ها پیش خانه‌ای در میان زمین‌های پردرخت فلوریدا ساختیم. وقتی کارگران با بولدوزر به جان زمین افتادند و آن را پاکسازی کردند، همه موش‌ها، آفت‌ها، مارها و عقرب‌ها فرار کرده و به حاشیه مزرعه پناه بردند. ما با ایجاد تغییری فوری در محیط، جایی برای خانه و محدوده چمن‌کاری آن باز کردیم. اما این به معنای ناپدید شدن ساکنان پیشین زمین ما (موش‌ها، مارها و غیره) نبود. آنها فقط جابه جا شده بودند.

"چون ابلیس همه این وسوسه‌ها را به پایان رسانید، او را تا فرصتی دیگر ترک گفت.

عیسا به نیروی روح به جلیل بازگشت و خبر او در سرتاسر آن نواحی پیچید."

(لوقا ۴: ۱۳-۱۴)

عیسا نه تنها در بیابان روزه گرفت، بلکه با شیطان نیز روبه‌رو شد. او بی‌رمق شد، اما خالی نشد. او زمانی که بازگشت، از نیروی روح‌القدس پُر شده بود. روزه، چیزی فراتر از غذا نخوردن است. روزه، دورانی است که در آن تعیین می‌کنیم چه چیزی اولویت زندگی ماست و نسبت به سایر چیزها برتری دارد. ما از خود خالی می‌شویم تا خدا ما را پر سازد.

بعضی مواقع محیط پیرامونتان نیاز به تغییراتی بنیادی دارد؛ لازم است تلویزیون را خاموش کنید، اینترنت را قطع کنید، و سیم تلفن را بکشید. زمانی که همه این صداها خاموش می‌شوند، این فرصت را دارید تا خودتان را به قدر کافی آرام و ساکت سازید. با این وجود، روزه دعوتی برای تفکر و مکاشفه‌ای عمیقتر از خودتان نیست، بلکه دعوتی است برای تجربه و مکاشفه‌ای ژرف‌تر از خداوند.

"آن که در مخفیگاه آن متعال قرار گزیند،

زیر سایه قادر مطلق به سر خواهد برد.

درباره خداوند می‌گوییم: اوست پناه من و دژ من،

خدای من که بر او توکل دارم."

(مزمور ۹۱: ۱-۲)

می‌توانید ببینید که زندگی شما نیز به همین منوال است. زمانی که عیسا وارد زندگی شما شد و عرشه زندگیتان را تمیز نمود، دشمن ناپدید نگشت، بلکه تنها به حاشیه رانده شد. دشمن نرفته است. او صرفاً خارج از دید ماست و به دنبال فرصتی می‌گردد تا دوباره جای خود را در زندگی ما پیدا کند. برای اجتناب از حمله مجدد دشمن، می‌بایست محیط و روشی تازه در زندگی خود ایجاد نمایید. حال ببینید وقتی قوم اسرائیل به حوالی سرزمین وعده می‌رسند، خداوند به آنها چه فرمانی می‌دهد:

*"آنچه را که در نظر خداوند درست و نیکو است به جای آر، تا سعادت‌مند باشی و به آن سرزمین نیکو که خداوند سوگند خورد به پدران تو بدهد داخل شده، آن را تصرف کنی، و تا او دشمنانت را از پیش روی تو براند، چنان که خداوند وعده فرموده است."*

(تثنیه ۶: ۱۸-۱۹)

خداوند ما، دشمنانمان را از پیش روی ما رانده، و این وظیفه را به ما سپرده تا به آن سرزمین داخل شده و آن را تصرف نماییم. همان‌طور که نور بر تاریکی غالب آمده و آن را به کناری رانده است، شریر نیز توسط خداوند، مغلوب گشته و به حاشیه رانده شده است. عیسا منجی جهان است و این بر عهده ماست تا این انجیل را برگرفته و با محبت بر این زمین بتازیم و آن را فتح نماییم.

*"اینک شما را اقتدار می‌بخشم که ماران و عقرب‌ها و تمامی قدرت دشمن را پایمال کنید، و هیچ چیز به شما آسیب نخواهد رسانید. اما از این شادمان مباشید که ارواح از شما اطاعت می‌کنند، بلکه شادی شما از این باشد که نام‌تان در آسمان نوشته شده است."*

(لوقا ۱۰: ۱۹-۲۰)

قبول داریم که عده‌ای به شکلی افراطی از این آیات برای توجیه عمل کنترل کردن مارها استفاده می‌کنند تا اقتدار روحانی خود را به اثبات برسانند.<sup>۱۳۶</sup> این عمل، احمقانه، مغرورانه، و در اغلب موارد بسیار خطرناک است. قرار نیست ما خودمان را در چنبره مارها قرار دهیم، چراکه به این می‌ماند که خود را در چنبره قدرت دشمن قرار داده باشیم. ما اقتدار یافته‌ایم تا بر آنها پای بگذاریم، نه آن که آنها را در دستان خود نگه داریم! ما باید آنها را پایمال کنیم، نه آن که در آغوش بگیریمشان!

۱۳۶ در برخی از کلیساها با استناد به مرقس ۱۶: ۱۸ و لوقا ۱۰: ۱۹-۲۰ مارها را با دست‌هایشان در طی جلسه می‌گیرند تا اقتدار خود را ثابت نمایند. نخستین بار این عمل در کلیسای "آپلاچیا" توسط "جورج هسلی" باب شد.



## برداشت محصول

در دوران برداشت، باید راه‌ها تمیز شده و از آنها مراقبت نمود تا دروکنندگان بتوانند به مزارع برسند.

"آیا این سخن را نشنیده‌اید که چهار ماه بیشتر به موسم درو نمانده است؟ اما من به شما می‌گویم، چشمان خود را بگشایید و ببینید که هماکنون کشتزارها آماده درو است. هماکنون، دروگر مزد خود را می‌ستاند و محصولی برای حیات جاویدان گرد می‌آورد، تا کارنده و درو کننده با هم شادمان شوند. در اینجا این گفته صادق است که یکی می‌کارد و دیگری می‌درود. من شما را فرستادم تا محصولی را درو کنید که دسترنج خودتان نیست. دیگران محنت کشیدند و شما دسترنج آنان را برداشت می‌کنید." (یوحنا ۴: ۳۵-۳۸)

موسم برداشت، فصل کوتاهی است که فوریت شدیدی در آن وجود دارد و باید آنچه را که در دستان خود داریم (شمشیر خود)، برای بیش از یک مقصود به کار بندیم. روزگار ما شبیه دوران "نحمیا" است که در حین ساختن، ناچار به دفاع از خود نیز بود. ما نیز به همین شکل باید در حین برداشت، از خود و محصولمان دفاع کنیم.

"برای نبرد آماده شوید! جنگاوران را برانگیزانید! همه مردان جنگی نزدیک آیند و حمله کنند. گاوآهن‌های خویش را به جهت شمشیر در هم بشکنید و قلاب‌های هُرس خویش را به جهت نیزه." (یوئیل ۳: ۹-۱۰)

اغلب کسانی که در درو محصول شرکت نمی‌کنند، نسبت به آنانی که مشغول درو محصول هستند، دچار چشم‌وهم‌چشمی می‌شوند و سعی می‌کنند با آنان به رقابت بپردازند. رقابت مشکلی است که از زمان هابیل و قائل وجود داشت و تبدیل به جنگی برای جلب رضایت خدا شد. جای رقابت در میدان المپیک است، نه در خانه خداوند! عیسا و یحیا، همکارانی بودند که از به چالش کشاندن دیگری پرهیز می‌کردند. آنان می‌دانستند کاری که می‌کنند مهمتر از محبوبیت ایشان است.

وقتی عیسا خود را در رود اردن آشکار ساخت، یحیای تعمیددهنده فریاد می‌زد و قوم یهود را به مسیر توبه از طریق تعمید آب و اعتراف به گناهانشان فرامی‌خواند. وقتی عیسا پا به درون آب گذاشت تا یحیا او را نیز مانند دیگران تعمید دهد، یحیا به او اعتراض کرد (متا ۳: ۱۳-۱۵ را ببینید). یحیا می‌دانست که یک مُنادی است، و عیسا همان کسی است که خبر آمدنش را می‌دهد. وقتی هر دوی آنان خود را تسلیم این فرآیند نمودند، آسمان گشوده شد و صدای خداوند شنیده شد که عیسا را به عنوان پسر خدا معرفی نمود (آیات ۱۶-۱۷ را بخوانید).

عیسا پس از سپری کرن چهل روز در بیابان، با شاگردانش در کنار یحیا و شاگردان او شروع به تعمیر دادن نمود. فریسیان و صدوقیان آمدند تا کار آنها را نظاره کرده و حساب تعمیرهایشان را نگاه دارند.

"چون عیسا دریافت که فریسیان شنیده‌اند او بیش از یحیا پیرو یافته، تعمیرشان می‌دهد - شاگردان عیسا تعمیر می‌دادند نه خودش - یهودیه را ترک گفت و دیگر بار رهسپار جلیل شد." (یوحنا ۴: ۱-۳)

در فصل برداشت محصول، به جای آن که اجازه دهیم آنانی که زیر اقتدار خداوند و مالک حصاد نیستند، ما را به رقابت بکشانند، بهتر است مزرعه را ترک کنیم.

عیسا تصمیم گرفت به جلیل بازگردد و در مسیر بازگشت، مزرعه‌های آماده حصاد را پیدا کرد! عیسا خسته و تشنه کنار چاه آبی ایستاده بود که زنی بی‌قیدوبند که برای کشیدن آب از چاه آمده بود، او را در آنجا دید. شهادت این زن پس از دیدارش با عیسا، درهای شهر سوخار سامره را باز کرد و بسیاری از سامریان، به عیسا ایمان آوردند (آیات ۴ تا ۳۰ را ببینید).

وقتی رهبران مذهبی موفق نشدند یحیا و عیسا را به رقابت با هم بکشانند، سعی کردند جایگاه آنان را به میدان رقابتی بین مردم تبدیل کنند. چشم‌وهم‌چشمی و رقابت همواره به دنبال کشاندن مردم به وضعیتی است که به ناچار هر کدام طرف یکی را بگیرد. یحیا فردی پیشرو بود که دوره خدمت و هدف خود را درک کرده بود. طلایه‌داران و پیش‌قراولان، مزرعه را دوپاره نمی‌کنند. ما نیز بسان او، باید نداکننده‌ای باشیم که خواهد آمد.

اصول  
شمشیرزنی  
در نبرد شمشیرها، حفظ آرایش  
امری اساسی است.  
در غیر این صورت، متحدان از جانب  
شمشیرهای یکدیگر  
در معرض خطر قرار می‌گیرند،  
زیرا آنها در نزدیکی  
یکدیگر می‌جنگند.

## کشتن یا دفاع

وقتی محیط پیرامونمان را تغییر می‌دهیم و راه‌ها را از گیاهان وحشی پاک می‌سازیم، اغلب سر و کله مارها پیدا می‌شود. اگر می‌بینیم دشمن خود را آفتابی کرده است، قرار نیست با نیروی انسانی خود با او دربیافتیم. ما می‌توانیم او را با استفاده از شمشیر کلام خدا و عبارت "مکتوب است..."

بکشیم. یکی از کارهای مهم در آماده ساختن زمین و بیرون کردن ساکنان آن، حمله کردن به مارها و عقربهاست.

علاوه بر بیابان و محیط‌هایی که با شاخ و برگ درختان پوشیده شده، مزرعه‌ها نیز جای مناسبی برای پنهان شدن مارهای سمی است. ساقه‌های بلند جو، سوراخ مارها را می‌پوشاند و حرکات آنها را مخفی می‌سازد.

می‌توان گفت که فصل برداشت، ترکیبی از تغییر محیط و ایجاد راه‌هاست. دروکاران در صفوفی یکپارچه شروع به چیدن خوشه‌های قد برافراشته می‌کنند و جمع‌آوری‌کنندگان در پی آنها، حاصل کار ایشان را جمع‌آوری می‌نمایند. اگر جانوری وحشی مثل مار در مزرعه پیدا شود که هم دروکاران و هم جمع‌کنندگان را تهدید می‌کند، باید بلافاصله کشته شود. این کار بر عهده دروگر است نه جمع‌کننده، چراکه شما به عنوان یک جمع‌کننده، قادر نیستید با دست خالی با آنها دربیفتید. در چنین شرایطی، ابزاری که به عنوان درو به کار می‌رود، بلافاصله تبدیل به ابزاری برای دفاع می‌شود. حتی اگر مار در موقعیتی نباشد که بتواند آسیبی برساند، باز هم باید از آنجا بیرونش کرد.

هرگز اجازه ندهید خطری که شما را تهدید می‌کند، بدون اخطار و هشدار و در اثر سهل‌انگاری، به مزارع دیگر وارد شود. اگر خطری را می‌بینید، آن را اطلاع دهید. اگر امکان اطلاع‌رسانی ندارید، به دیگران هشدار دهید ماری در مزرعه‌شان است.

\*\*\*

پس بیاید کلام خدا را همچون کاردی بزرگ به کار گیریم و راه و مسیر پیش رویمان را پاک ساخته، محیط پیرامون مان را با برداشت محصول دگرگون سازیم و با هر ماری که سر راهمان قرار می‌گیرد، برخورد نماییم.

\*\*\*

”پدر آسمانی:

مرا در راهی که باید بروم با نور کلامت هدایت کن، و مرا تعلیم ده تا در طی مسیر زندگی، جاده پشت سرم را برای دیگران به روشنی نشانه‌گذاری کنم. می‌خواهم از کلامت بهره برده و محیطی بسازم که دیگران را به شکوفا شدن ترغیب نماید. تصمیم دارم از قلبم به خوبی پاسبانی کنم تا مبادا دچار اشتباه شده و به رقابت با همکارانم برخیزم.

چشمانم را بگشا تا ببینم مزرعه‌هایی که زندگی ما را احاطه کرده‌اند، سفید شده و آماده درو هستند. در نام عیسا. آمین.”



## فصل دهم

# شمشیر نور

"آنچه اکنون می‌بینیم، چون تصویری محو است در آینه؛ اما زمانی خواهد رسید که روبه‌رو خواهیم دید. اکنون شناخت من جزئی است؛ اما زمانی فرا خواهد رسید که به کمال خواهیم شناخت، چنان که به کمال نیز شناخته شده‌ام."

(اول قرن‌تین ۱۳: ۱۲)

در دنیای واقعی، تا به حال هیچ شمشیر نورانی‌ای جز به شکل لیزر وجود نداشته است. با این وجود در دنیای "جنگ ستارگان"<sup>۱۳۷</sup> نمونه‌های تصویری آینده‌نگارانه‌ای وجود دارد که مایلیم از آن شمشیرهای نورانی برای آنچه که می‌خواهم توضیح دهم، وام بگیرم. این سلاح، سلاحی است که از خود تشعشعاتی درخشان ساطع می‌کند.

عیسا تا به انتهای دالانی تاریک و طولانی، نور ماست. و در نهایت وقتی او را می‌بینیم، شبیه او می‌شویم. ما نسبت به این دنیای موقت خاکی، برتری و مزیت داریم، اما در بهترین حالت نسبت به ابدیت، همه چیز برایمان مبهم، جزئی، محدود و پرفاصله است. اما وقتی ابدیت، زمان را می‌بلعد، آنگاه به کمال رسیده و او را در قلمروی بی‌سایه، رودررو خواهیم دید. این گفته به این معناست که ما اکنون قادر به دیدن کل تصویر نیستیم. با این وجود، برای درک و دریافت آنچه که انجام می‌دهیم، هرگز نیاز مبرمی به دیدن دقیق و کامل نداریم.

به قول معروف "به این سادگی‌ها که به نظر می‌رسد، نیست!" بنابراین برای زندگی در این دنیای خاکی، نیازمند شمشیر نور یا بصیرت هستیم. وقتی چشمانمان کاملاً باز است، بیشتر از زمانی که با چشم نیمه‌باز می‌نگریم، قدرت تشخیص داریم. اغلب، واقعی‌ترین چیزها آن چیزهایی هستند که آماده دیدن آنها نیستیم.

ما در دوره‌ای از بارداری زندگی می‌کنیم که باید گوش به زنگ و آماده باشیم. ما در زمانه‌ای زندگی می‌کنیم، که به خاطر وجود سایه‌هایی انبوه، نور بسیار برجسته‌تر به نظر می‌رسد. در سرتاسر عهد جدید، به ایمانداران هشدار داده شده که زمین در زمان‌های آخر، خود را تسلیم محیطی مملو از گناه، تعالیم دروغین و فریب خواهد نمود. پولس در توصیف عصر ما به تیموتائوس چنین می‌گوید:

"اما آگاه باش که در روزهای آخر، زمان‌های سخت پیش خواهد آمد. مردمان خودپرست، پولدوست، لاف زن، متکبر، ناسزاگو، نافرمان به والدین، ناسپاس، ناپاک، بی‌عاطفه، بی‌گذشت، غیبت‌گو، بی‌بندوبار، وحشی، دشمن نیکویی، خیانتکار، بی‌مبالات و خودپسند خواهند بود. لذت را بیش از خدا دوست خواهند داشت و هر چند صورت ظاهر دینداری را دارند، منکر قدرت آن خواهند بود. از چنین کسان دوری گزین."

(دوم تیموتائوس ۳: ۱-۵)

اگر تیموتائوس نیاز داشت تا دو هزار سال پیش از شرایط عصر ما آگاه شود، اکنون ما چقدر بیشتر نیازمند بالا بردن سطح آگاهی‌مان نسبت به زمان خود هستیم! دقت کنید که پولس نمی‌گوید سختی‌ها، در نتیجه‌ی بحران‌های اقتصادی، زمین لرزه، و جنگ شدت می‌گیرند. شرایط زمین، ملت‌ها، یا وضعیت بنگاه‌های اقتصادی مسایلی نیستند که زمان ما را تحت فشار قرار می‌دهند. مشکلات ما ناشی از تاریکی قلب انسان‌هاست.

سرتاسر عهد جدید لبریز از هشدارهایی است نظیر: "بیدار باشید"، "آگاه باشید"، "مراقب باشید"، "توجه کنید"، "مواظب باشید"، "گوش به زنگ باشید" و "به تعالیم رسولان و کلام خدا به دقت توجه کنید!" نه تنها نسبت به معلمان دروغین، بلکه نسبت به خطر خودفریبی نیز به ما هشدار داده شده است.

اما در وجه مخالف نیز، زندگی در ترس دایمی نسبت به خطر فریب، شما را به سرایشی جاده‌های اشتباه سوق خواهد داد. زندگی در ترس، منجر به تصمیمات اشتباه می‌شود، زیرا ترس، مشاوره و حشمتناک است (مگر ترس خداوند). خداوند هرگز روح ترس را به شما نبخشیده، بلکه روح قوت، محبت و انضباط را بخشیده است (دوم تیموتائوس ۱: ۷ را ببینید). این عطیه روح، دقیقاً سه ویژگی‌ای را داراست که برای گام برداشتن در بصیرت و به کار بردن شایسته کلام، ضروری هستند.

کلام خدا چراغی است که با روشن کردن راه ما، در همان حین که اعمالمان را داوری می‌کند، به قلب ما نیز بصیرت می‌بخشد. بدون نور کلام خدا، تنها در تاریکی و ترس از آنچه نمی‌بینیم، به این سو و آن سو می‌رویم.

"باز شدن کلام تو نور می‌بخشد، و ساده‌لوحان را فهم می‌گرداند."

(مزمور ۱۱۹: ۱۳۰)

من عاشق تصویری هستم که در این آیه وجود دارد. وقتی کلام خدا را همچون نقشه گنج می‌گشاییم، صاحب دید و بصیرت می‌شویم. در ترجمه‌های دیگر این آیه، عبارات "کشف کلام خدا"، "تعلیم کلام"، "ورود به کلام" و غیره آمده است.

بدون بینش و بصیرت حاصل از کلام خدا، ممکن است به سادگی دشمن را به جای دوست خود فرض کنیم و گذشته شخص را آینده او لحاظ نماییم. زیرا قلمرو سایه‌ها، دید ما را مخدوش کرده و تصاویر پیش روی ما را دچار اعوجاج می‌نماید. اما وقتی نور بر این شرایط می‌تابد، شما آنچه را که در برابرتان است، به طور دقیق و کامل می‌بینید.

"زیرا کلام خدا زنده و مؤثر است و بُرنده‌تر از هر شمشیر دو دم، و چنان نافذ که نفس و روح، و مفاصل و مغز استخوان را نیز جدا می‌کند، و سنجشگر افکار و نیت‌های دل است."

(عبرانیان ۴: ۱۲)

بنابراین فرآیند آبدیده شدن ما، باید در بخش‌های عمیق‌تری انجام شود که معمولاً دیده نمی‌شوند. این بدان معناست که هسته درونی عملکرد غیرارادی ما می‌بایست نیرومند گردد. چه سودی دارد اگر بازوانی نیرومند، شمشیری را به دست گرفته باشند که گلوی هم‌زمان و متحدان خود را می‌بُرد، و یا پاهای پرتوانی داشته باشیم که محکم و پابرجا بر زمینی اشتباه ایستاده‌اند؟! اگر تنها به دنبال موفقیت و پیروزی بر اساس نیرو و توان خود باشیم و از قلب و روح خود غفلت ورزیم، به هیچ جایی نخواهیم رسید.

وقتی در مورد هنر شمشیرزنی مطالعه می‌کردم، آموختم که یک شمشیرباز خوب، حرکتی را که در جریان است، به خوبی می‌بیند. او به شکلی غریزی و با پیشدانی می‌داند که حرکت بعدی حریف‌اش چیست و در نتیجه، مطابق آن برای مقابله با حمله حریف، خود را در وضعیت مناسب قرار می‌دهد. در آیه زیر، پولس رسول در نامه به کلیسای قرنتس به آنان فرمان می‌دهد تا محبت خود را بار دیگر به برادری که پیشتر توبیخ شده بود، ابراز نمایند: "تا شیطان بر ما برتری نیابد، زیرا از طرفندهای او بی‌خبر نیستیم." (دوم قرنتیان ۲: ۱۱)

## غلبه بر نقشه‌های شریر

برنامه دشمن چیست؟ برنامه شریر، جدا ساختن ما از خداوند و از یکدیگر با استفاده از شگردهایی نظیر: احساس تقصیر، قضاوت، احساس شرم، و شک می‌باشد. ما می‌توانیم با این طرفندها از طریق محبت، قدرت، خویشتنداری و انضباط برخوردار نماییم.

نخست محبت:

”دعایم این است که محبت شما هر چه بیشتر فزونی یابد و با شناخت و بصیرت کامل همراه باشد.“ (فیلیپیان ۱: ۹)

جایی که رشد محبت متوقف می‌شود، تاریکی فریب فزونی می‌یابد، اما جایی که محبت شکوفا می‌گردد، حکمت و بصیرت به شکلی شایسته افزایش می‌یابند. می‌توانم صادقانه بگویم که تا به حال کسی سخنی حکیمانه و بابصیرت به من نگفته، مگر آن که نخست مرا دوست داشته و محبت کرده باشد.

”آن که می‌گوید در نور است اما از برادر خود نفرت دارد، هنوز در تاریکی به سر می‌برد. اما آن که برادر خود را محبت می‌کند، در نور ساکن است و در او هیچ سبب لغزش نیست. اما آن که از برادر خود نفرت دارد، در تاریکی است و در تاریکی گام برمی‌دارد. او نمی‌داند کجا می‌رود، زیرا تاریکی چشمانش را کور کرده است.“

(اول یوحنا ۲: ۹-۱۱)

این مطلب کاملاً روشن و ساده است؛ تنفر در تاریکی زندگی می‌کند، و محبت در نور! آنان که در نفرت به سر می‌برند، در تاریکی لغزش می‌خورند و از آنجایی که کور هستند (خودفریبی)، نمی‌دانند به کجا رهسپارند. اما آنان که در محبت به سر می‌برند، در نور گام برمی‌دارند. آنها می‌دانند به کجا می‌روند و هرگز لغزش نمی‌خورند.

زنان در نکته‌بینی و درک حسی و شهودی نسبت به مردان برتری دارند، و این مزیت آنان است. راهی که دختران خدا بر اساس آن می‌توانند درک شهودی و قوه بصیرت خود را در تعادل نگه دارند، تمرین و مشق محبت است. در اینجا با استناد به اول قرن‌تین ۱۳: ۴-۷ چند تمرین ویژه بصیرت را پیشنهاد می‌کنم:

۱. محبت، واکنش نشان نمی‌دهد؛ محبت صبور و مهربان است.
۲. محبت، فهرستی از گناهان گذشته را نگه نمی‌دارد.
۳. محبت، به خدا اعتماد می‌کند، پس همه چیز را متحمل می‌شود.
۴. محبت، از راستی شادمان می‌شود.
۵. محبت، از گذشته مشورت نمی‌گیرد.
۶. محبت، به دنبال بهترین‌هاست.
۷. محبت، خود را به سوی آینده امتداد می‌دهد.

قدم دوم، اقتدار و قدرت است:

هیچ اقتداری بدون قدرت وجود ندارد. در عین حال، هیچ قدرت مشروع و برحق نیز بدون اقتدار وجود ندارد. هر دوی اینها عطیه‌هایی از جانب خداوند می‌باشند. برای بازشناختن هر دو، ابتدا لازم است جایگاه و مقام



خود را بشناسیم:

"اما شما ملتی برگزیده و مملکتی از کاهنان و امتی مقدس و قومی که ملک خاص خداست هستید، تا فضایل او را اعلام کنید که شما را از تاریکی به نور حیرت‌انگیز خود فراخوانده است."

(اول پطرس ۲: ۹)

این جایگاه، بدون توجه به اصل و نسب و مقام و منزلت شغلی‌تان، جایگاه راستین و مأموریت حقیقی شما در زندگی است. شما در مسیح، نسل برگزیده دختران؛ نسلی از کاهنان سلطنتی و سفیران امتی مقدس می‌باشید. شما ملک خاص او هستید و باز خرید شده‌اید تا آن چیزی را اعلام نمایید که او برایتان در زمانی فراهم کرد که از تاریکی شما را فراخواند تا در نور پر جلال او تا ابد زندگی کنید. این قدرت شهادت شماست!

سپس به سومین عامل می‌رسیم: یعنی خویشنداری و انضباط و داشتن ذهنی شفاف و بی‌عیب.

۱۳۸ معنای "خویشنداری" و داشتن ذهنی

بی‌عیب چیست؟ فرهنگ لغات "وبستر" ۱۳۹ واژه "بی‌عیب" را "بدون زخم، بیماری، نقصان، کاستی، خطا؛ دارای توانایی استدلال منطقی، مستدل، محکم و قابل اعتماد تعریف می‌کند. تنها خداست که می‌تواند چنین ذهن و نگرشی را در میان دنیایی که ناسالم، خرد و درهم شکسته و معیوب است، ببخشد تا بتوانیم در همه مراحل و شرایط، استدلالی منطقی داشته باشیم. کلام خدا

قدرت دارد تا ذهن ما را تازه ساخته و از ذهنی معیوب به ذهنی بی‌عیب تبدیل نماید. درست همان‌طور که رویارویی مردی برهنه و دیوانه با عیسای مسیح موجب شد تا خود را ببوشاند، آرام گیرد و ذهنی بی‌عیب بیابد، مواجهه با کلام خدا نیز می‌تواند شما را دگرگون سازد (مرقس ۵: ۱-۱۵ را ببینید).

وقتی ذهن ما دستخوش امواج توفانی است، محال است بتوانیم بصیرت داشته باشیم. بصیرت به معنای تغییر رژیم غذایی ما از شیر کلام خدا به غذای گوشتی‌ای است که به کسانی که می‌دانند چگونه آن را هضم و جذب کنند، قدرت می‌بخشد. این امر از طریق تازه شدن ذهن ما در اثر تابش مستقیم نور کلام خدا تحقق می‌یابد. اما در عین حال باید به تمرین بصیرت نیز پردازیم و آن را پرورش دهیم.

۱۳۸ Sound Mind: در انگلیسی به معنای "خویشنداری" است. اما نویسنده، به عمد کلمات آن را به صورت مجزا معنا نموده و به مفهوم "ذهن شفاف و بی‌عیب" می‌رسد.

Merriam-Webster ۱۳۹  
sound ۱۴۰

"اما غذای سنگین از آن بالغان است که با تمرین مداوم، خود را تربیت کرده‌اند که خوب را از بد تشخیص دهند."

(عبرانیان ۵: ۱۴)

دورانی بود که من معانی کلام خدا را با شک و تردید می‌نگریستم. پیش از آن که در باتلاق بدفهمی‌ای بیافتید که باعث لغزش من گردید، توجه داشته باشید که این آیه (عبرانیان ۵: ۱۴)، بصیرت و تشخیص را معادل داوری و قضاوت قرار نمی‌دهد. در این آیه، ایده‌ای به مراتب بزرگتر از گناهکار یا بی‌گناه دانستن دیگران وجود دارد. بلوغ، تشخیص، و قدرت، تنها در کلام خدا یافت می‌شوند و اگر ما قصد داریم در مسیر زندگی، راهمان را به سلامت پیدا کرده و خوب را از بد تشخیص دهیم، نیاز داریم از هر سه آنها به طور همزمان بهره‌مند گردیم.

## فراسوی آنچه چشم می‌بیند

بصیرت و تشخیص، همراه بلوغ است و هر دو در نهایت، با خط مشی ما در زندگی ارتباط دارند. در واقع ما می‌توانیم در هر سنی یا هر مرحله‌ای از زندگی، بالغ یا نابالغ باشیم. ما با برچسب زدن به مردم یا اشیاء نمی‌توانیم به بصیرت دست پیدا کنیم. درست به همان شکل که وقتی من روی صفحه کلیدهای کامپیوترم به دنبال حروف می‌گردم، سرعت تایپ کردنم کم می‌شود، برچسب زدن هم ما را از حرکت آزادانه در ایمان و اعتماد به آن نادیدنی که ما را پیش می‌برد، بازمی‌دارد. وقتی مدتی تمرین می‌کنید، دیگر جای حروف را نه با دیدن، بلکه به صورت غریزی و حسی پیدا می‌کنید. و به این ترتیب، سرعت تایپ کردنتان چند برابر می‌شود.

واقعیت این است که همیشه چیزهایی فراسوی دید ما وجود دارند. ما می‌دانیم همه آنچه که اکنون می‌بینیم، از چیزهای نادیدنی ساخته شده‌اند.

"هر واقعیت طبیعی، نمادی از واقعیتی روحانی است."

— رالف والدو امرسون<sup>۱۴</sup>

بصیرت نیز در زندگی ما به معنای برچسب "خوب" به دسته‌ای از مردم، اشیاء یا تجربیات، و زدن برچسب "بد" به دسته دیگر نیست.

بصیرت، دانستن واقعیتی است که در جریان است تا دختران قهرمان خدا بتوانند با اتکاء بر آن، یک "زیان" یا وضعیت نامساعد را به یک "مزیت" یا "فرصت" تبدیل کنند. جنگاور با بصیرت می‌داند چگونه شر را به خیر، و بدی را به نیکی تبدیل نماید.

بصیرت همانند تشخیص یک روزنه‌ی نور از فاصله‌ای دور است. در فرهنگ معاصر ما، خط و مرز میان خوب و بد، تقریباً محو شده است. درست در مقابل چشمان ما، آنقدر تاریکی وجود دارد که نوری را که در افق هست، تیره و تار می‌سازد.

برای درست دیدن، باید به درون قلبمان بنگریم و به صدای درونی آن گوش دهیم. از درون آنجاست که می‌توانیم مشورت روح‌القدس را بیرون بکشیم. توجه داشته باشید که بصیرت، قدرتی است که باید با تمرین مداوم، آن را پرورش داد. تنها در آن صورت است که ما قادر به تمیز و تشخیص خوب از بد خواهیم بود.

"با مردم مطابق آنچه که باید باشند، رفتار کنید،  
و به آنها کمک نمایید تبدیل به کسانی شوند که ظرفیت‌اش را دارند."  
-یوهان ولفانگ فون گوته<sup>۱۴۲</sup>

بگذارید صفحه‌ای از زندگیم را به عنوان نمونه بگشایم. من در گذشته، از نظر اخلاقی و جنسی زندگی بی‌بندوباری داشتم. کسانی که در هنر برچسب زدن مهارت داشتند، با نگاهی به من، مَهر "قطار جنسی رو به پرتگاه" را بر پیشانی‌ام می‌زدند. وقتی شما پوشش یک بسته‌بندی را توصیف می‌کنید، به این معنا نیست که از محتویات آن نیز آگاهید. سال‌ها زیر پوشش و برچسب کاری بودم که انجام می‌دادم، اما شکر خدا را که در زندگیم فردی پدرگونه قرار داد که استادِ هنر بصیرت بود.

آن مرد و همسرش، مرا در خانه خود پذیرفتند. وقتی شب را در خانه آنها سپری می‌کردم، احساس امنیت و پذیرش می‌کردم. در حالی که در خانه دیگران، همیشه این حس وجود داشت که مراقب هستند. او و همسرش به فراسوی دختری درهم‌شکسته نگاه می‌کردند، و او را در قلمرو و جایگاهی می‌دیدند که باید باشد.

### اصول شمشیرزنی

زمان‌بندی

یکی از مهم‌ترین اجزا و اصول  
شمشیربازی است.

آنها درک می‌کردند که حتا با وجود آن که من در زندگی جنسی‌ام از خط خارج شده‌ام، اگر به مسیر درست بازگردم، زندگی گذشته‌ام نوری در مسیر دیگران خواهد بود. آنها به جای آن که

به شکلی عمل کنند که گویی گذشته‌ام هرگز رخ نداده و وجود نداشته، مرا تشویق می‌کردند همانند یک فانوس دریایی بر زندگی و راه دیگران نور بتابانم. در حالی که دیگران تنها یک دختر شکست‌خورده را می‌دیدند، آنها کسی را با ظرفیتی عظیم برای ایجاد آتشی بزرگ می‌دیدند که می‌توانست برای رهایی و آزادی دیگران مفید واقع شود!

من نیز به مرور زمان آموختم تا از دل بدی، نیکویی را بیرون بکشم. من زندگی را برای دیگران به عنوان الگو و نمونه‌ای قرار دادم تا آنان مجبور نباشند در همان مسیر سقوط و تباهی من پیش بروند.

ما نیاز داریم تا در توانایی تشخیص و بصیرت، به بلوغ برسیم. بصیرت راستین می‌فهمد که سایه‌های تاریک گذشته یک فرد، می‌تواند به عنوان نوری راهنما در فاصله‌ای دور برای فرد دیگری در آینده به کار گرفته شود. جنگاوران، فراسوی گذشته‌ی تاریک و اکنون مشهودمان را می‌نگرند تا مکاشفه‌ای پر جلال در آن برای خود و دیگران بیابند. عیسا به عنوان "نوری برای آشکار کردن حقیقت بر دیگر قوم‌ها و جلالی برای قوم اسرائیل" به این جهان آمد (لوقا ۲: ۳۲ را ببینید).

با این وجود لطفا تصور نکنید که من نسبت به ضرورت تمییز و بصیرت در زمانی که تاریکی، نور را می‌پوشاند، ناآگاه و منقطع. این توان برای تشخیص میوه‌های خوب از میوه‌های فاسد و بد، مهارت مهم و لازمی است که پیوسته باید افزایش یابد.

*"شخص نیک از خزانه نیکوی دل خود نیکویی برمی‌آورد، و شخص بد از خزانه بد دل خود، بدی. زیرا زبان از آنچه دل از آن بیزار است، سخن می‌گوید."*

(لوقا ۶: ۴۵-۴۶)

ظاهرا بهترین و دقیق‌ترین نشانگر نخایر درونی ما، چیزی است که از دهان ما خارج می‌شود. برخی مواقع، ممکن است فردی چیزی بگوید که به نظر نادرست می‌رسد، اما بعدا می‌فهمیم که درست است (نظیر وضعیتی که در مورد جوانان و نوایمانان وجود دارد). با قلب خود گوش کنید و به احساس درونی خود بی‌توجه نباشید.

برخلاف تأیید چیزهای مرئی و مشهود، این نوع از پاسخ (گوش دادن به قلب) عملی نیست که با تمرینات جسمانی رشد پیدا کند. موضوع به مراتب عمیق‌تر است. این پاسخ، نوعی عملکرد شهودی و مبتنی بر بصیرت است، و زنان در این بخش می‌توانند به خوبی بدرخشند. وقتی قلبمان به اندازه کافی در کوره زندگی، حرارت دیده و زهر شک‌هایش از آن پاک شده باشد، آنگاه در موقعیتی قرار خواهیم گرفت که متوجه چیزهایی می‌شویم که در گذشته به سادگی از کنارشان می‌گذشتیم.

## بصیرت و دعا

شفاعت به چه معناست؟ آیا صرفاً نوعی دعاست؟  
 خب، من باور دارم که شفاعت همواره با دعا آغاز می‌گردد. اما شفاعت راستین، به ندرت در همین نقطه پایان می‌پذیرد. برخی از واژگانی که مُعرف "شفاعت"<sup>۱۴۳</sup> می‌باشند، عبارتند از: "پا در میانی کردن، وساطت، میانجیگری، مذاکره کردن، حکمیت، و بالاخره واژه مورد علاقه من یعنی "قیام کردن".

پس برخی از شیوه‌های شفاعت، شامل صحبت به جای یکدیگر به عنوان وکیل، دخالت در کشمکش و جنگی که نیاز به حل و فصل دارد، و قیام کردن و برخاستن برای کسانی که لگدمال شده و دهانشان را بسته‌اند، می‌باشد. کلام خدا به ما نشان می‌دهد که چه هنگام باید درگیر شویم. کجا باید به دنبال پاسخ‌هایمان بگردیم، و به چه شیوه‌ای مسائل اشکال‌دار را اصلاح نماییم. در ضمن، کلام خدا در پایانِ راهمان ما را به سوی نور هدایت می‌کند.

"خدا به ما بصیرت نمی‌بخشد تا دیگران را نقد کنیم،  
 بلکه آن را می‌بخشد تا برایشان شفاعت نماییم."

-اسوالد چمبرز<sup>۱۴۴</sup>

با داشتن چنین درکی از شفاعت، دقیقتر می‌فهمیم که برای چه موضوعی باید شفاعت کنیم. من باور دارم که شفاعت، در مکان و زمانی اتفاق می‌افتد که نور با تاریکی مواجه می‌شود.

عیسا به عنوان میانجی بین خدا و انسان آمد. و هر جا که با نیروهای تاریک مرض، دیورژدی، انحرافات مذهبی، و جور و ستم مواجه می‌شد، دخالت می‌کرد. او با چاپلوسان مذهبی که در شریعت صاحب‌نظر بودند، به بحث می‌نشست و به شکلی درخشان، با حکمت شگفت‌انگیز خویش، موضوع را فیصله می‌داد. او حتا پیش از برخاستن خود از قبر، در هر موقعیتی به پا خاست تا دیگران را بلند کند.

وقتی عیسا با زنی برخورد کرد، که به زنا محکوم شده بود، به عنوان یک میانجی و شفیع به پا خاست. زیرا با بصیرت خود تشخیص داده بود که رهبران مذهبی، آن زن را آورده بودند تا "او" را به دام بیندازند. آنان با پیچاندن کلام خدا، آن را به ابزاری برای داوری بدل ساخته بودند. عیسا در این شفاعت، موضوع اصلی را تشخیص داد و با کلام نور، خطاب به قلب‌های تاریک آنان سخن گفت:

"ولی چون آنها همچنان از او سوال می‌کردند، عیسا سر بلند کرد و  
 بدیشان گفت: از میان شما، هر آن کس که بی‌گناه است، نخستین سنگ

را به او بزند. و باز سر به زیر افکنده، بر زمین می‌نوشت." (یوحنا ۸: ۷)

آنگاه عیسا سر به زیر افکند و شروع به نوشتن بر زمین نمود و منتظر ماند تا متهم کنندگان بروند. سپس سر خود را دوباره بلند کرد و گفت:

"ای زن، ایشان کجایند؟ هیچ کس تو را محکوم نکرد؛ پاسخ داد: هیچ کس، ای سرورم. عیسا به او گفت: من هم تو را محکوم نمی‌کنم. برو و دیگر گناه مکن."

(آیات ۱۰-۱۲)

عیسا آن زن را قدرت بخشید تا در نور آینده‌اش در بی‌گناهی سالک شود؛ این امر تا زمانی که در دام و افسار تاریکی محکومیت گذشته‌اش اسیر بود، برای آن زن غیرممکن می‌نمود. دیگر قرار نبود سنگها این زن بینشان را راهی گور کنند.

خواهرانم، بیایید سنگهای قضاوت‌مان را زمین بیاندازیم و شمشیر نور را برداریم. بصیرت، قدرت دارد تا نور را به دنیای دیگران بیاورد.

عیسا، یک بار دیگر زمانی که پشت سنگ ورودی قبر ایلعازر ایستاده بود، شفاعت کرد تا او را از مردگان برخیزاند. عیسا در محبتی که نسبت به دوست خود داشت، در حزن و اندوه گریست. سپس دعا کرد:

"پس سنگ را برداشتند. آنگاه عیسا به بالا نگریست و گفت: پدر، تو را شکر می‌گویم که مرا شنیدی. من می‌دانستم که همیشه مرا می‌شنوی. اما این را به خاطر کسانی گفتم که در اینجا حاضرند، تا ایمان آورند که تو مرا فرستاده‌ای."

(یوحنا ۱۱: ۴۱-۴۴)

ایلعازر، تاریکی گور را پشت سر نهاده و پا به درون نور روزی تازه گذاشت. بصیرت و شفاعت حقیقی، قدرت آزاد ساختن کسانی را دارد که در سرنوشت محتوم خود اسیرند.

عیسا در تمام مدت زندگی زمینی خود، کارهای آن شریر را تشخیص می‌داد و با آوردن نور، راستی و شفا به درون روزهای تاریک زمین، شفاعت کرده و پا در میانی می‌نمود. به اعتقاد من، اوج بصیرت عیسا زمانی بود که گفت:

"ای پدر، اینان را ببخش، زیرا نمی‌دانند چه می‌کنند." (لوقا ۲۳: ۳۴)

بصیرت قادر است کوری و نابینایی دیگران را تشخیص داده و به جای تمرکز بر اعمالشان، با توجه به غفلتشان، برایشان شفاعت کند. صلیب، پایان جدایی ما از خدا بود. اما شفاعت و میانجیگری عیسا به همان جا ختم نشد. عیسا نه تنها از قبر قیام فرمود، بلکه به آسمان نیز صعود کرد:

"کیست که برگزیدگان خدا را متهم کند؟ خداست که آنها را پارسا

می‌شمارد!

کیست که محکومشان کند؟ مسیح عیسا که مُرد، بلکه برخیزانیده نیز شد  
و به دست راست خداست، اوست که برای ما شفاعت می‌کند!

(رومیان ۸: ۳۳-۳۴)

اکنون به خاطر جایگاهِ قیام‌کرده، متعالی و جاودانی خداوندمان به ما وعده  
داده شده که:

”کیست که ما را از محبت مسیح جدا سازد؟

سختی یا فشار یا آزار یا قحطی یا عریانی یا خطر یا شمشیر؟

به عکس، در همه این امور ما برتر از پیروزمندانیم، به واسطه او که ما را  
محبت کرد.”

(رومیان ۸: ۳۵ و ۳۷)

عزیزان من، اکنون زمان آن است که خود را با کلام خدا نیرومند ساخته،  
و با بصیرت راستین و حقیقی بر این دنیا نور بتابانیم و در پرتو شفاعت،  
برخیزیم.

\*\*\*

”پدر آسمانی،

من آماده‌ام تا سنگ‌های قضاوت را به زمین انداخته، و تبدیل به دختری  
بابصیرت گردم. من با خواندن، گفتن و زندگی بر طبق کلامت، و در نور  
آن، ذهن و فکرم را تازه می‌سازم. می‌خواهم نور و مشورت آسمان را  
ببینم، و بر تاریکی زمین بتازم. آماده‌ام تا کسانی را که اسیر گناهاند، با  
اعلان نور و محبت تو بر زندگی آینده‌شان آزاد سازم. مشتاقم تا برای  
کسانی که در گورهای قاچاق انسان، اسارت‌های مذهبی و نوامیدی و  
یأس دفن شده‌اند، اشک بریزم. صدایم را بلند خواهم کرد. دست‌هایم را  
خواهم گشود. خواهم ایستاد و به جای دیگران وارد عمل خواهم شد! در  
نام عیسا، آمین.”





## فصل یازدهم

### شمشیر سرود

"ای دختر صهیون، بسرا و شادمان باش، زیرا خداوند می‌فرماید:  
اینک می‌آیم، و در میان تو ساکن خواهم شد."  
(زکریا ۲: ۱۰)

شمشیر نیز همانند یک ساز موسیقی، کوک می‌شود. بعضی از مواقع، شمشیر تنها یک سرود است که جنگ را به نفع شما برمی‌گرداند.

لازم نیست برای پرستش حتما رهبر پرستش باشید، همچنین مجبور نیستید برای خواندن یک سرود، خواننده باشید. کافی است تنها یک "زن" باشید که به خودی خود چیز خوبی است. زیرا جنگ‌های بسیاری وجود دارند که تنها با خواندن سرود آنها را خواهید برد.

از پیدا کردن شمشیری با شکل و عملکردی مشابه آنچه هنگام سرود خواندن رخ می‌دهد، بسیار هیجان‌زده شدم. این شمشیری باستانی است که به آن "قلیم‌برج"<sup>۱۴۵</sup> می‌گویند که از نظر لغوی به معنای "تیغه مشتعل"<sup>۱۴۶</sup> است. لبه این شمشیر، طرحی موج دارد. وقتی تیغه این شمشیر با تیغه شمشیر دیگری برخورد می‌کند، لبه موجدار شمشیر، لرزه‌های متناوبی را به شمشیر هماوردتان وارد می‌سازد و موجب لرزیدن دست حریف می‌شود. این عمل، باعث سست شدن دست حریف شده و او نمی‌تواند شمشیر را محکم در دست خود نگه دارد، و این عمل برای حامل "قلیم‌برج" برتری ایجاد می‌کند.

من باور دارم وقتی ما سرود می‌خوانیم، دقیقا همین اتفاق می‌افتد؛ به خصوص وقتی کلام خدا را می‌سراییم، هوا شروع به لرزیدن در اثر صوت می‌نماید، و در اثر افزایش اصطکاک میان نور و تاریکی، دسته شمشیر از دست دشمن می‌لغزد. در نتیجه، حمله دشمن کند شده و لعنت‌ها، بلاها و تهمت‌های شریر، در اثر سردرگمی او متوقف می‌گردند. ترکیب سازهای

موسیقی و سرود، قدرت تبدیل بدی و شرّ را در تمام محیط پیرامونمان، به نیکویی و خیریت دارند. بر اساس تجربه شخصی‌ام، لحظاتی در پرستش وجود دارند که به معنای دقیق کلمه، احساس می‌کنیم زمان، کند شده و حتا متوقف می‌گردد.

جالب است بدانید که شمشیرهای آتشبار به هر دو سو در گردش بودند تا آدم را از ورود به باغ عدن بازدارند (پیدایش ۳: ۲۴ را ببینید). روشن است که از طریق عملکرد سرود و پرستش، هنگام ورود ما به حضور خدا، شمشیری آتشبار به ما بخشیده می‌شود.

”به دروازه‌های او با شکرگزاری داخل شوید، و به صحن‌های او با ستایش!  
او را سپاس گوئید و نامش را متبارک خوانید!“  
(مزمور ۱۰۰: ۴)

وقتی واژه‌های پرستش و شکرگزاری خود را که اغلب به صورتی آهنگین می‌باشند، به کار می‌بریم، آسمان با آن در توافق قرار می‌گیرد و مخاطب اصلی آن که در صحن‌های پدر ماست، آن را تصدیق می‌کند. ما با پرستش، گستره‌ی وسیع قلمروی نادیدنی را می‌پیماییم، و در حالی که پاهایمان هنوز محکم به زمین چسبیده است، بر سنگفرش‌های آسمان گام برمی‌داریم. نمی‌توانم بگویم چند مرتبه وقتی سرود می‌خواندم، در حالی که در اتاق‌های خانه راه می‌رفتم، به معنای واقعی کلمه از خود بی‌خود شده‌ام. ما برای ورود به صحن‌های خداوند، نیازمند کلید یا دعوت‌نامه‌ای نیستیم، تنها چیزی که نیاز داریم یک سرود است.

اصول شمشیرزنی  
آنگار، نه تنها اشاره به نگرشی  
دفاعی است،  
بلکه در عین حال، توصیف نگرشی  
تهاجمی هم هست.  
این روش در عمل، یک وضعیت  
آمادگی است.



## آغازگاه سرود

باب پانزدهم خروج، اهمیت سرود را به ما گوشزد می‌کند. پیش از این دوران، ترجیح می‌دادند به جای واژه‌ها از آلات موسیقی استفاده کنند.

“آنگاه موسی و قوم بنی اسرائیل این سرود را برای خداوند سراییدند:

خداوند را خواهم سرایید،

زیرا شکوهمندانه پیروز شده است؛

اسب و سوارش را،

به دریا افکند.

خداوند قوّت و سرود من است؛

او نجات من گشته است؛

این است خدای من، او را خواهم ستود؛

اوست خدای پدر من، او را برمی‌افرازم.

خداوند جنگاور است؛

نام او یهوه است.”

(خروج ۱۵: ۱-۳)

موسا در این سرود پیروزی اعلان می‌کند خداوند، قوّت و سرود اوست. خواندن به شکلی که خدا را برافرازد، حکمرانی او بر زندگیتان را نشان می‌دهد. خواندن برای او، درهای قلب شما را باز کرده و زندگیتان را با شگفتی او بسط می‌دهد. حتا قادر به شمردن دفعاتی نیستم که پرستش، چشم‌انداز و دیدگاه مرا به طور کلی تغییر داده است. بارها پیش آمده که احساس کرده‌ام غرق چیزهایی شده‌ام که زندگی در مسیر من انداخته است. شاید خبر وحشتناکی شنیده باشم، یا گزارش‌های ترسناکی که مرا ترسانده و تهدید کرده‌اند. اگر حمله به قدر کافی شدید باشد، خودم را پشت درهای بسته حبس می‌کنم و نه فقط سرود می‌خوانم، بلکه آنقدر می‌رقصم تا حس کنم آن سرود بر شرایط من غالب آمده است.

در برخی از لحظات، احساس بی‌تفاوتی، بی‌انگیزی و حتا بی‌حالی می‌کنم. گاهی زندگی در سفر مداوم، شما را اندکی گیج و سردرگم می‌کند. وقتی پس از یک روز کامل سفر با اتومبیل یا هواپیما، به اتاقم می‌روم، فضا را با پرستش پر می‌کنم. به محض آن که بتوانم در سرتاسر اتاق شروع به دعا می‌کنم و "هدفون" را روی گوشم می‌گذارم.

من از طریق سرودهای پرستشی و دعا می‌توانم فارغ از این که بر روی زمین هستم، اتمسفر آسمان را حس کنم. می‌دانم در چنین زمان‌هایی که برای خدمت به سفر می‌روم، تنها با پرستش است که می‌توانم مانع از آن شوم تا فضای سرد و بی‌روح اتاق‌های هتل در شهری دورافتاده، مرا خسته و دل‌سرد کنند. شاید هم اتاقم زیبا و دوست‌داشتنی باشد، اما حس می‌کنم

هیچ انرژی و توانی ندارم و خالی از روح هستم. گاه ترجیح می‌دهم به جای رفتن به جلسه، در اتاقم بمانم و چرتی بزنم. در این شرایط می‌دانم که درست در همان لحظه باید با پرستش، خودم را سر ذوق بیاورم.

"مست شراب مشوید، که شما را به هرزگی می‌کشاند؛ بلکه از روح پر شوید. با مزامیر، سرودها و نغمه‌هایی که از روح است با یکدیگر گفتگو کنید و از صمیم دل برای خداوند بسرایید و ترنم نمایید. همواره خدای پدر را به نام خداوند ما عیسی مسیح برای همه چیز شکر گوید."

(افسیسیان ۵: ۱۸-۲۰)

هنگامی که می‌سراییم، خداوند را جلال می‌دهیم. با پرستش، سلطنت و حکمرانی او را بر تمام شرایط خودمان اعلام می‌کنیم. او در پرستش قوم خود حاضر می‌شود و در نتیجه، ما به شکلی در پیشگاه او هستیم که گویی او در میان ماست. وقتی سرودهای ما لبریز شکرگزاری است، قلب ما نیز آکنده از امید و جرأت می‌گردد.

## سرودهای جنگ

دوره‌های در تاریخ ثبت شده که همسرایی قوم یهود به شکلی غیرممکن، سه لشکر بزرگ را که برای نابودی آنها هم‌داستان شده بودند، شکست داد (دوم تواریخ ۲۰ را ببینید). هنگامی که قوم مقدس خدا شروع به پرستش و ستایش خدای شکست‌ناپذیر خود نمودند، خداوند سپاه دشمنان را دچار اغتشاش نمود و باعث شد آنان به کشتار یکدیگر بپردازند. فریاد استراتژیک جنگی آنان چه بود؟!

"خداوند را سپاس گوید

زیرا که محبت‌اش جاودانه است."

(دوم تواریخ ۲۰: ۱۲)

کدامین سپاه، یارای ایستادگی در برابر قدرت محبت جاودانه خدا را دارد؟! هیچ کس نمی‌تواند در برابر محبت او بایستد، چراکه محبت هرگز شکست نمی‌خورد.

نمونه دیگری از جنگیدن خدا به جای ما، که اتفاقاً بسیار مورد علاقه من است، در کتاب اشعیا دیده می‌شود. خداوند می‌فرماید:

"و شما را سرودی خواهد بود، بسان سرود شب عیدی مقدس؛ و دل شما شادمان خواهد شد، همچون زمانی که قوم با آواز نی به کوه خداوند، آن صخره اسراییل، رهسپار می‌گردند. و خداوند آواز مهیب خود را خواهد شنواید و بازوی خویش را نمایان خواهد ساخت، بازویی که با خشم آتشین و آتش فرو برنده، و با باران سیل آسا و توفان و تگرگ،

فرود می‌آید. آری، آشور از آواز خداوند هراسان خواهد شد، و خداوند به عصای خود ایشان را خواهد زد. و هر ضربتی که خداوند به عصای تأدیب خود بر وی بنوازد، با آواز دف و بریط همراه خواهد بود؛ آری، او به بازوی پُر تاب و توان خویش با ایشان خواهد جنگید. زیرا دیرزمانی است که آتشگاه آماده شده و برای پادشاه مهیا گشته است: آتشدان آن عمیق و عریض گشته و از هیزم و آتش مالامال است؛ و دم خداوند، همچون نهری از گوگرد مشتعل، آن را برمی‌افروزد.

(اشعیا ۳۰: ۲۹-۳۲)

سهم من در این معادله، باز کردن دهانم و سرودن است. اما این قرار نیست هر سرودی باشد. من فراخوانده شده‌ام تا به شکلی بسرایم که گویی در شب‌هنگام، به کوه خداوند رهسپار گشته‌ام و از بلندای آن، از زاویه دید او می‌نگرم، و به یاد می‌آورم که او خدای قادر متعال است. هنگامی که با این نوع از شادی سرود می‌خوانم، خداوند گوش‌ها و چشمان روحم را می‌گشاید تا صدای با عظمت او را بشنوم و دستان نیرومند او را بنگرم که برای جنگ برخاسته است. صدای او، دژها را ویران می‌سازد. عصا و چوبدستی او بر دشمن هجوم می‌آورد. تمامی اینها در عصر ما در هم‌آوایی و اتحاد با سازهای موسیقی رخ می‌دهد.

چرا ما شمشیرمان را تا نیمه از نیام برمی‌کشیم؟! وقتی ما در ترکیبی از شادی و قدرت، پرستش می‌کنیم، خداوند با شمشیر خود دشمن را تارومار می‌سازد.

همان‌طور که می‌دانید، ما را کُشتی گرفتن با خون و جسم نیست. جنگ ما با نیروهای نادیدنی تاریکی است که مسبب اعمالی در این زمین‌اند که برخلاف نور، محبت، حقیقت، ایمان، جرأت و دلیری است.

یکی از نیرومندترین مجموعه از وعده‌های خدا در باب ۵۴ اشعیا می‌باشد. در این باب، تدارک الهی برای میراثمان احیا، بازخريد، اعاده آنچه از دست رفته، رحم و شفقت، رهایی از ترس، تعلیم یافتن فرزندان از خدا و انتقام گرفتن خدا از دشمنانمان را می‌توانیم پیدا کنیم. شما می‌توانید تمامی اینها را در قالب سرودی زیبا بسرایید!

“ای نازا که نزاده‌ای،

شادمانه بسرا!

ای که در دِ زانکشیده‌ای،

بانگ شادی سرده و فریاد بلند برآور!

زیرا خداوند می‌گوید: فرزندان زن بیکس از فرزندان زن شوهردار زیادتر خواهند بود.”

(اشعیا ۴۵: ۱)

وقتی می‌سرایید، دروازه‌ها و مدخل‌های زندگیتان به روی تدارکات آسمان

گشوده می‌شوند. وقتی احساس می‌کنم اسیر زمین‌ام، به من افسار زده‌اند و به وسیله زمین محدود و محصور شده‌ام، شمشیر سرودم را به طور کامل از نیام برمی‌کشم و صدایم را بلند می‌کنم.

درضمن، من زیاد می‌رقصم. چراکه نه؟! رقصیدن داوود پادشاه به عنوان مرد خدا، در نظر همسرش میکال، عملی زشت بود و او را پریشان ساخت.

”چون صندوق خداوند به شهر داوود داخل می‌شد، میکال دختر شائول از پنجره نگریسته، داوود پادشاه را دید که در حضور خداوند جست و خیزکنان می‌رقصد، و در دل خود او را خوار شمرد.“

(دوم سموئیل ۶: ۱۶)

مراقب باشید مردم مخاطبان شما نیستند؛ خدا، مخاطب شماست! داوود نمی‌توانست جلوی خودش را بگیرد. شادی او، خارج از وصف بود. پس با تمام قدرت خود شروع به رقصیدن نمود. صندوق عهد بازگردانده شده بود و وعده خدا برای او، تحقق یافته بود. موسیقی، بدن شما را دعوت به تکان دادن و حرکت می‌کند، اما به خاطر آوردن تمام آنچه که خدا برایتان انجام داده، شما را به جنبش و رقص و خواهد داشت. اگر با قدردانی آگاهانه و کلمات شکرگزاری برای تصدیق آنچه برایتان کرده، دروازه‌های قلبتان را بگشایید، می‌توانید او را به طور کامل حس کنید.

وقتی می‌سرایید،  
دروازه‌ها و  
مداخل‌های زندگیتان  
به روی تدارکات  
آسمان گشوده  
می‌شوند.

سرودهای شبانه ما، او را وارد روزهای ما می‌سازند. هنگامی که می‌سرایید، محیط پیرامون شما به معنای واقعی کلمه با بسامد انتظار و امید به لرزه می‌افتند، پیشروی دشمن متوقف می‌شود و شما به حضور خدا رهنمون می‌گردید. وقتی می‌سراییم، او می‌شنود و ما شروع به دیدن وعده‌های او در زندگیمان می‌کنیم.

\*\*\*

”پدر آسمانی:

من آماده‌ام تا در تمامی بخش‌های عقیم و شکسته‌ی زندگیم بسرایم. باور دارم آنگاه که می‌سرایم، تو قلب مرا با امید، پر می‌سازی و هرگاه عشقم را به تو اعلام می‌کنم، ایمانم را برمی‌افرازی. تو به تنهایی قدرت داری تا دروغ‌ها و دژهای دشمن را با قدرت حکمرانی ملوکانه‌ات در هم بشکنی. مرا ببخش که جلالی را که شایسته نام توست، از تو دریغ داشته‌ام. از این لحظه به بعد تصمیم می‌گیرم همچون آن شمشیر مشتعل باشم که به هر سو در چرخش است. و بدون توجه به شرایطم، حمد تو را خواهم سرود و محبت و رحمت جاودانی تو را ترنم خواهم کرد! در نام عیسا، آمین.“

## فصل دوازدهم

### شمشیر سکوت

"یک شمشیر، شمشیرِ دیگر را در غلاف نگاه می‌دارد!"

- جرج هربرت<sup>۱۴۷</sup>

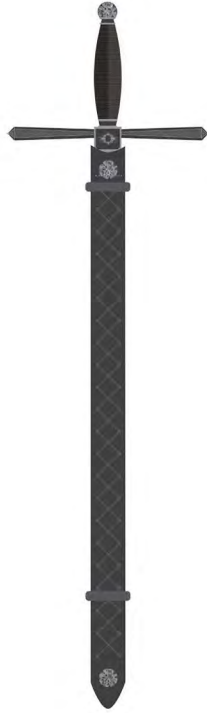


شمشیر سکوت، بهترین تشبیه برای شمشیری است که در نیام باقی می‌ماند. این شمشیری است که کشیده نشده، و آن را بازداشته‌ایم. دسته‌ی این شمشیر، قابل دیدن است. مشخص است که می‌توان آن را به دست گرفت. اما تیغه آن پنهان است و واضح است که صاحب‌اش تصمیم گرفته آن را در نیام خود نگه دارد.

سکوت، شمشیری است نادیده، زیرا کلامی است که گفته نشده، یا عملی است که به انجام نرسیده. زمانی که سکوت لازم است، سلاح‌هایی که حمل می‌کنید، باید پنهان بمانند. این شمشیر مربوط به زمانی است که ما تمام کارهایی را که "باید" یا "می‌توانیم" برای نجات یا دفاع از خود انجام دهیم، به کناری می‌نهم. این موضوع زمانی رخ می‌دهد که جسم و جان خود را زیر پای‌های شاهمان می‌گذاریم.

سکوت می‌تواند معانی مختلفی را به ذهن متبادر کند. سکوت می‌تواند به این معنا باشد که شما هیچ پاسخی برای پرسش‌ها، تهمت‌ها، یا حملات ندارید. بعضی مواقع مسایلی برایمان رخ می‌دهند که قادر به درک معنای واقعی آنها نیستیم. بنابراین نمی‌دانیم چگونه باید به آنها واکنش نشان دهیم. همچنین سکوت می‌تواند این معنا را در برداشته باشد که ما پاسخی داریم، اما تصمیم نداریم آن را بر زبان آوریم. اگر شمشیری کشیده نشده باشد، به این علت است که چیزی دست‌هایمان را از حرکت بازداشته است. من از اسیر ترس شدن، حرف نمی‌زنم، بلکه موضوع سخن من نجوای خداست که می‌گوید: "این را به من واگذار!" آرام ماندن، همواره قدرت و نیروی بیشتری نسبت به ضربه زدن می‌طلبد. ساکت ماندن و سکوت، بهترین وضعیتی است که می‌توانیم وقتی نیاز به شنیدن از خداوند داریم، به خود گیریم.

همچنین، زمان‌هایی وجود دارد که این حالت ایستایی، بهترین روشی است که می‌توانیم به خاطر خداوند پذیرای آن شویم تا او خود را بر دیگران آشکار نماید. این روش مستلزم آن است که ما بر نفس خود حاکم باشیم. در فرهنگ معاصر ما، این حالت رفتاری را "خویشتنداری" یا "تسلط بر نفس" می‌گویند: "آن که بر نفس خود مسلط نباشد، شهری بی‌حصار را مانند که بدان رخنه کرده باشند." (امثال ۲۵: ۲۸)



اگر مراقب کلام و اعمالمان نباشیم و نفس خود را بی‌محافظ بگذاریم، آنگاه یک دوره سکوت در تأمل توبه، می‌تواند شروع به اصلاح آنچه که ویران شده و به تاراج رفته، بنماید. (بعدا به این موضوع بیشتر خواهیم پرداخت).

همچنین زمان‌هایی وجود دارند که ما خود را در میان شرایطی تهدیدآمیز می‌بینیم که نتیجه‌ی اعمال ما نیستند. ما از خدا اطاعت کرده‌ایم و در مسیر هدایت او گام برداشته‌ایم، اما خودمان را در تنشی بسیار میان نور و تاریکی می‌بینیم. شاید بهترین نمونه کتاب مقدسی برای مفاهیمی چون: "شانس با تو یار نیست!" و "یا حل این مسأله از توان تو خارج است!" در یک نبرد، مربوط به دورانی باشد که فرزندان اسرائیل، مصر - یعنی سرزمینی که در آن اسیر و برده بودند- را پشت سر گذاشتند.

پس از یک سری مذاکرات دشوار و بروز بلاای مختلف و حیرت‌آور، و به خاطر سختدلی فرعون، خدا قدم به میدان نهاد و ویرانگری [فرشته مرگ] را فرستاد تا نخستزادگان مصر را هلاک نماید. فرعون که محزون و درهم شکسته بود، اسرائیلیان را آزاد کرد تا رفته و خدایشان را پرستش نمایند. اما خدا به شکلی عجیب، بار دیگر دل او را سخت ساخت و فرعون تغییر عقیده داده و کل نیروهای ارتش خود را به تعاقب اسرائیلیان هیجان‌زده از آزادی، گسیل داشت.

طبیعتاً اسرائیلیان وقتی دریافتند که ارابه‌ها و سواره‌نظام در حال یورش به سمت آنان هستند، بسیار هراسان شدند. آنان به جای سرزنش فرعون، موسا را متهم کردند که آنان را به صحرا آورده تا کشته شوند! همه چیز از دست رفته به نظر می‌رسید و هیچ راه فراری وجود نداشت. آنها با دیدن دریای وسیع پیش روی خود، و مجهزترین سپاه جهان در پشت سرشان، به دام تحلیل‌های منطقی افتاده بودند. به شما اطمینان می‌دهم که خدای شگفت‌انگیز ما، همواره کمینگاه‌ها و تله‌هایی بدون راه فرار را به عنوان یک فرصت می‌نگرد. اسرائیلیان دقیقاً در جایی بودند که خدا می‌خواست باشند. آنگاه با دلیری اعلام کرد:



"موسی در جواب قوم گفت: مترسید. بایستید و نجات خداوند را ببینید، نجاتی را که امروز برایتان به عمل می‌آورد. زیرا مصریانی را که امروز می‌بینید، دیگر هرگز نخواهید دید. خداوند برای شما خواهد جنگید؛ شما فقط آرام باشید."

(خروج ۱۴: ۱۳-۱۴)

آیا موافقید که سکوت اختیار کردن در لحظات تهدید و خطر، چالش بسیار بزرگی است؟!

هنگامی که این کلمات را می‌خواندم، صحنه‌های حماسی فیلم "ده فرمان" ۱۹۸۸ را به یاد می‌آوردم. ستونی گردان از آتش که آنان را هدایت می‌کرد، جهتش را تغییر داد و پشت سر قوم رفت تا سپاه مصریان را متوقف سازد. آن دیوار آتشین تمام طول شب همچون سدی، سپاه مصر را متوقف کرد. در این حین، باد خداوند نیز وزیدن گرفت و دریای سرخ را از میان شکافت و آن را همچون زمینی خشک نمود. اکنون راهی غیرگل‌آلود برای فرار ایجاد شده بود.

با یک نگاه فکر می‌کنم: "از شگفتی این عمل، دهانتان بسته شده است!"; اما این کار شگفت‌انگیز به همین جا ختم نمی‌شود، وقتی اسرائیلیان در امنیت کامل به آن سوی دریا می‌رسند، مصریان این اجبار را در خود احساس می‌کنند که باید به تعاقب آنان بروند. خداوند در لحظه مقرر، آب‌های دریای سرخ را آزاد ساخته و کل لشگر مصر را در یک چشم برهم زدن، زیر دریا مدفون می‌سازد.

این کار بی‌مانند، الهام‌بخش موسا شد و او به آواز و سرود، آن را فریاد زده و مریم و تمامی زنان، دف‌زنان و رقص‌کنان به او پیوستند.

وقتی خدا برای شما و از جانب شما می‌جنگد، تنها کاری که باید بکنید، ساکت و آرام ماندن است تا زمان جشن و پایکوبی فرابرسد. ساده به نظر می‌رسد، درست است؟! بله، اما من قصد ندارم بگویم: "ساده است!"

من بارها به خاطر چیزی که نگفته‌ام، از دست خودم کلافه و عصبانی شده‌ام. همان‌طور که می‌دانید، بیشتر جنگ‌هایی که با آن روبه‌رو هستیم، هیچ نشان اسطوره‌ای از آتش و آب ندارند. هیچ بادی در کار نیست تا از میان دریایی دیدنی، راهی بکشاید. هیچ ستون آتشی نیست تا شب ما را روشن ساخته و مانع از رسیدن سپاه دشمن شود. ارتش دشمن، ما را با ارابه‌ها و نیزه‌هایش تعقیب نمی‌کند، حملات دشمن در این عصر به مراتب ماهرانه‌تر است. او خود را با دروغ‌ها، انحرافات، شایعاتی که ما را به انزوا می‌کشانند، و ترسی که ما را از حرکت باز می‌دارد، مسلح ساخته است.

تنها آب شوری که ممکن است در صدها فرسنگی ما باشد، قطرات اشک جاری از چشمان ماست، و ستون آتش، شعله‌های آتش درون قلب ماست.

اما به ما وعده داده شده که او پشت سر ماست، نه به خاطر آن که فرشتگان را مأمور این کار کرده، بلکه خودش محافظ پشت سر ماست. ما این تضمین را از جانب او داریم که هرگز ما را به حال خود و انخواهد گذاشت. بیایید با استفاده از ترجمه‌های دیگر نیز به این نصیحت موسا نگاهی بیاندازیم.

”موسا به قوم گفت: مترسید! بایستید و نجات خداوند را ببینید، که امروز آن را برای شما خواهد کرد، زیرا مصریان را که امروز دیدید تا به ابد دیگر نخواهید دید. خداوند برای شما جنگ خواهد کرد و شما خاموش باشید.“ (ترجمه قدیمی)

”موسا در جواب آنها گفت: نترسید. بایستید و ببینید که خداوند امروز برای نجات شما چه می‌کند. شما هرگز دوباره مصریان را نخواهید دید. خداوند برای شما جنگ می‌کند و لازم نیست شما هیچ کاری بکنید.“ (ترجمه TPV)

در اینجا الگویی تکرارشونده وجود دارد. نخست آن که نباید بترسیم. ما باید تمام جنبه‌های ترس را از ذهن خود دور سازیم و به آن اجازه ندهیم اندیشه‌های ما را تیره و تار سازد. مورد بعدی این است که در اینجا خداوند به ما فرمان می‌دهد محکم ایستاده و زمین خود را نگه داریم. این فرمان بدین معناست که نباید بگریزیم، تسلیم شویم یا عقب‌نشینی کنیم، بلکه در عوض باید درست همان جایی که هستیم، بایستیم. وقتی این دو عنصر (نترسیدن و ایستادن) در جریان هستند، ما در موقعیتی قرار می‌گیریم که می‌توانیم شاهد عمل معجزآسای خداوند باشیم. او ما را دعوت کرده تا بنگریم یا به بیانی بهتر، آماده‌ی متحیر شدن از عمل نجات‌بخش خدا باشیم؛ عملی که به خاطر ما و به جای ما انجام می‌دهد. من عاشق تغییر دیدگاه قوم اسراییل توسط موسا هستم: ”آخرین نگاه را به دشمنانتان بیاندازید، زیرا آنها را دگربار نخواهید دید. و در همان حین که شاهد این نمایش قدرت الاهی و آشکار شدن امانت او هستید، به شما فرمان می‌دهم که ساکت و آرام در جای خود بایستید و هیچ تمسخری، نه خنده‌ای، نه فریادی، و نه سوالی. فقط ساکت باشید و نظاره کنید!“

وقتی جنگ‌ها یا مصیبت‌های زندگی فراتر از ظرفیت ما هستند و ما قادر نیستیم از پس آنها برآییم، خداوند فرصت می‌یابد تا خودش را به عنوان رهایی‌بخش بشناساند. ما خود را کنار می‌کشیم و او قدم به میدان می‌گذارد و قدرت، امانت، و توانایی خود را آشکار می‌سازد.

از این گزارش کتاب خروج می‌آموزیم که خداوند بارها و به عمد، قلب فرعون را سخت ساخت تا جلال خود را به مصریان نشان داده و نام خود را در سراسر زمین بشناساند. رهایی از مصر، خدا و فرزندانش را شهره عام

و خاص نمود. این اتفاق، خدای نیرومند و عهد جاودانی او را با قومش به جهان معرفی کرد و نسل ابراهیم را برای همیشه متمایز گردانید. قوم اسرائیل پیش از آن، قومی برده محسوب می‌شدند که در سرزمینی آزاد، غنی، موفق، و قدرتمند پنهان بودند.

قوم اسرائیل بعدها در تاریخ خود یک بار دیگر با دشمنی برتر و شکست‌ناپذیر مواجه شد. این بار پای پادشاه آشور در میان بود. او فرزندان اسرائیل را دعوت کرد تا پیمان و اتحادی نامقدس با او ببندند، و در سرزمینی که در اسارت دشمن بود، وعده‌ی فراوانی نان و شراب داد. به تهدیدات او گوش دهید و دقت کنید که چگونه رجزخوانی و خودستایی او، خداوند را در موقعیتی قرار می‌دهد تا قدرت

اصول شمشیرزنی  
هنر شمشیرزنی درباره به دست گرفتن کنترل اعمالتان است.  
این هنر درباره انضباط شخصی است.

خود را از جانب قوم‌اش آشکار سازد:

“مبادا حزقیای شما را فریفته، بگوید: بیهوه ما را خواهد رهانید. آیا تاکنون هیچ یک از خدایان قوم‌های جهان توانسته است سرزمین خود را از چنگ پادشاه آشور برهاند؟ کجایند خدایان حمت و ارفاد؟ خدایان سفاروایم؟ آیا آنها توانستند سامره را از دست من برهانند؟ از همه خدایان این ممالک، کدام یک تا به حال توانسته است سرزمین خویش را از دست من برهاند که حال بیهوه بخواد اورشلیم را از چنگ من نجات بخشد؟”  
(اشعیا ۳۶: ۱۸-۲۰)

حزقیای پادشاه از فرستادگان خود خواسته بود که در برابر این فاتح بی‌باک و ظالم و متکبر چه واکنشی نشان دهند؟

“اما آنها سکوت کردند و پاسخی ندادند، زیرا پادشاه بدیشان فرمان داده بود که: او را پاسخ مدهید.” (آیه ۱۲)

تنها به این خاطر که آنان ساکت بودند، نمی‌شود گفت ناراحت و پریشان نبودند. به محض آن که آن پادشاه قلدر و مدعی را ترک کردند، در ناامیدی، جامه‌های خود را دریدند و پیک‌هایی فرستادند تا خبر این تهدید را به پادشاه اسرائیل برسانند. حزقیای، نامه فرستادگان را در حضور خداوند گسترده و چنین دعا کرد:

”پس حال ای بیهوده خدای ما، ما را از دست او نجات ده  
تا همه ممالک جهان بدانند که تنها تو خداوند هستی.“  
(اشعیا ۳۷: ۲۰)

من این دعا را دوست دارم. این دعا نشان می‌دهد که درگیر جنگی هستیم که بسیار فراتر از توان ماست، و ما با ظرفیت خود قادر به خلاصی از آن نیستیم. این جنگ، آزمون قدرت بین ملت‌ها نبود. بلکه مکاشفه‌ای دیگر از خدای واحد حقیقی بود. این ملت‌ها هرگز در میدان جنگ با هم مواجه نشدند، زیرا خدا برنامه و استراتژی دیگری در ذهن داشت.

”اینک من در او روحی قرار خواهم داد که با شنیدن خبری به دیار خود بازگردد،

و در آنجا او را به شمشیر خواهم کشت.“

(اشعیا ۳۷: ۷)

کسی که درباره آوازه‌ی خود در میان ملت‌ها رجز می‌خواند، طعمه‌ی قدرت یک شایعه شد. من عاشق این نمونه هستم. زیرا ما اغلب وسوسه می‌شویم با واکنش نشان دادن به شایعات، جنگ را شخصی کنیم. اما وقتی چنین می‌کنیم، حتا زمانی که تصور می‌کنیم در حال پیروزی هستیم، جنگ را می‌بازیم.

”سخن، نقره است و سکوت، طلا!“

-ضرب‌المثل مصری

به خاطر داشته باشید که وقتی حواس خدا به پشت سر ماست، آینده ما طلایی خواهد بود!

## جنگ شخصی

اما تکلیف جنگ شخصی چه می‌شود؟

در واقع من خود در حیرتم که خدا چند بار حاضر شده به جای من بجنگد، ولی من با دهان خود و شکستن سکوت، عمل رهایی‌بخش معجز‌آسای او را خراب کردم.

اگر بخواهم کاملاً صادق باشم، باید بگویم برای من استفاده از شمشیر سکوت دشوارترین کار است. با این وجود، نیازی دائمی و رو به افزایش برای حفاظت از تیغه آن، در خود احساس می‌کنم.

در ظاهر، ساکت ماندن به هنگام تهدید، با حالت دفاع از خود منافات دارد.

اما وقتی به شما تهمت می‌زنند یا تحقیرتان می‌کنند، اغلب سکوت بهترین واکنش است.

کتاب امثال به ما وعده می‌دهد: "بدون هیزم، آتش خاموش می‌شود؛ بدون سخن‌چینی، مشاجره پایان می‌پذیرد." (امثال ۲۶: ۲۰) ساکت باقی ماندن بزرگترین چالش است، تا زمانی که بالاخره آخرین تکه‌های چوب بسوزند و باد زمانه، خاکستر درگیری را کنار بزند.

برخی مواقع، سکوت به معنای کنار کشیدن از مکالمه‌ای است که شما را در معرض خطر قرار می‌دهد. در موارد دیگر، به معنای خودداری از گشودن دهان خود زمانی است که به نظر می‌رسد دیگران قادر به بستن آن نیستند. نگه داشتن سلاح‌های قویتر، همواره دشوارتر است. زبان ما می‌تواند هم اسلحه‌ای با قدرت تخریب بالا باشد، و هم عامل شفا بخشیدن. بحث من در اینجا روی "روش سکوت"<sup>۱۴۹</sup> نیست. من دقیقاً می‌دانم که معنای روان‌شناسانه‌ی این نوع سکوت<sup>۱۵۰</sup> چیست، اما اینجا درباره کنار کشیدن صحبت می‌کنم؛ آن هم بدون گفتن یا انجام کاری در حالی که می‌خواهید چیزی بگویید یا کاری انجام دهید.

اخیراً من و جان توانستیم قدرت سکوت را درک کنیم. ما نیز همانند هر فرد دیگری از غیبت‌ها و شایعات دیگران در امان نبوده و نیستیم. مردم، حرف می‌زنند و نمی‌توان جلوی آنها را گرفت. برخی مواقع این حرف‌ها از سر کینه‌توزی و دشمنی است، و در مواقع بسیاری هم تنها سعی دارند از مسأله‌ای که کنجکاویشان را برانگیخته، سر درآورند. برای ما، چنین وضعی رخ داد. صحبت‌ها ناشی از کینه‌توزی نبود. در واقع یک مسأله حل‌نشده که ما را درگیر خود کرده بود، تبدیل به شایعه‌ای شد که مدام به گوش ما می‌رسید. این موضوع به نوعی، هم نقل محافل دوستانمان بود، و هم غریبه‌ها. ما ابتدا سکوت پیشه کردیم و سعی نمودیم بسیار هوشیار و مراقب باشیم و تا حد امکان، سنجیده سخن بگوییم. اما وقتی شدت و حدت شایعات فزونی یافت، با خود فکر کردیم حالا که دیگران مراقب حرف‌هایشان نیستند و تا این حد بی‌پروا برخورد می‌کنند، چرا ما باید مراقب واژه‌هایمان باشیم؟! چرا ما نباید ماجرا را آنطور که هست و از نگاه خودمان برایشان تعریف کنیم!؟

هر روز یک ماجرای تازه اتفاق می‌افتاد. در نظر من همه چیز کاملاً ناعادلانه بود. حس می‌کردم بیش از حد شهره عام و خاص شده‌ایم، و من چاره‌ای نداشتم جز شکستن سکوت!

#### The silent treatment ۱۴۹

۱۵۰ در واقع در این نوع سکوت، فرد به دنبال تنبیه فرد دیگر با استفاده از سکوت اختیار کردن است. گاه این نوع سکوت، ناشی از درونگرایی افراطی است و گاه، ناشی از شدت سوءاستفاده است که فرد به جای حل مسأله، ترجیح می‌دهد با سکوت، به نوعی از مسأله بگریزد.

می‌خواهم با شما صادق باشم. ابتدا بی‌پرده صحبت کردن، بسیار خوب به نظر می‌رسید! بالاخره از این که می‌توانستم حرف دلم را بزنم، آسوده شده بودم. به نظر می‌رسید دیگران هم از شنیدن ماجرا از زبان ما، کمی خیالشان راحت شده است. باور کنید فاصله بین لغزش من از دقت در گزینش کلماتم، به مرحله‌ای که به کلی بی‌خیال واژه‌هایم شدم، فقط یک تار مو بود. مثل آن بود که سدّی شکسته شده و حالا من دوران وحشتناکی را برای بازگرداندن آن آب به پشت سدّ داشتم؛ آبی که دیگر تحت کنترل نبود! حرف‌هایم مثل جریان آب به سرعت پخش می‌شد و در درون نهرها و جویبارهای مختلف به جاهایی می‌رفت که من هرگز دلم نمی‌خواست برود.

اکنون دیگران وارد رودخانه گل‌آلودی شده بودند که من به وجود آورده بودم و این امر موجب شده بود پای همه درون آن محیط گل‌آلود گیر کند و هر کس در این میان، چیزی بگوید و از آب گل‌آلود، ماهی بگیرد. هرچه اوضاع آشفته‌تر می‌شد، بیشتر می‌خواستم دیگران را به خاطر افتادن درون گل‌ولای سرزنش کنم. زمان زیادی نگذشت که فهمیدم خودم تا زانو درون لجن فرورفته‌ام. هرچه من و جان بیشتر حرف می‌زدیم، بیشتر با آب‌های گل‌آلود محاصره می‌شدیم.

هر دو، این موضوع را زمانی دریافتیم که در دو ایالت متفاوت بودیم. به یکدیگر زنگ زدیم و از طریق تلفن با هم دعا کردیم. توبه کردیم و تا جایی که می‌توانستیم به اعمال اشتباهمان اعتراف کردیم و از آن لحظه به بعد، "سکوت"، واژه محبوب ما شد!

## شمشیر سکوت داوود پادشاه

اگر ذره‌ای شک در درون ما نسبت به درستی تصمیم‌مان وجود داشت، روز بعد در جلسه یکشنبه کلیسا کاملاً برطرف شد. ما آن روز، سخنران مهمانی داشتیم که نامش را قبلاً ننشیده بودم. او مفاهیم درخشانی را در ارتباط با داوود و شائول با ما در میان گذاشت، و توضیح داد که چه‌طور داوود ناخواسته در مسیری افتاده بود که نزد شائول، بد جلوه کرده بود. شائول با تصویری غلط از داوود، به تعقیب او پرداخته بود. سپس او را بخشیده، اما بلافاصله همان تصور غلط برگشته بود و یک بار دیگر تعقیب داوود توسط شائول از غاری به غاری دیگر و از مخفیگاهی به مخفیگاهی دیگر آغاز شده بود. داوود تمام مدت مجبور بود وفاداری و بی‌گناهی‌اش را تنها به این دلیل که درباره او دروغ گفته بودند و مدام تحت تعقیب قرار داشت، به شائول ثابت کند.

من کل داستان داوود را به خوبی می‌دانستم و خودم بارها این روایت را موعظه کرده بودم، اما سخنران مهمان به همین جا بسنده نکرد. او توضیح

داد که چه طور داوود تبدیل به کسی شد که از آن فرار می‌کرد. داوود، خسته از آن همه ستیزه، امیدوار بود با حفاظت از مردان و گوسفندان نابال، پناه‌گاهی بیابد. داوود تعدادی از مردان جوان خود را نزد نابال فرستاد و از او درخواست کرد تا به آنها سهمی از پشم‌چینی گوسفندانش بدهد. داوود، تنها می‌خواست از آن مراسم سهمی داشته باشد. اما درخواست او به مذاق نابال خوش نیامد. او نه تنها اجازه نداد آنها سهمی از جشن و پشم‌چینی داشته باشند، بلکه شخصیت داوود را نیز زیر سوال برد:

"نابال به خادمان داوود گفت: داوود کیست و پسر یسا چه کسی است؟ این روزها چه بسیارند خادمانی که از نزد سروران خویش می‌گریزند! پس خادمان داوود بازگشته، تمامی این سخنان را به وی بازگفتند."  
(اول سموئیل ۲۵: ۱۰، ۱۲)

چه احساسی دارید؟! داوود در برابر مردانش تحقیر شده بود و هویت و اصالت او با این اتهام که یک فراری نوکیسه است، تخریب گشته بود. وقتی داوود این سخنان را شنید، از کوره در رفت و واکنش‌اش تا حدی افراطی بود.

"آنگاه داوود به مردان خود گفت: همگی شمشیرهایتان را بریندید! پس آنان شمشیرهایشان را بر بستند و داوود نیز شمشیر خود را بر بست. در حدود چهارصد مرد از پی داوود رفتند، و دویست تن نیز نزد اسب‌ها ماندند." (آیه ۱۳)

ظرفیت داوود، دیگر تکمیل شده بود. به قدر کافی به او تهمت زده بودند که غلامی شورشی است. در حالی که وفادارانه در حال خدمت خداوند بود. او فرار نکرده بود، بلکه او را رانده بودند. نابال، بهانه‌ای بود تا او خشم تمام سال‌های ناامیدی‌اش را خالی کند. داوود، حتا زمانی که برای نیکویی‌اش طلب لطف و پاداش می‌کرد، بارها طعم تلخ سرخوردگی را چشیده بود، و قلب‌اش از دلسردی آکنده بود. به حرف‌های او گوش کنید:

"داوود پیشتر گفته بود: به راستی که بیهوده در بیابان از تمامی مایملک این مرد مراقبت کردم، چنان که از تمامی اموالش چیزی گم نشد. حال او در ازای نیکویی بر من بدی روا می‌دارد. خدا داوود را سخت مجازات کند اگر تا بامداد از همه آنان که به نابال تعلق دارند، نکوری زنده بگذارم!"  
(آیات ۲۱-۲۲)

داوود از محافظ گوسفندان، تبدیل به رهبری شد که می‌گفت: "بگذارید همه آنها را سلاخی کنیم!" زمانی که فراموش می‌کنید پاداش‌دهنده‌تان خداوند است نه انسان، این اتفاق به سادگی رخ می‌دهد. از آنجایی که داوود یک رهبر بود، تمامی مردانش شانه‌به‌شانه‌ی رییس رنجیده‌شان، او را همراهی کردند. آنها بدون درنگ و سوالی بر پشت اسب‌هایشان سوار شدند و شمشیرهای

خود را به کمر بستند.

این موضوعی است که بر اساس آن می‌خواهم به نکته دیگری اشاره کنم. تنها به این دلیل که دیگران از رهبری شما متابعت می‌نمایند، ضرورتاً به این معنا نیست که حق با شماست! مردم از رهبران پیروی می‌کنند، و به رغم آن که داوود رهبر بزرگی بود، به حکمت و معرفت نیاز داشت، زیرا در انتهای دورانی سخت و مشقت‌بار قرار داشت.

داوود چه‌طور به چنین جایی رسید؟! ممکن است داوود اجازه داده تا کلمات مردی ابله و تندخو، دید او را تیره و تار سازد. به چند دلیل این توهین و زخم زبان، تهدیدی برای حذف و کنار گذاشتن او محسوب می‌شد. داوود پس از سال‌ها توکل به خدا، اکنون در مسیری گام برمی‌داشت که می‌خواست مسایل را با نیروی انسانی خود حل کند.

اگر مراقب نباشید، ممکن است با گوش دادن به آنچه دیگران درباره شما می‌گویند، فراموش کنید حقیقتاً چه کسی هستید.

مهم نبود داوود چند مرتبه بی‌گناهی‌اش را به شائول ثابت کرده بود، این کار هرگز نمی‌توانست او را بر تخت پادشاهی بنشانند. در واقع این تخت، دیگر به شائول تعلق نداشت تا آن را به داوود بدهد. پادشاهی از دستان شائول گریخته بود. خداوند با پالایش داوود از طریق رد شدن او توسط شائول، به دنبال تثبیت جایگاه او به عنوان پادشاه بود؛ همان امتحانی که شائول در آن شکست خورده بود.

اگر مراقب نباشید،  
ممکن است با  
گوش دادن به آنچه  
دیگران درباره شما  
می‌گویند، فراموش  
کنید حقیقتاً چه  
کسی هستید.

همه ما منتقدان و عیب‌جویانی داریم؛ کسانی که به دنبال تحقیر و کوچک شمردن ما هستند. من محدوده‌ای از زندگی را سراغ ندارم که در آن بتوانیم از نظرات دیگران در امان باشیم. لم کار این است که اجازه دهیم انتقادات آن افراد، ما را بپالایند، نه آن که بگذاریم حرف‌هایشان هویت ما را معنا کنند!<sup>۱۰۱</sup>

داوود، مسح نشده بود تا شائول و نابال را بکشد. او مسح شده بود تا بر اسراییل حکمرانی کند. وعده خدا در زندگی او در شرف تحقق بود، اما نزدیک بود داوود به خاطر حماقت نابال که او را پریشان ساخته بود، آن وعده را از دست بدهد.

در اینجا برای شما هشدار وجود دارد. افراد نادانی در زندگی شما پدیدار می‌شوند تا شما را درست پیش از رسیدن به جایی که خدا می‌خواهد باشید، از مسیرتان منحرف سازند. احمقان چه می‌گویند؟! آنها حضور و وجود خدا را زیر سوال می‌برند. آنها با کلماتی این چنین به دنبال آشفته ساختن ذهن

۱۰۱ نویسنده، بین واژه‌های "refine" و "define" بازی کلامی انجام داده است.



شما هستند: "خدا کاری با تو ندارد!"، "نیکویی و تقوا هیچ سودی ندارد!"، "خدا برای تو کاری نخواهد کرد!"

برای داوود کشتن مردانی که زمانی مراقب آنها بود، می توانست پاسخی وحشتناک به این پرسش نابال باشد: "داوود کیست؟"

فکر می کنید داوود و مردانش در صورت این طغیان و شورش به چند جشن پشم چینی دعوت می شدند؟! من حدس می زنم، هیچ! داوود می توانست اجازه دهد که توضیح نابخردانه نابال، سرنوشت او را تغییر دهد. شکر خدا را برای ابیجایل؛ زنی دلاور با شمشیری از حکمت در دستانش! او جلوی داوود به خاک افتاد و به کسی که شوهرش او را مورد بی احترامی قرار داده بود، احترام گذاشت. سپس آگاهانه و از روی عمد، به یاد داوود آورد که کیست و به چه کسانی تعلق دارد:

"تمنای دارم نافرمانی کنیزت را عفو فرمایی، زیرا خداوند به یقین خاندان سرورم را پایدار خواهد ساخت چراکه او در جنگ های خداوند می جنگد، و مادام که در قید حیات هستی بدی در تو یافت نخواهد شد. اگر کسی به قصد جانت برخیزد و تو را تعقیب کند، همانا جان سرورم پیچیده در قنடைه حیات نزد بیهوش خدایت محفوظ خواهد بود، اما او جان دشمنانت را بسان سنجی که از میان فلاخن پرتاب شود، به دور خواهد افکند. آنگاه که خداوند تمام احسان هایی را که در مورد سرورم بیان داشته، به انجام رساند و تو را رهبر اسرائیل گرداند، سرورم از آن رو که خون کسی را بی جهت ریخته یا خود در صدد انتقام برآمده، سببی برای اندوه یا عذاب وجدان نخواهد داشت. و چون خداوند بر سرورم احسان کند، آنگاه کنیز خود را به یاد آور."

(آیات ۲۸-۳۱)

در اینجا چند نکته کلیدی برای همه ما وجود دارد:

۱. تنها خداست که خانه را برقرار می سازد.
۲. وقتی ما تحت هدایت روح خدا هستیم، او از ما حفاظت می کند.
۳. خدا می داند چگونه حساب دشمنانمان را کف دستشان بگذارد.
۴. ما نباید هرگز از موقعیت و جایگاه خود نزد خداوند برای حفاظت از خودمان استفاده کنیم.
۵. ما نباید دآوری و نجات را به دستان خود بسپاریم. هر دوی اینها متعلق به خداوند می باشند.

خدا را شکر که داوود با سخنان ابیجایل متوقف شده و دست خدا و وعده اش را در زندگی خود به یاد آورد. مدتی نگذشت که ابیجایل، بیوه شد و عروس داوود گشت و آن خادم طردشده (داوود)، پادشاه گردید.

"سکوت، عنصری است که در آن چیزهای عالی خود را با یکدیگر ترکیب

می‌کنند، و در نهایت به شکلی کامل و باشکوه در سپیده دم زندگی مان پدیدار می‌شوند، و از آن پس بر زندگی مان حکم می‌رانند."  
-توماس کارلایل<sup>۱۰۲</sup>

## نوع جدیدی از سلاح

خواهران، مادران، دختران، و دوستان عزیز! ممکن است کسی به شما توهین کرده باشد، شاید نامتان با زخم زبان و تهمت‌های نیشدار گره خورده باشد، آیا احساس می‌کنید هیچ راه دررؤیی از این شرایط برایتان متصور نیست؟! باور کنید شما را درک می‌کنم، اما آیا حقیقتاً می‌خواهید اجازه دهید یک توهین یا دیدگاه اشتباه، شما را از خط خارج کرده و سرنوشت‌تان را خراب کند؟! شاید مایلید ضربه بزنید، اما شمشیری که اکنون در دستان شماست، در واقع انتقام نامیده می‌شود، و این برعهده شما نیست تا آن را به کار برید. شمشیرتان را در نیام کرده و به کناری بگذارید.

آیا از این که ناچارید در رکاب کسی برانید که به او بی‌احترامی شده و بدنامش کرده‌اند، معذب و ناراحت‌اید؟! بلافاصله از اسب پیدا شده و وعده خدا را به او یادآور شوید. به او بگویید آرام بماند و بنگرد که خداوند که محافظ پشت سر ماست، زمام همه امور را به دست می‌گیرد. دوستان من! خداوند خانه شما را برقرار می‌سازد و هنگامی که پیشروی می‌کنید، مراقب شماست. شما نباید تعیین کنید که چه چیزی مستحق دشمنانتان است. این خداوند است که به تمامی این مسائل رسیدگی می‌کند. در این آگاهی، آرام گرفته و بدانید که خداوند تنها داور عادل است. اکنون زمانی است که باید از حالت دفاعی و حفاظت از خود خارج شویم؛ همان‌طور که ما برای دیگران می‌جنگیم، خدا نیز برای ما می‌جنگد.

اسلحه‌ای متفاوت را بردارید؛ شمشیری که سکوت نامیده می‌شود. این شمشیر تنها سلاحی است که در نیام خود باقی می‌ماند. این همان شمشیری است که عیسا آن را با استادی تمام، در نیام نگه داشت. سلاحی که او از بیرون کشیدن‌اش اجتناب کرد. او از طریق "سکوت"، زندگی همه ما را با بخشیدن جان خویش نجات داد. تصور کنید چه کسی می‌توانست این چنین بی حرکت و ساکت باقی بماند، در حالی که می‌دانست قدرت آسمان در دستان اوست و قادر است صدایش را بلند کند. وقتی حاکمان ضعیف دنیا، خالق خود را به تمسخر می‌گیرند، ساکت ماندن او باورکردنی نیست. تصورش را بکنید، آنها به دروغ کسی را متهم می‌کردند که خود، تجسم کامل عدالت بود (یوحنا ۵: ۲۲ را ببینید). عیسا به این خاطر که پاسخی نداشت، ساکت ماند. او ساکت بود چون خود، جواب همه چیز بود!

"آنگاه کاهن اعظم برخاست و خطاب به عیسا گفت: هیچ پاسخ نمی‌گویی؟ این چیست که علیه تو شهادت می‌دهند؟ اما عیسا همچنان خاموش ماند. کاهن اعظم به او گفت: به خدای زنده سوگندت می‌دهم که به ما بگویی آیا تو مسیح، پسر خدا هستی؟"

(متا ۲۶: ۶۲-۶۳)

نه کلامی، نه نجوایی، نه سنگینی نگاهی، نه سر تکان دادنی، نه لب ورچیدنی، و نه اشاره‌ای! تنها سکوت ... درست بسان یک برّه! این سکوت به این خاطر نبود که عیسا چیزی برای گفتن نداشت. او خود تصمیم گرفته بود چیزی نگوید.

به همین سان، زمان‌هایی نیز وجود دارند که ما احساس می‌کنیم چیزهای بسیاری برای گفتن داریم. به ما تهمت دروغ بسته‌اند، درکمان نکرده‌اند، و حتا مسایل شخصی ما نقل محافل کسانی شده که واقعا به دنبال حقیقت نیستند. به مشورت خودتان گوش ندهید، به جای آن، تنها منتظر پاسخ و واکنش خداوند بمانید. بر اساس قانون، پلیس موظف است به فرد دستگیر شده هشدار بدهد: "شما حق دارید ساکت بمانید!"، چون فرد بدون مشاور حقوقی می‌تواند با گفتن هر حرفی، خود را متهم سازد. برخی مواقع، ما نیاز داریم به خود یادآوری کنیم که ساکت ماندن، حق ماست!

"سیاست عدم خشونت، اسلحه‌ای قدرتمند و درست است؛  
اسلحه‌ای که بدون مجروح ساختن، می‌برد و به مردی که آن را به کار  
می‌بندد،

شرافت و تمایز می‌بخشد. این شمشیری است که شفا می‌بخشد."

-مارتین لوتر کینگ جونیور<sup>۱۰۲</sup>

اگر عیسا، پسر یگانه خداوند، تنها شخص بی‌گناه، وقتی با اجتناب از دفاع از خویش در رویارویی با مرگ از حق ساکت ماندن خود بهره گرفت، به یقین ما نیز می‌توانیم در مواجهه با زندگی، همان کار را بکنیم. عیسا با سکوت، قدم به کارزار نهاد و در جنگی که برای ما بود، جای ما را گرفت. اگرچه او بی‌گناه بود، گناهان و خطاهای ما همچون ردایی بر او قرار گرفت و او نخواست آن را از تن خود درآورد.

"همه ما چون گوسفندان، گمراه شده بودیم،  
و هر یک از ما به راه خود رفته بود،  
اما خداوند تقصیر جمیع ما را بر وی نهاد.  
آزار و ستم دید،  
اما دهان نگشود؛  
همچون بره‌ای که برای ذبح می‌برند،

و چون گوسفندی که نزد  
پشم‌برنده‌اش خاموش است،  
همچنان دهان نگشود."  
(اشعیا ۵۳: ۶-۷)

دنیا از کسی روی برگرداند که راهی ایجاد نمود. در واقع عیسا در سکوت خود، با بلندترین صدا سخن گفت. هیچ نیازی نبود به کلمات زمین پاسخی داده شود، وقتی "کلمه آسمان" در برابر آنها ساکت ایستاده بود. آری، در حالی که آنان خود را با واژه‌هایشان محکوم می‌کردند، از طریق او همه ما نجات می‌یافتیم.

لازم است در چه جنگ‌هایی از طریق "سکوت" واکنش نشان دهیم؟ برای یافتن پاسخ، به بخش‌هایی از زندگی خود نگاه کنید که در آن، سکوت کردن سخت‌ترین کار ممکن است.

"چون دشنامش دادند، دشنام پس نداد؛ و آنگاه که رنج کشید، تهدید نکرد، بلکه خود را به دست داور عادل سپرد."

(اول پطرس ۲: ۲۳)

آیا آماده‌اید که بی‌حرکت مانده و نظاره کنید؟! توکل به خدا در مواجهه با تهدید، توهین، افترا، و زخم زبان، فرآیندی پیوسته، دایمی، و در برخی از مقاطع زندگی، روزانه است. خواهران من! ما قادر به انجام این کار هستیم، زیرا خداوندمان عیسا، پیشتر از این مسیر عبور کرده و راهی برایمان ایجاد نموده است.

\*\*\*

"پدر آسمانی،

من در نام عیسیای مسیح نزد تو می‌آیم. در این روز تصمیم دارم حق خود برای صحبت کردن بر اساس فکرم را به کناری نهم و حق خود برای ساکت ماندن را تمرین کنم. روح‌القدس! به من حکمتی عطا کن تا بدانم چه وقت سکوت کنم و چه هنگام سخن بگویم. همان‌طور که قلب خود را نزد تو آرام می‌سازم، با من سخن بگو. نگاهبانی پیرامون دهان من بگذار تا مبادا علیه تو گناهی مرتکب شوم. مرا برای زمان‌هایی که پی‌شایعات را گرفته‌ام، ببخشای. من خود را تسلیم حکمت تو می‌کنم و می‌خواهم با مشورت از کلامت، بر جان من حکمرانی نمایی. دیگر اجازه نخواهم داد آنچه دیگران درباره‌ام می‌گویند، مرا تعریف نماید. تو زندگی‌ات را بخشیدی تا از من دفاع کنی، و تنها تو، عدالت و راستی هستی! مرا برای مواقعی ببخش که به دنبال مشورت‌های خود رفتم و با فکر خود، سخن گفتم. قدم به میان تمام جنگ‌هایی بگذار که مرا تهدید کرده و می‌خواهند به کام خود کشند. دست از باد زدن شعله‌های

جنگ‌های انسانی خواهم کشید؛ آن هنگام که اتهام‌ها و توهین‌های دشمنان، مرا تهدید می‌کنند و دربرمی‌گیرند، به تو اعتماد می‌کنم. من بر زمین خود، محکم و ساکت می‌ایستم و خاطر جمع هستم که تو از پیش این نبرد را بُرده‌ای.  
در نام عیسا، آمین!"



## شمشیر بخشش و احیاء

”گاهی با باختن یک نبرد،  
راهی تازه برای بُردن کل جنگ پیدا می‌کنید.“  
-دونالد ترامپ<sup>۱۰۴</sup>



شمشیری را تجسم کنید که به پایه‌های یک تخت پادشاهی تکیه داده شده است. این شمشیر برای مدتی تسلیم شده تا بعدها برای مقاصد بزرگتر به کار گرفته شود. شاهان فاتح، از شوالیه‌هایی که زمانی بر ضد آنها بودند، می‌خواستند تا با آنان بیعت کنند. تمام افراد شاخص و برجسته‌ی آن قلمرو تازه، در پیشگاه پادشاه حاضر شده و شمشیرهای خود را زیر پاهای ارباب و سرور جدیدشان می‌نهادند و خود در برابر او به خاک می‌افتادند. بعضی مواقع، پادشاه پای خود را بر گردن شوالیه می‌گذاشت. در این حالت، شوالیه پیش از آن که شمشیرش را باز پس گیرد، می‌بایست با سرور جدید خود، پیمان وفاداری می‌بست.

در این فصل، ما این فرصت را داریم تا انگیزه‌های خود را بسنجیم. بسیار اهمیت دارد که دریابیم علیه کسی یا چیزی می‌جنگیم، یا در واقع برای آنها و از جانب آنهاست که می‌جنگیم. به عنوان مثال، ممکن است مخالف سقط جنین باشید، اما ضرورتاً به این معنا نیست که شما کاری در این زمینه انجام می‌دهید. تنها یک چیز می‌تواند جلوی باز شدن یک درمانگاه سقط جنین را بگیرد و در درمانگاه دیگری را ببندد، و آن باز کردن در قلب و خانه‌تان به روی یک مادر ازدواج نکرده و مجرد، و یا یک بچه ناخواسته است. شاید مخالف قتل باشید. اما در عین حال، کاری برای حفظ زندگی دیگران انجام ندهید.

این نوع تغییر حالت در انگیزه‌های مان، زمانی رخ می‌دهد که درمی‌یابیم برای مقاصد بزرگتر از حقوق و عقاید شخصی مان وقف شده‌ایم. هر چند شمشیر روح به ما سپرده شده، اما نه با این هدف که به دیگران صدمه بزنیم.

ما به جای تهدید و اسیر کردن انسان‌ها، به دنبال آزاد ساختن زندانیان و اسیران هستیم. همواره چیزی بزرگتر برای پیش رفتن وجود دارد. همان‌طور که سلاح‌های جنگ ما از مواد فسادپذیر زمینی ساخته نشده‌اند، ما نیز برای حکمرانی بر سیاره زادگاه‌مان، به جنگ فراخوانده نشده‌ایم. سلاح‌ها را باید بر اساس قوانین قلمرو خاستگاه‌شان به کار برد. سلاح‌های ما از جایی می‌آیند که در آن، فلزات آن قدر پالایش می‌شوند که تبدیل به نور حقیقی می‌گردند. لبه‌های شمشیرهای ما چنان بی‌نقص تیز شده‌اند که در آن واحد، هم می‌برند و هم شفا می‌بخشند. بنابراین انگیزه‌های بلند کردن این سلاح‌های بی‌قیاس روحانی نیز باید به همین شکل تصفیه و پالوده شوند. کتاب غلاطیان فهرستی گسترده از سلاح‌های انسانی و انگیزه‌هایشان ارائه می‌دهد: بت‌پرستی، جادوگری، دشمنی، ستیزه‌جویی، خشم، نفاق، رشک، جاه‌طلبی، دسته‌بندی، حسد، بدعت، و قتل. تمام این ابزارهای زمینی و اهدافشان، محکوم به سقوط و نابودی‌اند.

پولس رسول در نقطه مقابل این سلاح‌های آلوده، دریچه‌ای به روی دلایل پشت پرده قدرت ما باز می‌کند. او می‌گوید:

”زیرا سرافکنده نخواهم شد حتا اگر اندکی بیش از اندازه به اقتداری فخر کنم که خداوند نه برای ویرانی بلکه برای بنای شما به ما داده است.“  
(دوم قرن‌تین ۱۰: ۸)

ما برای ویران ساختن نمی‌جنگیم، بلکه جنگ ما برای بنا کردن است. اقتدار آسمان، در زمین به ما تفویض شده تا بدی را با نیکویی مغلوب سازیم. تنها به این خاطر که من بیش از سه دهه با شمشیر کلام خدا در دستانم گام برداشته‌ام، دلیل نمی‌شود همیشه آن را به درستی و شایستگی به کار برده یا به کمر بسته باشم. برخی مواقع من نیز شمشیرم را در خشم بلند کرده‌ام و آنچه را که نیاز به شفا داشته، با نوک شمشیرم زخمی کرده‌ام. در موارد دیگری، شمشیرم را در نیام باقی گذاشته‌ام، در حالی که لازم بود آن را با شجاعت بیرون بکشیم و بندهای اسیران را پاره سازم.

وقتی فرزندانم کوچک بودند، دوره‌ای طولانی شمشیرم کنار من روی تختم بود؛ انگار که به خواب نیمروزی فرو رفته باشد. در طول این دوران، صفحات کتاب مقدس را می‌گشودم تا پیش از خواب، کمی مزموور بخوانم. ماه‌ها گذشت و من با دقت مراقب بودم از لبه‌های تیز شمشیرم برای نفوذ به دنیای پرمشغله‌ام اجتناب کنم.

در این صفحات می‌خواهم شما را به مسابقه طولانی شمشیربازی شخصی‌ام ببرم که با رویدادهای تلخ و ناگواری پر شده بود، اما درنهایت، به پیروزی انجامید.





اندکی پس از ایمانم، دریافتم که دست خداوند بر من است تا به دیگران خدمت کنم. هرچند اصلاً تصویری از خدمت نداشتم، اما با جدیت شروع به آماده ساختن خود نمودم. کتاب مقدس می‌خواندم و هر بار که در کلیسا باز بودم، به آنجا می‌رفتم. در سمینارها شرکت می‌کردم و هر خدمتی که به من می‌سپردند، انجام می‌دادم. در یکی از این جلسات متعدد، یکی از خادمان موضوعی را مطرح کرد. او گفت اگر کل خانواده شما نجات نیافته باشند، حق ندارید کلام خدا را برای دیگران موعظه کنید. استدلال او این بود که اگر زندگی شخصیتان، آنقدر پر جاذبه نیست که باعث شود نزدیکترین کسان شما را به راستی انجیل متقاعد سازد، چرا فرد دیگری باید به آنچه شما می‌گویید، گوش دهد؟! من بعدها دریافتم که این کلمات پرشور و برانگیزاننده، چندان هم درست نبودند. اما آن زمان، آنها را با جان و دل پذیرفتم.

از آنجایی که نجات برای پدرم، بعیدترین چیز ممکن بود، دوره‌های دعایم را برای او شدت بخشیدم. او نمونه کاملی از یک فرد گمشده و بی‌دین بود. پیوسته سیگار می‌کشید، بیش از اندازه مشروب مصرف می‌کرد و محال بود جمله‌ای بگوید و چند کلمه رکینک و زشت در آن نباشد. آن‌طور که فهمیدم، او بارها و بارها مادرم را فریب داده و فرزندانش را رها کرده بود. من و جان در دالاس زندگی می‌کردیم. نخستین باری که پدرم به ملاقات ما آمد، او را به زور به کلیسا بردم. در طول جلسه این فرصت را داشتم تا کنار پدرم بنشینم و زیرچشمی او را تحت نظر بگیرم. با این امید که بالاخره سنگینی گناهانش، مخالفت با دخترش، و الزام روح‌القدس را احساس کند. فکر می‌کردم وقتی شبان این سوال را مطرح می‌کند که: "اگر امشب بمیری، کجا خواهی رفت؟"، دیگر جایی برای شک در پدرم باقی نمی‌ماند.

در یک لحظه فکر کردم پس از این سوال، پدرم سرش را به نشانه‌ی تأمل و پشیمانی خم کند، اما در عوض او رو به واعظ کرد و با قاطعیت در پاسخ‌اش گفت: "من مستقیماً به جهنم می‌روم، تو هم می‌توانی به همان جا بروی!"

همچنین هنگام دعوت برای نجات، واکنش خاصی از خود نشان نداد. من ناامیدانه بازوی او را گرفتم و سعی کردم او را به سمت محراب بکشانم، اما او با تلخی دست مرا پس زد. با خود فکر کردم شاید هنوز نمی‌داند در چه خطری است. پس به سمت او خم شدم و برای آن که مطلب را برایش روشن کنم، نجواکنان گفتم: "بابا، عیسا تنها راه است. اگر تو دعای نجات را نخوانی، به جهنم خواهی رفت!"

این جمله من اصلاً روی پدرم تأثیری نداشت. تنها چیزی که به یاد دارم یک سلسله فحش و بدوبیراه بود. هر دری که تصور می‌کردم در قلب پدرم باز شده، به شدت بسته شد و گره‌های درون قلب او محکم‌تر گردید.

پدرم به زندگی بی‌بندوبار خود در ساحل آفتابی فلوریدا بازگشت و خود را با این کار آرام ساخت و دختر مذهبی‌اش را در تگزاس ترک نمود.

نمی‌توانستم بی‌خیال پدرم شوم. پس با دوستان یکی از دوستانم در فلوریدا تماس گرفتم و شماره پدرم را به آنها دادم. با ایمان و با تمام وجودم دعا می‌کردم که این افراد کاملاً غریبه، اشخاص ایده‌آلی برای پدرم از آب درآیند و بتوانند روی او تأثیر بگذارند.

اما وقتی این تلاش نیز راه به جایی نبرد، فکر کردم اکنون وقت بیرون کشیدن اسلحه‌ای بزرگتر است. تصمیم گرفتم تمام یک آخر هفته را برای ایمان پدرم، دعا و روزه بگیرم. به شکلی خستگی‌ناپذیر دعا کردم. راه می‌رفتم و دعا می‌کردم، به روی در می‌افتادم و اشک می‌ریختم. کنار تختم زانو می‌زدم و در حالی که کتاب مقدس گشوده بود، وعده‌های خدا را با صدای بلند تکرار می‌کردم. اندکی بعد، خودم را در حالی می‌یافتم که به تلفن خیره شده و منتظر زنگ آن بودم. بی‌صبرانه منتظر بودم صدای پدرم را بشنوم که شهادت می‌داد خداوند چگونه او را از شیطان، بازپس گرفته است.

تلفن هرگز زنگ نخورد، اما من صدای پدر آسمانی‌ام را شنیدم که نجواکنان در روح من سوالی می‌پرسید: "لیزا، آیا می‌دانی که من پدرت را بیشتر از آنچه تو دوستش داری، دوست دارم؟"

صادقانه می‌گویم که آن لحظه درک این حقیقت برایم شوک‌آور بود، بنابراین ساکت ماندم. نجوا چنین ادامه پیدا کرد: "من بیش از تو می‌خواهم او از آن من باشد. لیزا، او را به من بسپار ... تو نمی‌توانی او را نجات دهی!"

سپس خداوند وعده کلامش را به یادم آورد: "مگر من نگفته‌ام: به خداوند عیسی‌ای مسیح ایمان آور که تو و اهل خانه‌ات نجات خواهید یافت. (اعمال ۱۶: ۳۱) این وعده من به تو برای پدرت است. آن را باور کن و دست از این کارها بردار. تنها او را محبت کن!"

من کتاب مقدس را باز کردم، کتاب اعمال را آوردم و زیر آن آیه خط کشیدم. آنگاه تمام امیدم را بر کلام خداوند نهادم.

*"ایمان، اعتماد آگاهانه به شخصیت خداوندی است که شاید طریق‌هایش در حال حاضر برایمان قابل درک نباشد."*

-اسوالد چمبرز<sup>۱۰۰</sup>

\*\*\*

اندکی بعد، نخستین پسرمان ادیسون به دنیا آمد و ما به فلوریدا و همان شهری که پدرم در آن زندگی می‌کرد، نقل مکان کردیم. سپس پیش از تولد پسرم الک، پدرم شغلش را از دست داد و به ساحل فلوریدا نقل مکان کرد

که چند ساعتی با ما فاصله داشت. او به شروعی دوباره امیدوار بود، اما پیدا کردن موقعیتی تازه برای مردی به سن و سال او دشوار می‌نمود. پدرم که زمانی اداره‌های گمرک و کلپ‌های ایالت را می‌ساخت، اکنون ناچار بود تنها برای گذران زندگی‌اش کار کند. او کم‌کم دچار افسردگی شد و مشروب خوردن شبانه‌اش به کل روز تسری پیدا کرد. او دیگر به دیدار ما نمی‌آمد و مواقعی هم که ما به دیدنش می‌رفتیم، قبل از ظهر مشروب‌اش را خورده بود. این ملاقات‌ها، فرزندانم را می‌ترساند. آنها درک نمی‌کردند که چرا پدر بزرگشان کلماتش را بریده بریده بر زبان می‌آورد، و یا چرا با صدای بلند و خشن صحبت می‌کند، و یا مادرشان را به نام همسر سابق خودش خطاب می‌کند!

در ماه دسامبر همه چیز تغییر کرد. فردای روز کریسمس، به خانه پدرم رفتیم و قدم‌زنان وارد حیاط پشتی خانه مشترک پدرم و دوست دخترش شدیم. انتظار داشتیم آنها را در آنجا در حالی که در ایوان لم داده‌اند، پیدا کنیم. اما به جان آن، یادداشتی را چسبیده به شیشه در پیدا کردیم. او با خط کج و کوله‌ای نوشته بود: "متأسفم، من برنامه‌های دیگری دارم!"

نامه خطاب به شخص خاصی نبود و هیچ امضایی هم نداشت. این در حالی بود که ما پیش از آن که خانه را ترک کنیم و چندین ساعت رانندگی کنیم، برای اطمینان به او زنگ زده بودیم و قرارمان را یک بار دیگر به او یادآوری کرده بودیم، و حال من با این جمله روبه‌رو بودم: "برنامه‌های دیگر!" گیج و سردرگم آنجا ایستاده، و به یادداشت مچاله‌ای که در دستم بود، نگاه می‌کردم. می‌توانستم بشنوم که فرزندانم از من می‌پرسند: "پس پدر بزرگ کجاست؟"

نگاه کوتاهی به گستره‌ی پهناور ساحل پیش رویمان انداختم. با خود تصور می‌کردم پدرم در دوردست نشسته و به ما می‌خندد. نمی‌دانستم چه بگویم. جان سعی می‌کرد در حالی که بچه‌ها را به سمت ون می‌برد، شرایط را برایشان توضیح دهد.

کاملاً شرمسار و درهم‌شکسته بودم. چندین بار از جان و بچه‌ها عذرخواهی کردم و در تمام مسیر بازگشت به خانه، گریستم. به یاد می‌آوردم پدر و مادر "جان"، وقتی می‌دانستند بچه‌ها و نوه‌هایشان به ملاقاتشان می‌آیند، هرگز خانه را ترک نمی‌کردند.

پنج ساعت، زمان کمی برای نشستن در یک ون نبود، به خصوص وقتی برنامه‌تان خراب شده باشد و مادرتان در تمام طول مسیر گریه کند. پسرانم از صندلی خود به سمت من خم شدند و در حالی که مرا نوازش می‌کردند، به نوعی با حالت سوالی به دنبال اطمینان دادن به من بودند: "مامان، همه چیز مرتبه. خب؟! سعی کردم صورتی شاد و شجاع داشته باشم، اما واقعا حالم خوب نبود."

روز بعد، جان به سوئد رفت. پس از رساندن او به فرودگاه، به خانه برگشتم. بچه‌ها را بیرون فرستادم، موسیقی پرستشی گذاشتم و کف زمین نشستم و شروع کردم به دعا و سوال کردن از خدا: "چرا پدرم مرا دوست ندارد؟! چرا او نمی‌خواهد با بچه‌های من باشد؟! وعده تو درباره او، کی به حقیقت می‌پیوندد؟!"

روی فرش نشستیم و گریه می‌کردم که ناگهان این فکر از ذهنم گذشت: "من یتیم هستم!"

هر چند پدرم نمرده بود، اما به خودش زحمتی هم نمی‌داد. او نمی‌خواست هیچ کاری برای من انجام دهد. در افکارم غوطه‌ور شدم و خودم را تسلیم اشک‌هایم نمودم. اما به محض آن که می‌خواستم به حال خودم گریه کنم، تنها چیزی که شنیدم، به نوعی صدای خنده خدا بود. در آن لحظه صدا به قدری واضح بود که سرم را بلند کردم و به اطراف نگاهی انداختم، آنگاه صدای نجوای خدا را شنیدم:

"نگاه تو به همه این مسایل، نگاهی اشتباه است. آنچه که تو آن را طردشگی می‌بینی، من به عنوان فرزندخواندگی می‌بینم!"

- "چی؟!"

- "زمانی که تو کاملاً به وسیله پدر زمینی‌ات ترک می‌شوی، به طور کامل به وسیله من، به فرزندپذیرفته می‌شوی. به تعبیری، پدرت هرگونه ادعایی را که باید نسبت به تو و فرزندانت داشته باشد، رد کرده است. بنابراین، دیگر سد و مانعی بین ما نیست و تو کاملاً متعلق به من هستی!"

- "جداً؟!، آیا حرف‌های او را درست متوجه شده بودم؟!"

- "اگر جان به چیزی نیاز داشته باشد، می‌تواند به پدرش زنگ بزند. اما اگر تو به چیزی نیاز داشته باشی، می‌توانی مستقیماً سراغ من بیایی!"

وای... چه شگفت‌انگیز بود! من در یک لحظه فهمیدم که یتیم و بی‌پدر هستم و در همان لحظه نیز کشف کردم که به فرزندخواندگی پذیرفته شده‌ام. در آن لحظات احساس می‌کردم خدا نیز از قسمت کردن این حقیقت با من، راضی و خشنود است. ناگهان متوجه شدم که از شگفتی این مکاشفه در حال خندیدن هستم. اشک‌هایم را پاک کردم، ایستادم، دست‌هایم را بلند کردم و شروع به پرستش نمودم. تنها یک چیز حقیقت داشت و آن این که: "چنین پدر نیکویی مراقب من بود!"

از آن لحظه به بعد، دیگر هیچ توقعی از پدرم نداشتم. او هیچ چیز به من بدهکار نبود؛ نه دیداری، نه تأییدی، نه محبتی، نه هدیه‌ای، و نه حتا کلام محبت‌آمیزی!

اندکی پس از این مکاشفه، ما از فلوریدا به کلرادو نقل مکان کردیم. در نتیجه، ملاقات‌های من با پدرم کم و کمتر شد. از آنجایی که پدرم زیاد الکل مصرف می‌کرد، وقتی به دیدنش می‌رفتم، دیگر احساس امنیت نمی‌کردم. پیش از

ترک ایالت، او را دعوت کردم تا برای خداحافظی به خانه ما بیاید، اما او با خشکی دعوتم را رد کرد. بنابراین فلوریدا را ترک کردم، اما هنوز بر این وعده‌ی خدا که پدرم نجات خواهد یافت، ایستاده بودم.

\*\*\*

دفعه بعد که من و برادرم "جویی" <sup>۱۹۶۱</sup> به دیدار پدرم رفتیم، او ابتدا مرا درست نشناخت. سال‌های سوءمصرف الکل در ادراک او خلل ایجاد کرده بود. در اکثر ملاقات‌هایمان مرا دوست‌دختر سابق یا همسر سابق‌اش تصور می‌کرد. وقتی بالاخره مرا به عنوان دخترش بازشناخت، از سر تا به پا براندازم کرد و به خاطر کم کردن وزن، تشویقم نمود. احتمالاً از قیافه چاقم که در عکس کریسمس برایش فرستاده بودم، وحشت‌زده شده بود. وقتی پانزده ساله بودم نیز به علت پرخوری و ناپرهیزی، دچار همین وضع شده بودم.

سعی کردم عکس پسرها را به او نشان دهم و از زندگی آنها چیزی برایش بگویم، اما او اصلاً توجهی نمی‌کرد. قرار شد برادرم فیلمی از او بگیرد تا به این ترتیب بتوانیم به پسرها تصاویری از پدربزرگشان را نشان دهیم. اما وقتی برادرم شروع به ضبط فیلم نمود، او شروع به فحاشی کرد و دوربین را خاموش نمود. من آنجا را با احساس سرخوردگی و یأس ترک کردم. وقتی به سمت خانه پرواز می‌کردم، نجوای آرام خداوند را شنیدم که یک بار دیگر وعده‌های مزبور ۴۵ را بر زندگی‌م اعلام می‌کرد:

"ای دختر، بشنو و ببین و گوش فرا دار:  
قوم خویش و خانه پدرت را  
فراموش کن،  
تا پادشاه شایسته زیبایی‌ات شود.  
در برابرش سر فرود آر، چه او سرور توست."  
(مزمور ۴۵: ۱۰-۱۱)

می‌دانستم که دیگر هرگز اجباری در سر فرود آوردن در برابر تصویر پدری شکسته را حس نخواهم کرد. اکنون اشتیاق من به خداوند بود!

\*\*\*

سال‌ها گذشت، و جنون پدرم تا جایی پیش رفت که دوست دخترش دیگر چاره‌ای نداشت جز بستری کردن او در یک آسایشگاه با تدابیر امنیتی بالا.

در دسامبر ۲۰۰۹، یک بار دیگر به ملاقات او رفتم. با خودم پسر اولم "ادیسون"<sup>۱۰۷</sup>، همسر شیرین و دوست داشتنی‌اش "جولیان"<sup>۱۰۸</sup> و فرزند تازه به دنیا آمده‌شان "اشر"<sup>۱۰۹</sup> را هم بردم. می‌خواستم پدرم اولین نتیجه‌اش را ببیند. وقتی به آسایشگاه پدرم رسیدیم، با این امید که ما را بازشناخته و بتواند ارتباطی برقرار کند، عکس‌هایی را روی میز جلوی او چیدم. یکی از عکس‌ها، عکس پدرم با ادیسون در یک سالگی‌اش بود. من به مرد جوانی که اکنون بلندقامت‌تر از پدرم بود، اشاره کردم و توضیح دادم که او، پسر من یعنی نوه‌اش می‌باشد. پدرم در حالی که به آرامی به عکس‌ها نگاه می‌کرد، سرش را تکان داد.

سپس آن اتفاق افتاد: تقریباً می‌توانستم ببینم که تارهای خاطرات پدرم در هم بافته می‌شوند و او خانواده‌اش را به یاد می‌آورد. او سرش را بلند کرد و تک به تک به من، جولی، اشرا، و ادیسون نگاه کرد. ناگهان دریافتم که او، ما را به یاد می‌آورد. او آرام سرش را تکان داد و با هوشیاری از عکسی که در دستانش بود، به ادیسون اشاره کرد. وقتی او ما را بازشناخت، توانستم یک بار دیگر از فراسوی آن اندام نحیف و شکننده، همان مردی را ببینم که او بود! او اکنون با ما بود. اما من واقعا نمی‌دانستم این وضع چه قدر ادامه پیدا می‌کند.

به آرامی شروع به دعا کردم: "پدر آسمانی، چه باید بگویم؟!"  
 بالادرنگ پاسخی شوک‌آور شنیدم: "به او بگو که پدر خوبی بوده!"  
 در حالی که گیج شده بودم، معترضانانه پاسخ دادم: "چی؟! این دروغ است! نمی‌خواهم به او دروغ بگویم... مخصوصاً الان! او پدر خوبی نبوده!"  
 خداوند قاطعانه پاسخ داد: "او به اندازه‌ای که می‌دانست، خوب بوده!"  
 با ناباوری اعتراض کردم: "اما او می‌توانست یاد بگیرد که چگونه پدر بهتری باشد!"

ذهنم به گذشته سفر کرد. زمانی که او می‌توانست دوستانه‌تر برخورد کند، و کتاب‌هایی بخواند و از آنها چیزی یاد بگیرد. تا آنجا که به یاد می‌آوردم، او هرگز تلاشی نکرده بود.

خداوند در برابر امتناع من، تنها سکوت کرد. طی سال‌ها آموخته بودم که خداوند هرگز بحث نمی‌کند. می‌توانستم هرچه قدر که می‌خواهم بحث کنم. اما دست آخر، پاسخ او همان چیزی بود که بار اول گفته بود. اکنون، زمان استفاده از "شمشیر احیاء" برای شفا بود!

نفس عمیقی کشیدم، خودم را جمع و جور کردم و دستان پدرم را در دستانم گرفتم. دستش را بلند کردم تا توجه‌اش را جلب کنم. مستقیم به چشمانش

نگاه کردم و آنچه را که شنیده بودم،  
تکرار کردم:

"بابا، تو پدر خوبی بودی!"

پدرم گیج شده بود، گویی لرزه‌ای  
سراسر بدنش را در نور دیده  
باشد. چشمانش از اشک پر شد،  
پشت دست‌های مرا بوسید و با  
تلاش بسیار، این واژه را گفت:  
"متشکرم!"

با این کلمه، همه چیز عوض شد. آن  
فضای خفه و سنگین اتاق آسایشگاه،  
سبک‌تر شد و من دریافتم که قلب پدرم گشوده  
شده است. جولیانا شروع به گریه کرد و ادیسون، بلافاصله رفت و پشت  
صندلی پدرم ایستاد. همگی ما مطابق وعده‌ای که خدا سال‌ها پیش از اعمال  
رسولان به من داده بود، شروع به دعا کردیم. ما برای نجات پدرم، شروع  
به شکرگزاری کردیم و بر طبق یوحنا ۲۰: ۲۳، هرگونه بدهی‌ای را که او فکر  
می‌کرد دارد، رد کردیم:

"اگر گناهان کسی را ببخشایید، بر آنها بخشیده خواهد شد؛

و اگر گناهان کسی را نابخشوده بگذارید، نابخشوده خواهد ماند."

در تمام مدتی که دعا می‌کردیم، پدرم دست‌هایم را به نشانه تأیید فشار داده  
و غرق بوسه کرده بود. این لحظه‌ی مقدسی از عشق و بخشش بود. رفتار  
و حرکات او درست مانند یک کودک، پاک، خالص، و بی‌غل‌وغش بود. هیچ  
نشانی از آن رفتار و قیحانه‌ی دفعه قبل، در او دیده نمی‌شد. وقتی این ماجرا  
تمام شد، پدرم به وضوح احساس خستگی می‌کرد، در حالی که "جولیانا"  
با "اشر" عقب ایستاده بودند، من و "ادیسون" به اتفاق، او را به اتاق خواب  
بی‌اثاثیه‌اش بازگردانیدیم و با تلاش فراوان، او را در تخت‌اش گذاشتیم. قبل  
از ترک آنجا، با پرستار اطلاعات تماس خود را بررسی کردم تا از صحت  
آنها اطمینان حاصل کنم. در حالی که مشغول پر کردن ورقه کاغذی بودم  
که برای اضافه کردن به پرونده نیاز بود، پدرم گیج و سرگردان از اتاق خود  
خارج شد. او را صدا کردم، اما او از کنار ما گذاشت؛ گویی که ما افرادی  
کاملاً غریبه بودیم، و کنار گروهی از زنان نشست که مشغول تماشای یک  
برنامه تلویزیونی بودند. به یقین می‌دانستم که چیزی در آن لحظات با هم  
بودنمان، اتفاق افتاده بود. اما اکنون، پدرم دوباره رفته بود!

اصول شمشیرزنی  
دو شمشیرزن ماهر،  
بیش از آن که با دست‌هایشان با هم  
بجنگند،  
با فکرشان با هم مبارزه می‌کنند.



یک سال دیگر نیز سپری شد و کریسمس ۲۰۱۰ از راه رسید. به یاد دارم هر بار پدرم را به یاد می‌آوردم، دچار تشویش و اضطراب می‌شدم. درباره او فکر می‌کردم. نیمه‌های شب از خواب بیدار شدم و گیج و بهت‌زده فکر می‌کردم صبح شده است. نگرانی‌ام را با مادرم در میان گذاشتم؛ او مرا خاطر جمع ساخت که عمو و عمه‌ام به تازگی به ملاقات پدرم رفته‌اند و حالش خوب است. اما به چند دلیل قادر نبودم این احساس شوم را از خود دور کنم. با برادرم درباره افکارم صحبت کردم، زیرا برایم مهم که هرچه زودتر به ملاقات پدرمان برود.

در حالی که شام سال نو را آماده می‌کردم، تلویزیون روشن بود و مفسر خبر درباره درگذشت پدرش صحبت می‌کرد و می‌گفت که تا چه اندازه دلش برای او تنگ شده است. اشک از گونه‌هایم سرازیر شد. خشکم زده بود. آخر چرا گریه می‌کردم؟! من این زن یا پدرش را نمی‌شناختم! اما ناگهان صدای نجوای روح القدس را شنیدم که می‌گفت:

“تو گریه می‌کنی، چون امسال، سالی است که باید با پدرت خداحافظی کنی!” ششم ژانویه برای کنفرانس و سفر خدمتی در کانادا بودم. صبح خیلی زود، با اضطراب و نگرانی در اتاق هتل از خواب بیدار شدم. ساعت سه صبح بود. با وجود آن که بسیار خسته بودم، اما قادر نبودم دوباره بخوابم. صبح قرار بود پنج برنامه تلویزیونی و تعدادی تعلیم ضبط کنیم که مستلزم ذهنی هوشیار و آماده بود. پس دعا کردم، کلام خواندم و موسیقی گوش دادم. اما این کارها اصلا فایده‌ای نداشت.

وقتی ضبط برنامه‌ها تمام شد، راهی فرودگاه شدم. تلفن همراهم را روشن کردم، متوجه شدم تعدادی تماس داشتم. اولین پیغام صوتی از پسر کوچکم در خانه بود. او به قرار ملاقات با دندان‌پزشکش نرسیده بود و می‌خواست من با دکترش برای وقت ملاقات جدید، تماس بگیرم. در طول راه تمام پیغام‌ها را نگاه کردم تا بالاخره فقط یکی باقی ماند. عجله داشتم تا خودم را به پرواز برسانم، و می‌بایست از قسمت گمرک رد می‌شدم. پس تصمیم گرفتم پیغام آخر را در حین رفتن به سمت خروجی پرواز گوش کنم.

پس از جمع کردن وسایلم در قسمت گمرک، دکمه پخش پیغام را فشار دادم، یک صدای زنانه می‌گفت: “همان‌طور که می‌دانید پدرتان لحظات آخرشان را می‌گذرانند، اگر می‌خواهید با او خداحافظی کنید، باید همین امروز خودتان را برسانید!”

پیش از اتمام پیغام، به شماره آن زن زنگ زدم. کاملاً گیج شده بودم. چه طور باید این را می‌دانستم. چرا کسی به من نگفته بود پدرم در حال مرگ است. خوشبختانه توانستم با آن زن در حالی که با ماشین‌اش به سمت



آسایشگاه پدرم در حرکت بود، تماس بگیرم. به او توضیح دادم که در کانادا هستم و آماده پرواز به سمت "دنور"<sup>۱۶۰</sup> می‌باشم. او قول داد به محض آن که کنار پدرم رسید، با من تماس بگیرد. بلافاصله سعی کردم با برادرم تماس بگیرم، اما او در یک جلسه بود. به جان و یکی از دوستانم زنگ زدم. دنیا دور سرم می‌چرخید. به دنبال پرواز مستقیمی به سمت "اورلاندو"<sup>۱۶۱</sup> بودم، اما هیچ پروازی وجود نداشت.

بالاخره سوار هواپیما شدم، در حالی که دیگر مسافران از کنارم می‌گذشتند، من منتظر تماس آن خانم بودم. درست پیش از بستن درها و اعلان خاموش کردن گوشی‌های تلفن همراه، او زنگ زد و توضیح داد که حال پدرم اصلا خوب نیست و پیشنهاد داد که گوشی‌اش را کنار گوش پدرم بگذارد. رویم را از راهروی مملو از جمعیت برگردانده و صورتم را به پنجره بیضی شکل هواپیما چسباندم.

"پدر! لیزا هستم." صدایم لرزان و ضعیف بود، اما ادامه دادم: "دوستت دارم. به یاد می‌آوری چقدر ما را به ماهیگیری می‌بردی و به من شنا و شیرجه را یاد دادی؟ من فردا می‌آیم، اما اگر نمی‌توانی بیش از این تحمل کنی، می‌توانی بروی!"

ساکت شدم؛ دیگر نمی‌دانستم چه بگویم. صدای آن زن مرا به خودم آورد. از او پرسیدم که آیا نشانه‌ای از شنیدن صدای من توسط پدرم دیده است. او توضیح داد که هیچ نشانه‌ای دال بر واکنش پدرم ندیده، اما باور داشت که او صدای مرا شنیده است. متوجه شدم که دیگر باید گوشی‌ام را خاموش کنم، پس خداحافظی کردم.

تمام طول سه ساعت ونیم پرواز را کتاب خواندم. اما صادقانه بگویم که اصلا به یاد نمی‌آورم چه کتابی بود. به محض آن که هواپیما فرود آمد، دوباره سعی کردم با برادرم تماس بگیرم. مدام شماره او را می‌گرفتم تا بالاخره او را پیدا کردم و ماجرا را با او در میان گذاشتم.

برادرم شروع به برنامه‌ریزی سفر از کالیفرنیا به فلوریدا نمود. من در حالی که در دل سرما و تاریکی زمستان کلرادو به سمت خانه می‌راندم، تلفنی با خطوط هواپیمایی صحبت می‌کردم. بالاخره برای هفت صبح فردا بلیط گرفتم. به محض آن که به خانه رسیدم، پسرها را جمع کردم و آنها را در جریان کل ماجرا قرار دادم. در حالی که گوش می‌دادند، متوجه شدم که پدرم برایشان فردی کاملاً غریبه است. به آنها گفتم که تا چه حد متأسفم که با وجود آن که تازه به خانه رسیده‌ام و پدرشان هم خانه نیست، مجبورم یک بار دیگر ترکشان کنم.

در یک لحظه، هم تلفن خانه و هم تلفن موبایلم به صدا درآمدند. در یک سوی

خط پسر بزرگم بود و تلفن دیگر، از جانب برادرم. او خبر داد که پدرمان فوت کرده است. تنها همین، حتا مراسم خاکسپاری‌ای هم در کار نبود؛ زیرا پدرمان وصیت کرده بود که جسدش را بسوزانند. دیگر قرار نبود او را ببینیم. یک بار دیگر با مددکار اجتماعی پدرم صحبت کردم و در حالی که به او اطلاع می‌دادم پدرم فوت کرده، گریه‌ام گرفت.

شب به تختم رفتم، غمگین و در حالی که ملافهام را به دور خودم پیچیده بودم، دعا کردم:

"خداوندا تو امین هستی!"

و به خواب عمیقی فرو رفتم. در کمال تعجب تا صبح بیدار نشدم.

\*\*\*

پیش از شروع برنامه فشرده سفرهایم، یک هفته دیگر هم در خانه ماندم. کل ماه ژانویه، فوریه، مارچ و آوریل برای جمعیت‌های چندصدنفره تا چندهزارنفره، سخنرانی کردم و در هر یک از جلسات، امانت و وفاداری خداوند را موعظه نمودم. سعی نمی‌کردم درباره پدرم صحبت کنم. او دیگر خارج از دسترس من بود و کاری از من برنمی‌آمد. ماه "می" بود که من وفاداری و امانت خدا را چشیدم.

در یک کنفرانس زنان، در "جکسون ویل"<sup>۱۶۲</sup> فلوریدا مشغول سخنرانی بودم. در بخش اول سخنرانی، دختری جذاب با موهای قرمز سیخ سیخی، توجه مرا به خود جلب نمود. بنا به دلایلی، در وسط یک جمعیت چندهزارنفره، او در خاطرمان ماند. به سمت او رفتم، اما پیش از آن که بتوانم چیزی بگویم، خودش را معرفی کرد.

"لیزا، من آپریل"<sup>۱۶۳</sup> هستم، ما تلفنی با یکدیگر حرف زده‌ایم."

در ذهنم به دنبال خاطره صحبت با فردی به نام "آپریل" از جکسون ویل می‌گشتم. او متوجه شد که من چیزی به یاد نمی‌آورم. پس سعی کرد با یادآوری نکاتی، مرا یاری دهد.

"من فردی هستم که روزی که پدرتان فوت کردند، با شما تماس گرفتم."

سرم را تکان دادم و سعی کردم پنج تا شش ساعت رانندگی بین جکسون ویل و آسایشگاه پدرم را با خودم تجزیه تحلیل کنم: "چرا آپریل اینجا بود؟!"

"وقتی شنیدم تو اینجا هستی، چند تا از دوستانم را با خودم به این کنفرانس آوردم."

ساکت ماندم.

آپریل ادامه داد: "من مدت پنج سال، به عنوان مددکار اجتماعی مسئول کارهای پدرتان بودم. او یکی از وحشتناک‌ترین مریض‌های من بود. او را از نخستین آسایشگاهی که در آن بستری‌اش کرده بودند، بیرون انداختند. او فرار می‌کرد. رفتارهای خشونت‌آمیز داشت. یک ماشین دزدید و حتا با پلیس درگیر شد. اما سال آخر، او مانند یک فرشته بود."

هنوز گیج بودم، و بهت‌زده به او نگاه می‌کردم.

او ادامه داد: "هر بار که او را می‌دیدم، دست‌های مرا می‌بوسید." در حالی که تلاش می‌کردم حرف‌های او را هضم کنم، سرم به دُوران افتاده بود. کاملاً گیج شده بودم. آیا او داشت می‌گفت پدرم یک سال پایانی زندگی‌اش همانند یک فرشته بود؟!

به او گفتم: "آپریل، من یک سال پیش از مرگش به دیدار او رفته بودم." - "می‌دانم، اسم تو را در پرونده‌اش دیده بودم. من کتاب‌های تو را می‌خواندم، اما تا پیش از دیدارت نمی‌دانستم او پدر توست! سال‌ها برای او دعا می‌کردم و می‌خواستم مطمئن باشم که تو فرصت خداحافظی با او را داری!"

خداوند امین است. نه تنها زمانی که من کنار پدرم نبودم، او را با دعا احاطه کرده بود، بلکه به دلایل مختلفی باور دارم وقتی آن روز که با هم دعا کردیم، پدرم چیزی فراتر از بخشش مرا دریافت نمود. پدرم آن شب، از فردی سختگیر به شخصی مطیع، و از موجودی خشمگین و تلخ، به کودکی شیرین و دوست‌داشتنی تبدیل شده بود. واضح بود که او در سال آخر زندگی‌اش در مسیر توبه، تولدی تازه را تجربه کرده بود. باور دارم چیزهای بسیاری وجود دارد که تا وارد ابدیت نشوم، آنها را درک نخواهم کرد. اما یقین دارم پدرم را آنجا خواهم دید.

"بخشش، موجب آمرزش گناهان می‌شود، چون به واسطه آن، آنچه که گم شده بود و پیدا شده، دگر بار گم نخواهد شد."

- آگوستین ۱۶۴

اغلب احساس می‌کنم شاید او، آن روز ملاقات‌مان، تمامی چیزهای از دست رفته‌اش را به یاد آورده باشد. شاید دیدن نتیجه معصوم‌اش - اشر - امید میراثی از دست رفته را در او بیدار کرده باشد. شاید با دیدن ادیسون، به عنوان جوانی بالغ و نیرومند، و همسر زیبایش "جولی"، عشق جوانی خودش را به یاد آورده باشد. شاید من مُعرف خانواده‌ی از دست رفته او بودم! آن روز او را در مکانی یافتم که دیگر امکان گریزی نداشت. من در او دردی را دیدم که طی سال‌ها تلاش می‌کرد با الکل آن را بی‌حس کند. اما به جای هر قضاوتی، صرفاً او را محبت نمودم.

## داستان شما چیست؟

عزیزانم، ماجرای شما چیست؟! من داستان شما را نمی‌دانم، اما می‌توانم با اطمینان بگویم که خدا امین است. آیا صخره‌های ناامیدی و تلخی‌ای در زندگی شما وجود دارد که تهدیدی برای استفاده نادرست از شمشیری است که در داستان شماست؟! حقیقت این است که من پدرم را تا لحظه‌ی گفتن کلماتی که خدا به من داده بود، قضاوت می‌کردم. وقتی او را بخشیدم، خودم نیز آزاد شدم. پادشاه ما از طریق عمل در یک نفر، هر دو سوی نبرد را شفا داد.

زخم‌های عمیق و کهنه‌ای که شفا نمی‌یابند، می‌توانند موجب شوند به کسانی آسیب برسانیم که آسمان قصد شفایشان را دارد. پادشاه ما، قلب‌های شما را فتح کرده و اکنون می‌خواهد از زندگی شما به منظور احیای دیگران استفاده کند.

“هیچ انتقامی، به کاملیت بخشش نیست.”

-جاش بیلینگز<sup>۱۶۰</sup>

بیاید شمشیرهای یأس و طردشدگی را زیر پاهای پدرمان بگذاریم و اجازه دهیم او آن را به شکل فرزندخواندگی، احیاء، و ..... الهی بازسازی نماید. چگونه خداوند باید از شما به عنوان مأموران احیاء و رستگاری استفاده کند؟ پادشاه می‌تواند شما را به کجا بفرستد تا کلماتی را بگویید که دیگران برای شفا و حیات به شنیدن آن محتاج‌اند؟! آیا می‌خواهید به جای گفتن واژه‌هایی که تمرین کرده‌اید، مشورت او را بر زبان برانید؟ آیا می‌خواهید آنانی را که به شما آسیب رسانده‌اند، برکت دهید؟ از شما نمی‌خواهم واژه‌های مرا عینا تکرار کنید، بلکه می‌خواهم واژه‌های پدرمان را که به طور خاص به شما و بر اساس شرایطتان می‌بخشد، فریاد بزنید تا احیاء شوید.

\*\*\*

“پدر آسمانی

زندگیم را به عنوان نشانی از وفاداری در پیشگاه تو می‌نهم. از جنگیدن در موضع ناامیدی خسته‌ام. تو به کلامت وفاداری، تو قدری بهترین را انجام دهی. هر آنچه را که با تلاش و نیروی انسانی خود تا به اینجا کشانده‌ام، رها کرده و تسلیم تو می‌کنم. زمان و وقت را به تو می‌سپارم و از تو، حکمت و کلامت را می‌طلبم. تصمیم دارم تمام وفاداری و وجودم را وقف تو نموده و به تو ببخشم. دست‌های مرا به جای آسیب‌رساندن، برای شفا دادن بلند کن!

به نام عیسا. آمین”



در حالی که به آخرین فصلمان می‌رسیم، می‌فهمم که فرصت و فضای کافی برای پرداختن به تمام انواع شمشیرهایی که می‌توانید حمل کنید، ندارم؛ زیرا شمشیرها، اسلحه‌هایی به شدت شخصی‌اند. امیدوارم در فصل آینده، شما را به چالشی بکشانم تا هرگز خانه‌تان را بدون سلاح ترک نکنید.



بخش چهارم

مأموریت یافته





## فصل چهاردهم

# حمل صلیب

“ما باید خودمان را بیدار کنیم! در غیر این صورت، دیگری جای ما را خواهد گرفت،

صلیب ما را حمل خواهد کرد، و در نتیجه، تاج ما را تصاحب خواهد نمود.”

-ویلیام بوث<sup>۱۶۶</sup>

من و شما صاحب یک صلیب و یک تاج هستیم. در اکثر موارد، صلیبی که حمل می‌کنیم، نادیدنی است. ما شاهد اثرات آن هستیم، اما شکل آن را نمی‌بینیم. به همین شکل نیز، در مسیح عیسا به ما تاجی نادیدنی بخشیده شده است.

“اما شخصی در جایی شهادت داده، گفته است:

انسان چیست که در اندیشه‌اش باشی، و بنی آدم، که به او روی نمایی؟  
او را اندکی کمتر از فرشتگان ساختی،  
و تاج جلال و اکرام را بر سرش نهادی  
و همه چیز را زیر پاهای او نهادی.”

(عبرانیان ۲: ۶-۸)

این تاج در زمین، بیانگر جایگاه اقتدر ماست. ما به عنوان سفیران آسمان، به وسیله نیروهای قلمرو آسمانی، پشتیبانی می‌شویم.

“یاد بگیرید مسیح و صلیب او را بشناسید. یاد بگیرید برای او بسرایید و بگویید:

خداوند عیسا، تو پارسایی من هستی. من گناهان تو هستم. تو آنچه را که حق من بود، بر خود گرفتی و آنچه را که متعلق به خودت بود، به من بخشیدی.

تو آن چیزی شدی که نبودى تا من بتوانم چیزی شوم که نبودم!”

-مارتین لوتر<sup>۱۶۷</sup>

ما تاج را بر سر خود نهاده و صلیب را حمل می‌کنیم. عیسا، صلیب ما را بر دوش کشید تا ما تاج او را بر سر نهیم. او شبیه ما شد. آیا دیگر وقتش نیست ما نیز شبیه او شویم!

"اگر کسی بخواهد مرا پیروی کند، باید خود را انکار کرده، صلیب خویش برگیرد و از پی من بیاید." (متا ۱۶: ۲۴)

چگونه می‌توانیم این فرمان عالی شخصی را به انجام رسانیم؟

سه عنصر اصلی در این فرمان وجود دارد: انکار خود، برداشتن صلیب و پیروی از عیسا. روش‌های خودخواهانه ما، با روش‌ها و راه‌های عیسا تفاوت دارند. به علاوه صلیبی که ما برمی‌داریم، برای سفرمان منحصر به فرد است. من نمی‌توانم صلیب شما را بردارم، و شما هم قادر نیستید صلیب مرا بر دوش خود حمل کنید.

برای آن که بیاموزیم چگونه صلیب خود را حمل کنیم، باید نخست به پرسش‌هایی درباره صلیب پاسخ دهیم. عیسا دقیقا از ما می‌خواهد چه چیزی را حمل کنیم؟ کجا می‌توانیم صلیب خود را پیدا کنیم؟ آیا این صلیب، بار سنگینی است که ما باید در تمام طول زندگی خود آن را بر دوش بکشیم؟ یا صلیب بیانگر چیزی به مراتب شگفت‌انگیزتر از تیری چوبین است که معمولا تصور می‌شود؟ صلیب، زیبایی شگفت‌انگیزی دارد که هیچ آویز و گردنبندی را نمی‌توان با آن قیاس نمود. من حقیقتا باور دارم که صلیب در بردارنده تمام کار نجات است و اکنون در دستان ما نهاده شده است.

صلیب، فراتر از زینت و پیرایه‌ای است که بر تن کنیم؛ صلیب برای حمل کردن ساخته شده است. در این فصل می‌خواهم روش حمل صلیب بسان یک قهرمان را با شما در میان بگذارم.

## گفت‌وگویی در باب صلیب

تقریبا ساعت ۲ صبح روز عید پاک بود، تازه به رختخواب رفته بودم که روح‌القدس شروع به پرسش درباره صلیب نمود:

- "لیزا، حمل صلیب به چه معناست؟"

به سادگی جواب دادم: "انکار نفس!"

اما به وضوح شنیدم که روح‌القدس گفت: "نه، انکار نفس تنها نخستین قدم است!" بی‌درنگ گفتم: "کنار گذاشتن خواسته‌هایم؟!"

- "انکار نفس، همان کنار گذاشتن خواسته‌هاست. برداشتن و حمل صلیب به چه معناست؟!"

در آن لحظه دریافتم که احتمالا پاسخی ندارم، اما پرسش‌ها تمامی نداشت.

- "چه وقت می‌دانی صلیبیت را با خودت برداشته‌ای و کی آن را در خانه جا گذاشته‌ای؟!"

- "وزن صلیبت چه قدر است، لیزا؟!

- "صلیبت را کجا نگه می داری؟!"

تصاویری از کمد به هم ریخته لباس هایم، پارکینگ ماشین، و انبار جلوی در ورودی به سرعت از ذهنم عبور کردند. با چشمانی پف آلود روی تخت نشستم و به نجوا گفتم: "نمی دانم!"

با این اعتراف به ندانستن، سیل سوالات قطع شد. صادقانه باید بگویم که من در هر یک از کتاب هایم، تا حد امکان درباره صلیب مطالبی نوشته ام. اما انگار آن لحظه نمی توانستم جای صلیب خودم را پیدا کنم، چه برسد به این که آن را توصیف نمایم.

من عاشق لحظاتی هستم که ما به نیاز خود اعتراف می کنیم، و خدا در همان لحظه ما را ملاقات می کند. به محض آن که به جهل و ناآگاهی خود واقف شدم، پاسخ ها یک به یک خود را نمایان ساختند. شنیدم که روح القدس می گوید: "به فهرستی رجوع کن که امروز تهیه کرده ای!"

همان طور که در فصل پنجم توضیح دادم، من از طریق شبکه های اجتماعی، اقدام به یک نظرسنجی نمودم و تعدادی تک واژه در توصیف معنای صلیب گردآوری کردم. آنچه به شما نگفتم، این بود که توانستم بیش از پانصد واژه را روی کاغذ بنویسم. به دفتر جان رفتم و آن بریده های کاغذ را پیدا کردم و آنها را به تخت خود آوردم. آن فهرست را با عجله وارد آی پدم کردم. در اینجا برخی از واژه ها را به صورت گرافیکی آورده ام.<sup>۱۶۸</sup>



۱۶۸ برخی از این واژه ها عبارتند از: آزادی، بخشش، رحمت، خون، خدا، محبت، پیروزی، دسترسی، نجات، صمیمیت، قربانی، ائمنی، اقتدار، شفا، بازخرد، فیض، پیروزی، ارتباط، ایمان، مرگ، قدرت، امید، قداست، مصالحه، احیاء، قدردانی، آسمان، نجات و ...

نظرسنجی را بررسی کرده بودم و به دنبال پاسخ خاصی می‌گشتم که کسی آن را عنوان نکرده باشد، و در اینجا آن را اضافه خواهم نمود: سلاح! همان طور که فهرست واژه‌ها را جست‌وجو می‌کردم، شنیدم که روح‌القدس نجواکنان می‌گوید: "صلیب را ببین. تمام این واژه‌ها و واژه‌های بی‌شمار دیگر، توصیف‌گر صلیب‌اند. بنابراین، همه اینها را در طول زندگی روزمره‌ات در این دنیا، حمل کن!"

چشمانم یک بار دیگر فهرستی را که در دستان لرزانم بود، دنبال کرد. صلیب، تمام آنچه را که در پیروزی‌اش به غنیمت گرفته، در اختیار ما قرار می‌دهد؛ درست به همان شکلی که عیسا تمامی آنچه را که هست، به ما می‌بخشد. مسیح از طریق صلیب توانست محبت، بخشش، آزادی و رستگاری را برای ما به دست آورد. اکنون زمان آن است که ما با حمل صلیب خود، همه آنچه را که تجربه کرده‌ایم، به دیگران انتقال دهیم. هر یک از این واژه‌ها در خود بخشی از اصول بنیادین صلیب را در بردارند که ضروری است آنها را برای دنیای گمشده (و حتا برای کلیساهای بسیاری) توضیح دهیم. پولس رسول، حمل صلیب را این گونه توصیف می‌کند:

"اما این گنجینه را در ظروفی خاکی داریم،  
تا آشکار باشد که این قدرت خارق‌العاده از خداست نه از ما."

(دوم قرنتیان ۴: ۷)

صلیبی که من حمل می‌کنم، تمام کاری است که او برای من انجام داده است و صلیبی هم که شما آن را حمل می‌کنید، انجیل شما یا شهادت شما از آن چیزی است که برایتان انجام داده است. اما فقط به همین محدود نمی‌باشد. ما ظروفی هستیم که هدایای گرانبهای آسمان را عرضه می‌داریم. ما انجیل را از صافی عبور نمی‌دهیم، بلکه صرفاً آن را حمل می‌کنیم. به این طریق، امری خارق‌العاده از طریق زندگی عادی و روزمره ما انتقال می‌یابد. من هر روز، امید، محبت و بخشش صلیب را با خود به فروشگاه، هواپیما و دفتر کارم حمل می‌کنم. من این صلیب را به هر جایی که زندگی مرا می‌برد، با خود می‌برم. این مکان‌ها، جاهایی هستند که من قدرت و شگفتی صلیب را عرضه می‌دارم.

ببینید پولس به چه شکلی پویایی حمل صلیب را برای نوایمانان روم توصیف می‌کند:

"پس ای برادران، در پرتو رحمت‌های خدا، از شما استدعا می‌کنم که بدن‌های خود را همچون قربانی زنده و مقدس و پسندیده خدا تقدیم کنید که عبادت معقول شما همین است. و دیگر همشکل این عصر مشوید، بلکه با نوشدن ذهن خود دگرگون شوید. آنگاه قادر به تشخیص اراده خدا خواهید بود: اراده نیکو، پسندیده و کامل او."

(رومیان ۱۲: ۱-۲)

عیسا، نه یک نهضت رسمی داشت، و نه کنفرانس و جلسات هفتگی برگزار می‌کرد. اما تمام لحظات زندگی‌اش، پیغام او بود (برگزاری کنفرانس و جلسات هفتگی، به هیچ وجه اشتباه نیستند، اما به ندرت بخشی از زندگی روزمره ما هستند). عیسا هر روز خدا را با خود به هر کجا که می‌رفت، می‌برد، و از من و شما نیز می‌خواهد همین کار را بکنیم. پذیرش و در آغوش گرفتن تمام کارهایی که خدا برایتان انجام داده و بازتاب این زندگی جدید به زندگی دیگران، در واقع معنای واقعی حمل کردن صلیب خودتان است. وقتی ما به این حقایق می‌چسبیم، صلیب خودمان را حمل می‌کنیم و دنیا را به شکلی کاملاً متفاوت می‌بینیم. چه می‌شود اگر هر روز اینگونه دعا کنیم: " پدر آسمانی، باشد تا هر آنچه که در نتیجه‌ی مصلوب شدن پسرت به دست آمده، در زندگی من و از طریق آن به طور کامل نمود یابد. من آگاهانه دست رد به

سینه‌ی گناه و محدودیت‌های پیشینم می‌زنم تا از تو پیروی کرده و کار تو را با تمام عظمت‌اش نمایان سازم!" در این صورت، جهان ما جلال عیسا را شاهد خواهد بود.

**اصول شمشیرزنی**  
 زمانی که خسته‌اید،  
 زمانی که بیمارید، زمانی که هوا  
 بیش از حد گرم است،  
 زمانی که هوا بیش از حد سرد است،  
 زمانی که باران می‌بارد،  
 و زمانی که از شمشیرزنی  
 متنفرید، به شمشیرزنی ادامه  
 دهید.

وقتی این تغییر رخ می‌دهد، نقطه تمرکز و دید ما نیز عوض می‌شود. به جای نگاه کردن به خودمان، متوجه زندگی عیسا می‌شویم. با خواندن کتاب مقدس‌هایمان، راه‌هایی را که او در دوران خودش از آنها عبور کرده را می‌آموزیم و دست آخر، آنچه را که مُفت یافته‌ایم، مفت می‌بخشیم.

## حمل صلیب خود

بیاید از این مسیر با یکدیگر عبور کنیم. آیا موافقید که صلیب باز نمود غایبی محبت بی‌قید و شرط خداوند به ماست؟ آیا هیچ شکی ندارید که میلیون‌ها نفر بی‌خبر از این حقیقت، منتظرند تا ما با حمل صلیبمان، محبت بی‌قید و شرط خدا را به آنها نشان دهیم؟ چه طور این کار را انجام دهیم؟ پاسخ ساده است:

" با پیروی از او و دنبال کردن نمونه او."

عیسا با گفتن حقیقت، سیر کردن گرسنگان، اخراج ارواح شریر، شفای بیماران، مواجهه با مذهب‌یون، و برخاستن از مردگان، دیگران را محبت کرد.

"بدین سان، عیسی در سرتاسر جلیل می‌گشت و در کنیسه‌های ایشان تعلیم می‌داد و بشارت پادشاهی را اعلام می‌کرد و هر درد و بیماری مردم را شفا می‌بخشید."

(متا ۴: ۲۳)

بیاپید از نمونه او پیروی نماییم.

درباره بخشش چه‌طور؟! آیا امروز کمتر به بخشش نیاز داریم، یا آن که بسیاری در دام تقصیر و شرم گرفتارند؟ با بخشش آنان، صلیب بخشش را برایشان حمل کنید و با آنان این خبر خوش را سهیم سازید که بخشش رایگان خداوند نصیب آنان گشته است.

عیسا با گفتن حقیقت، سیر کردن گرسنگان، اخراج ارواح شریر، شفای بیماران، مواجهه با مذهب‌یون، و برخاستن از مردگان، به مردم نشان داد که بخشیده شده‌اند.

"آنگاه مردی مفلوج را که بر تشکی خوابیده بود، نزدش آوردند. عیسی چون ایمان ایشان را دید، به مفلوج گفت: دل قوی دار، فرزندم، گناهانت آمرزیده شد! در این هنگام، بعضی از علمای دین با خود گفتند: این مرد کفر می‌گوید. عیسی افکارشان را دریافت و گفت: چرا چنین اندیشه پلیدی به دل راه می‌دهید؟ گفتن کدام یک آسانتر است: این که "گناهانت آمرزیده شد"، یا این که "برخیز و راه برو؟" حال تا بدانید که پسر انسان بر زمین اقتدار آمرزش گناهان را دارد - به مفلوج گفت: - برخیز، تشک خود برگیر و به خانه برو." آن مرد برخاست و به خانه رفت. چون مردم این واقعه را دیدند، ترسیدند و خدایی را که این چنین قدرتی به انسان بخشیده است، تمجید کردند."

(متا ۹: ۲-۸)

بیاپید از نمونه او پیروی نماییم.

او این را انجام داد تا بدانیم اقتدار برای شفا بخشیدن به ما نیز داده شده است. او این معجزات را به عنوان "پسر انسان" انجام داد! آیا ما نمی‌توانیم به عنوان "دختران خدا" کارهای بزرگتر و بیشتری انجام دهیم؟!

حال به میحث آزادی می‌رسیم. آیا اکنون نسلی وجود دارد که در اسارت شهوت، طمع، بت‌پرستی، و فساد باشد؟! بله، در حال حاضر کسانی هستند که به معنای واقعی کلمه، به عنوان کارگران و بردگان جنسی، مورد سوءاستفاده قرار می‌گیرند. صلیب آزادی و رهایی را برای آنان بر دوش گیرید. شاید در حیرت و تعجب بپرسید، چگونه؟! عیسا با گفتن حقیقت، سیر کردن گرسنگان، اخراج ارواح شریر، شفای بیماران، مواجهه با مذهب‌یون، و برخاستن از مردگان، به مردم نشان داد که آزاد شده‌اند.

"و چگونه خدا عیسای ناصری را با روح‌القدس و قدرت مسح کرد، به

گونه‌ای که همه جا می‌گشت و کارهای نیکو می‌کرد و همه آنان را که زیر ستم ابلیس بودند، شفا می‌داد، از آن رو که خدا با او بود." (اعمال ۱۰: ۳۸)

بیاپید از نمونه او پیروی نماییم.

عیسا از آنجایی که خدا با او بود، کارهایی نیک می‌کرد، و همه کسانی را که تحت کنترل ارواح شریر بودند، شفا می‌داد. هیچ دلیلی وجود ندارد که ناگزیر به گزینش بین عدالت اجتماعی و ماورالطبیعه باشید. عیسا هر دو را با هم انتخاب کرد. بیاپید نام خود را از این معادله پاک کرده و او را که عمانوییل است - یعنی خدا با ماست - جایگزین ساخته و همان کارهای او را انجام دهیم.

در مواجهه با تمامی شرایط انسانی، نیازی شدید به فدیة و رستگاری وجود دارد. واژه "فدیة"<sup>۱۱۹</sup> دربردارنده معانی گسترده‌ای است. آن را می‌توان: رستگاری، نجات، بازخرید، رهایی، خلاصی، تازگی، احیاء، ترمیم و جبران معنا نمود. آیا امروز نیاز ما به این مفاهیم کاهش یافته است؟! بیاپید با زندگی روزمره خود، به دیگران صلیبی را نشان دهید که برایشان بازخرید و رستگاری را به ارمغان آورده است.

باز هم عیسا با گفتن حقیقت، سیر کردن گرسنگان، اخراج ارواح شریر، شفای بیماران، مواجهه با مذهبیبون، و برخاستن از مردگان، به مردم نشان داد که آنان را بازخریدار نموده و رستگاری را برایشان به ارمغان آورده است.

"چنین گویند فدیة شدگان خداوند، که ایشان را از تنگی فدیة داده است."

(مزمور ۱۰۷: ۲)

مزمور ۱۰۷، پس از این توصیه، فهرستی از شرایطی را نشان می‌دهد که قوم خدا در آن به دردسر افتاده بودند. این مزمور ما را تشویق می‌کند تا بدانیم تنها نیستیم. پس باید حتماً آن را بخوانید. این مزمور طولانی‌تر از آن است که بخواهم تمام آن را در این کتاب بیاورم. اما این را بدانید هر جایی که خراب می‌کنید یا خود را در شرایط سختی می‌بینید که در نتیجه‌ی اشتباهات یا خطاهای شما نیست، خدا شما را رهایی می‌بخشد. خدا بدون در نظر گرفتن میزان دردسرها و چالش‌هایمان، ما را از آنها خارج کرده و به مکانی نیکو، رهنمون می‌گردد. تنها او قدرت نجات ما را دارد، و ما که نجات یافته‌ایم، باید این را اعتراف کنیم. این روشی دیگر برای حمل صلیب خود است.

"زیرا جانم را در هاویه و ناخواهی نهاد، و ناخواهی گذاشت سرسپرده تو فساد را ببیند. تو راه حیات را به من خواهی آموخت؛ در حضور تو کمال شادی است، و به دست راست تو لذتها تا ابدالابد!" (مزمور ۱۱۶: ۱۰-۱۱)

اینها واژگان داوود هستند، اما در اصل متعلق به عیسا می‌باشند، و در نتیجه اکنون به ما تعلق دارند.

بیاید از نمونه او پیروی نماییم.

مهم نیست اکنون دقیقا کجا هستید، این وعده، وعده رستگاری است. این قدرت صلیب است. چه نشانه و تمثیلی بهتر از صلیب قادر است انجیل پادشاهی خدا را اعلان نماید؟! آیا قربانی مسیح بر صلیب، زندگی، بدن، و رابطه شما را شفا بخشید؟! آیا باور دارید که صلیب هنوز قدرت شفای هر مرض و رنجی را دارد؟! ما می‌دانیم که عیسا دیروز، امروز و تا ابدالابد همان است. آیا نمی‌توانیم همین را درباره صلیب نیز بگوییم؟! عیسا پس از رستاخیز، بار دیگر به شاگردان خود فرمان می‌دهد تا از نمونه او پیروی نمایند.

”چون در آنجا عیسا را دیدند، او را پرستش کردند. اما بعضی شک کردند. آنگاه عیسا نزدیک آمد و به ایشان فرمود: تمامی قدرت در آسمان و بر زمین به من سپرده شده است. پس بروید و همه قوم‌ها را شاگرد سازید و ایشان را به نام پدر و پسر و روح‌القدس تعمید دهید و به آنان تعلیم دهید که هر آنچه به شما فرمان داده‌ام، به جا آورند. اینک من هر روزه تا پایان این عصر با شما هستم!“

(متا ۲۸: ۱۷-۲۰)

اگر او با ماست، و او همان است، پس او خواستار این است تا تمامی آنچه را که با صلیب خریداری نموده، بر زمین نشان دهد:

”سپس عیسا بر آن یازده تن، در حالی که به غذا نشسته بودند، ظاهر شد و آنها را به سبب بی‌ایمانی و سختدلی‌شان توبیخ کرد، زیرا سخن کسانی را که او را پس از رستاخیزش دیده بودند، باور نکردند. آنگاه بدیشان فرمود: به سرتاسر جهان بروید و خبر خوش را به همه خلائق موعظه کنید. هر که ایمان آورد و تعمید گیرد، نجات خواهد یافت. اما هر که ایمان نیاورد، محکوم خواهد شد. و این آیات همراه ایمانداران خواهد بود: به نام من دیوها را بیرون خواهند کرد و به زبان‌های تازه سخن خواهند گفت و مارها را با دست‌هایشان خواهند گرفت، و هر گاه زهری کشنده بنوشند، گزندگی به آنها نخواهد رسید، و دست‌ها بر بیماران خواهند نهاد و آنها شفا خواهند یافت.“

(مرقس ۱۶: ۱۴-۱۸)

لازم بود عیسا پیش از آن که همه شاگردان بتوانند از او تبعیت کرده و آیات و نشانه‌ها را ببینند، نخست به چیزهایی مانند شک، بی‌ایمانی، و سختدلی اشاره کند. لازم نیست شما به شکار دیوها بروید، اما اگر به قدر کافی از عیسا پیروی نمایید، خواه ناخواه با آنها روبه‌رو خواهید شد. قرار نیست



شما سر صحبت را با آنها باز کنید و وارد گفت‌وگو شوید! از شمشیر کلام استفاده کنید تا آنها را ساکت کرده و سپس در نام عیسا آنان را بیرون برانید.

حقایق آسمان را با هر زبانی که می‌توانید اعلان نمایید.

گرفتن مار با دستان خود و نوشیدن آگاهانه‌ی زهر، کارهای احمقانه‌ای بیش نیستند. از آنجایی که عیسا خود را از یک بلندی یا صخره پرت نکرد، مطمئناً از شاگردانش هم نمی‌خواهد با مارهای سمی بازی کنند و اکسیرهای مرگ‌آور را بنوشند. موضوع صحبت در اینجا، وعده‌ی حفاظت است. دیگر نباید بیماری به عنوان یک ناپاکی و آلودگی - که فرد از تماس با آن می‌ترسید - به حساب آید. عیسا افراد ناپاک را لمس کرد و اجازه داد آنها نیز او را لمس نمایند و این تماس، آنها را شفا بخشید. شاید بگویید: "خب، او عیسا بود!" به یاد می‌آورم که در کتابی خواندم مادر ترزا تصمیم گرفت به میان جذامیان رفته و آنها را لمس نماید. کاری که او کرد، باعث کشف راهی برای جلوگیری از گسترش شیوع این بیماری بود.

"آیات و معجزات بسیار به دست رسولان در میان قوم به ظهور می‌رسید و ایمانداران همگی یکدل در ایوان سلیمان گرد می‌آمدند. و هیچ روزی، چه در معبد و چه در خانه‌ها، از تعلیم و بشارت درباره این که عیسا همان مسیح است، دست نکشیدند."

(اعمال ۵: ۲۱ و ۲۴)

آیات و نشانه‌ها، و تعلیم و موعظه باید کار هر روزی ما باشند. در این قسمت باید اعتراف کنم که من می‌خواهم "ماورالطبیعه" بیش از "امور طبیعی" باشد، و به این شکل، هر روزه عظمت نام او اعلان شود. برای تحقق این هدف، قصد دارم نام او را اعلام کرده و هدایت عیسا را دنبال نمایم. اگر کلیسای نخستین، پیغام صلیب را به هر جایی که می‌رفت، با خود می‌برد و در نتیجه‌ی آن، دل‌هایشان تقویت می‌شد، شجاعت پیدا می‌کردند، بیماران شفا می‌یافتند و اسیران آزاد می‌شدند، چرا نباید این اتفاق امروزه برای ما بیفتد!؟

آیا به دنبال نشانه‌ای هستید تا به شما ثابت کند عیسا هنوز خواستار انجام معجزات و آیات است؟ صلیب همان نشانه ماست، و شما آیت و شگفتی عمل او! من باور دارم که آیات و معجزات را زمانی خواهیم دید که صلیب عیسا را موعظه، و کلام خدا را زندگی کنیم. یک انجیل تقلیل یافته، نتایج کوچکی هم به بار می‌آورد. موعظه‌ی نیمی از مزایای صلیب، تنها نیمی از مزایای صلیب را به وجود می‌آورد. یک چیز مشتق شده و فرعی، هرگز قادر نیست چیز کاملی همانند اصل آن را تولید نماید.

"و پیام و وعظ من با کلمات گیرای حکیمانه بیان نشد، بلکه با برهان

روح و قدرت، تا ایمان شما نه بر حکمت بشری، بلکه بر قدرت خدا مبتنی باشد.

(اول قرن‌تینان ۲: ۴-۵)

موعظه‌ی یک انجیل فاقد قدرت، قدرتی نصفه و نیمه تولید می‌کند. خون عیسا راهی برای ما ایجاد نمود تا با شجاعت و دلیری به نزد تخت خداوند آمده و تمام قدرت آسمان را که بدان نیاز داریم، تحصیل نماییم.

”بیایید بی‌تزلزل، امیدی را که به آن معترفیم همچنان استوار نگاه داریم، زیرا وعده‌دهنده امین است. و در فکر آن باشیم که چگونه می‌توانیم یکدیگر را به محبت و انجام اعمال نیکو برانگیزانیم. و از گرد آمدن با یکدیگر دست نکشیم، چنان که بعضی را عادت شده است، بلکه یکدیگر را بیشتر تشویق کنیم - به خصوص اکنون که شاهد نزدیکتر شدن آن روز هستید.“

(عبرانیان ۱۰: ۲۳-۲۵)

## شمشیرهای زنده

من تمام این مطالب را با امید به شعله‌ور ساختن آتش درون شما نوشتم. سال‌های طولانی است که ما تنها گوش‌ها را خارا نده‌ایم، و با زبردستی، او هام انسانی را قلقلک داده‌ایم. اما اکنون زمان آن است که با تبدیل شدن به شمشیرهای او، بُرد و دامنه‌ی خود را وسعت بخشیم.

”ای اسیران امید، به دژ خود بازگردید!  
همین امروز اعلام می‌کنم که به شما دو چندان باز خواهم داد.“

(زکریا ۹: ۱۲-۱۳)

درست به همان سان که عیسا، کلمه‌ی پدر بود که جسم شد، زندگی‌های ما نیز باید تبدیل به کلام مجسم عیسا گردد. از آن جایی که کلام خدا، شمشیر روح است و عیسا کلمه‌ای که جسم شد، به همین ترتیب، بدن او - یعنی ما نیز - تبدیل به شمشیرهای زنده می‌گردیم: ”تو باها را فرستادگان خویش می‌گردانی، و شعله‌های آتش را خادمان خویش می‌سازی.“ (مزمور ۱۰۴: ۴) ما شمشیرهای شعله‌وری هستیم که راه و طریق او را اعلان می‌کنیم.

درست به همان  
سان که عیسا،  
کلمه‌ی پدر بود  
که جسم شد،  
زندگی‌های ما نیز  
باید تبدیل به کلام  
مجسم عیسا گردد.

روح او، بادی است که ما را به جلو می‌راند و پیغام او، آتشی که در استخوان‌های ما نهاده شده است. تمامی آنچه که

او برای ما انجام داده، و تمام آنچه که هنوز می‌خواهد انجام دهد، نباید به وسیله سنت‌های مذهبی و شک‌های ما به خودمان، متوقف شوند. صلیب، هیچ چیز را ناتمام نگذاشت. پس چرا ما تا به این حد، اندک و ناچیز عمل می‌کنیم؟!

صلیب، شما را به مقام یک قهرمان رسانید. شما باید این صلیب را به عنوان صلیبی که در قلب خود بدان امید داشته و برای ناممکن‌ها به آن ایمان دارید، و همچنین برای محبت به تمام انسانیت، برداشته و بردوش کشید. شاگردان نه زمان کافی و نه حتا جایی برای ثبت تمام کارهایی که عیسا کرد، نداشتند.

*"عیسا کارهای بسیار دیگر نیز کرد که اگر یک به یک نوشته می‌شد، گمان نمی‌کنم حتا تمامی جهان نیز گنجایش آن نوشته‌ها را می‌داشت."*

(یوحنا ۲۱: ۲۵)

این، بدین معناست که معجزات و عجایب عیسا بی‌قیاس و بی‌اندازه بودند. اما من باور دارم که هر یک از ما به عنوان تجلی زنده کارهای عجیب او، برگزیده شده‌ایم. هنگامی که با او یک می‌شویم، و از آنجایی که او با پدر یک هست، در آن صورت جهان قادر خواهد بود نگاهی گذرا به قامت و مقام رفیع عروس او انداخته و در نتیجه‌ی آن، بسیاری نجات یابند.

دختران خدا! از بازتابش خویش، روی برگردانیده و محدودیت‌هایتان را انکار کنید و او را بازتابانید. هر روز به خود، نیکویی، فدیة، و رحمت او را یادآور شوید. در حال حمل تمام آنچه که صلیب برای کسانی تدارک دیده که در انتظار امیدند، به روح‌القدس گوش دهید.

آیات پادشاه خود را خوانده و حفظ نمایید تا آنها، در حالی که از او پیروی می‌کنید، تمام جنبه‌های زندگیتان را در برگیرند. عزیزان من! دیگر خودتان را یک "هدف" تصور نکنید، زیرا شما برگزیده شده‌اید تا شمشیرهای برافراشته در دستان او باشید. همچون یک قهرمان زندگی کنید، و ضربه‌ای کاری، به دشمن بزنید تا تمام اسیران را آزاد سازید.

*"انسان‌ها می‌گویند صلیب مسیح نمادی قهرمانانه نیست، اما من می‌خواهم به شما بگویم که صلیب عیسیای مسیح، بیش از هر اتفاقی در تاریخ بشریت،*

*شجاعت و قهرمانی را در جان انسان‌ها نهاد."*

-جان جی لیک<sup>۱۷۰</sup>

# برخاستن ماده شیر

بیدار شده و جهان خود را تغییر دهید



لیزا در کتاب برخاستن ماده شیر، زندگی و تصویری کتاب مقدسی از ماده شیر، به عنوان گویی از لطافت و درندگی، برای زنان ارائه می‌دهد. او در این کتاب، شما را به چالش می‌کشد تا اشتیاق، دلاوری و هدفی تازه را کشف نمایید.

- تبدیل شدن به نمایی مسحورکننده از قدرت
- محافظت از جوانان و مظلومان
- بلند کردن صدای نعره‌هایی هماهنگ که هر چیزی را تغییر می‌دهد

دیگر کتاب‌ها و منابع جان و لیزا بیور جهت دانلود رایگان، از طریق سایت زیر در دسترس شماست:

[www.CloudLibrary.org](http://www.CloudLibrary.org)

سایر منابع به زبان‌های مختلف برای مشاهده و دانلود در: Youtube.com و Youku.com و دیگر سایت‌های مشابه موجود می‌باشد.

# چه می‌شد اگر درمی‌یافتید به شما اسلحه‌ای نادیدنی، شکست‌ناپذیر و فناپذیر سپرده شده است؟ آیا از آن استفاده می‌کردید؟ بیا بید به فراسوی مطالعه صرف کلام خدا رفته و آن را همچون شمشیری به کار ببریم.

در سراسر دنیا، زنان هدف تبعیض، قاچاق جنسی، سوءاستفاده، و کشتار جنسیتی هستند. دشمنی شرور، به دنبال خلع سلاح کردن زنان در تمامی سطوح است. لیزا بیور، شرح می‌دهد که چگونه کلام خدا شمشیری است که می‌بایست هم آن را خواند و هم آن را به کار برد. اگر قرار است زنان، زمانی مسلح شوند، آن زمان، اکنون است.

لیزا در کتاب دختران شمشیر به دست به شکلی خلاقانه با تشبیه شمشیر به کلام خدا و صلیب، به شما تعلیم می‌دهد که:

- چگونه با زبان آسمان، بر روی زمین سخن بگویید
- شفاعت به چه معناست
- حمل صلیب خود، به چه معناست
- بصیرت داشتن به چه معناست
- چگونه دشمن را خلع سلاح کنیم
- چرا زنان، هدف دشمن هستند و چرا خدا نیاز دارد تا آنها قهرمان باشند

آتشین، بُرا، قدرتمند، شوخ‌طبع! این واژه‌ها توصیف‌گر لیزا بیور هستند. او سخنرانی بین‌المللی، نویسنده‌ای پرفروش و مجری مشترک برنامه تلویزیونی "پیام‌آور" است که از طریق ماهواره در دویست و شانزده کشور دیده می‌شود. او با سبکی صریح و شفاف، کلام خدا را که با تجربیات شخصی‌اش در هم آمیخته است، با ما در میان می‌گذارد تا زندگی ما را با آزادی و تغییر، نیرومند سازد. او با قلبی دردمند و شکسته به خاطر تمام ناعدالتی‌های اجتماعی، و همچون وکیل مدافعی برای دگرگونی، دیگران را فرامی‌خواند تا گرد هم آمده و پاسخی برای مشکلات دور و نزدیکی باشند که امیدی برای حل آنها نیست.



این کتاب و دیگر منابع مورد نیاز را در: [www.CloudLibrary.org](http://www.CloudLibrary.org) و [www.MessengerInternational.org](http://www.MessengerInternational.org) دانلود نمایید.

جهت آگاهی بیشتر این تصویر را اسکن کنید.



Messenger  
International  
MessengerInternational.org

این کتاب، هدیه‌ای است رایگان از طرف نویسنده، و قابل فروش نمی‌باشد

